محمد

"صفت" عیسی یا "نام" پیامبر اسلام

"شخصی سازی و تاریخی سازی یک صفت مسیحی"

کارل هینز اولیگ

برگردان: م. ل.

لندن ۲۰۲۰

فهرست

پیشگفتار مترجم

هر آنچه ما در باره محمد پیامبر اسلام می دانیم، محصول چهار کتابی است که امروز در دسترس ما قرار دارند. کتاب های که در سده های نهم و دهم، یعنی در زمان خلفای عباسی نوشته شده اند (اوج آن به مامون عباسی می رسد که خود را خلیفه الله می نامد):

۱. **سیره رسول الله** (زندگینامه محمد) از **ابن هشام** (درگذشت: ۸۳۳) [او می نویسد که مبنای کتاب او نسخهِ ابن اسحاق (درگذشت: ۷۶۸) بوده است]؛

۲. **المغازی** (جنگ های محمد) از **ابن واقدی** (درگذشت: ۸۲۲)؛

۳. **طبقات** از **ابن سعد** (درگذشت: ۸۴۵)؛

۴. **تاریخ** (سالنامه) **طبری** (درگذشت: ۹۲۲).

تمام این نوشته ها بر اساس روایات شفاهی است. ابن هشام بر اساس گزارش ابن اسحاق می نویسد که محمد در سال ۵۷۰ (برابر با عام الفیل؟) در مکه تولد شد. پدرش پیش از تولد او درگذشت و عبدالمطلب پدربزرگش سرپرست او شد. در ۲۵ سالگی با خدیجه ۴۰ ساله و تاجر ازدواج کرد. در سن ۴۰ سالگی توسط جبرییل به پیامبری برگزیده شد. در سال ۶۲۲ (برابر با شکست ساسانیان از بیزانس!) به علت فشار مخالفان از مکه به مدینه هجرت کرد و در ۶۳۲ در سن ۶۲ سالگی درگذشت.

جبرییل پیام های خداوند را (از ۶۱۰ تا ۶۳۲ در مکه و مدینه) در قالب سوره ها و آیات به محمد نازل می کرد که برخوردار از دو کیفیت بود: وحیانی بودن قرآن و زبان عربی (روشن/مبین) آن. این اظهارات یا از بر شده و یا روی سنگ، استخوان، پوست حیوانات یا برگ های درخت خرما نوشته شده بودند، تا اینکه عثمان همه سوره ها و آیات قرآن را

بین سال های ۶۵۰ تا ۶۵۶ جمع آوری کرد. قرآن موجود همان قرآن عثمان است که در سال ۱۹۲۴ توسط الازهر در قاهره/مصر به چاپ رسید و در دسترس ما قرار دارد.

پس از او چهار خلیفه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) جانشین او شدند (بین سال های ۶۳۲ تا ۶۶۱). ساسانیان را در دو جنگ مهم قادسیه (۶۳۵) و نهاوند (۶۴۲) شکست دادند. سپس معاویه و خلفای اموی، سلسله حاکمان اسلامی را پایه گذاری کردند. پس از آنها عباسیان (۷۵۰) صاحب قدرت در جهان اسلام شدند و...

خلاصه، هر آن چه ما از اسلام و در باره اسلام می‌دانیم از روایات اسلامی در «سده نهم» و پس از آن است. ساختار کلی روایات نه بر اساس اسناد و مدارک آزمون‌پذیر، بلکه بر اساس گفته‌های «شاهدها» است، البته شاهد های نسل ششم به بعد. جالب است که این «شاهدها» با چنان دقت و ریزبینی حوادث را شرح داده اند که گویا ناظر صحنه بوده اند. کسانی که اندکی با مسایل جُرم شناسی و دادگاه‌های جنایی سر و کار دارند می دانند که شاهدها ضعیف ترین حلقه در زنجیرهٔ تحقیقات و بازپرسی ها است – در حالیکه «شاهد»های روایات اسلامی به نسل ششم تعلق دارند.

قرآن به عنوان نخستین منبع اسلام هیچ گونه معلوماتی در باره تاریخ اسلام و زندگینامه پیامبر نمی دهد. از بزرگ ترین واقعه اسلامی یعنی هجرت مسلمانان در آن خبری نیست. در قرآن سه بار نماز در یک روز آمده است، اما مسلمانان پنج بار نماز می خوانند (که احتمالا از نماز های پنجگانه زرتشتیان گرفته شده است) و یا حج در ادیان یکتاپرستی وجود ندارد که احتمالا از بودیزم گرفته شده است. چون مسیحیان عرب و غیرعرب بیش از سه سده در کنار بودایی ها در مرو، بامیان، بلخ وغیره در کنار هم زندگی داشتند؛ آئین مروج بودایی در معبد «نوبهار» بلخ متعلق به خاندان برمکیان بود.

تا کنون هیچ سند، کتیبه یا سکه از محمد و خلفای راشدین پیدا نشده است. سکه های معاویه (۴۱ – ۶۰ یا ۶۶۱ – ۶۸۲؟) از سال ۴۱ «عربی» به نام «امیرالمومنین» و «عبدالله» در ایران ضرب شده است (تصویر ۱). یک کتیبه از معاویه در شهر قدره اردن به زبان

یونانی (سال ۴۲ «عربی») و دیگری در طایف به زبان عربی (سال ۵۸ «عربی») وجود دارد (تصاویر ۲ و ۳).

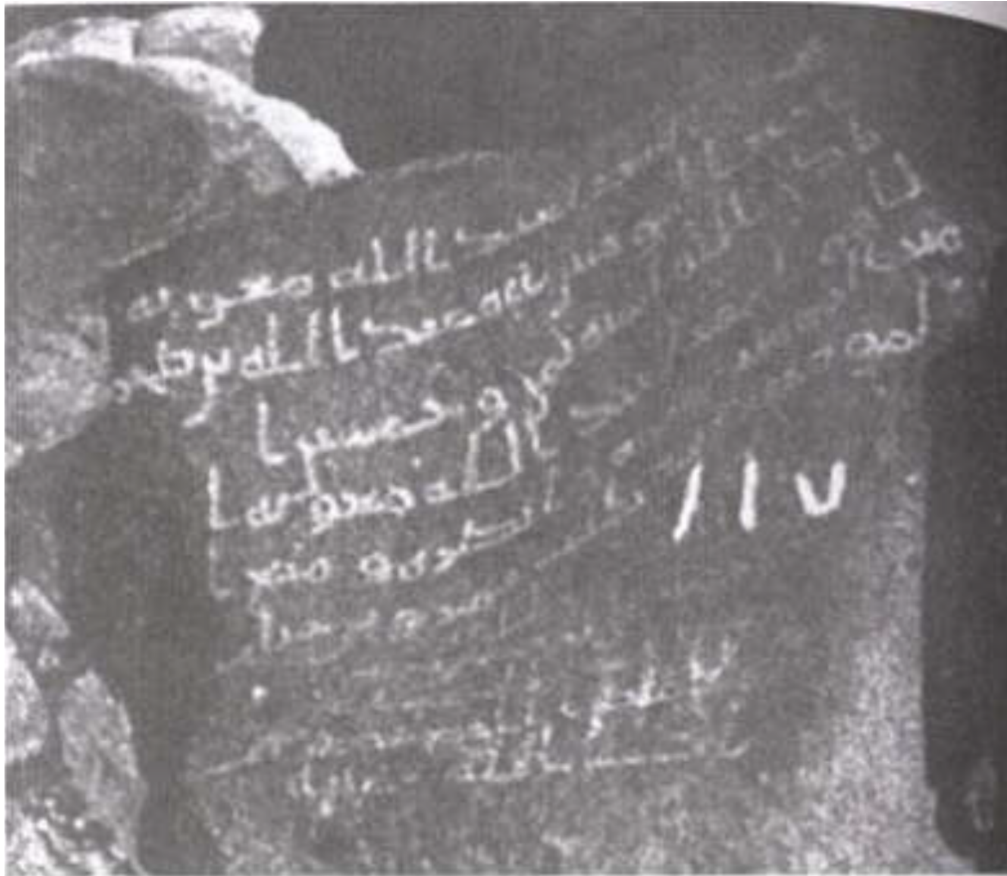


تصویر ۱. نخستین سکه معاویه به زبان پهلوی و خط آرامی «ماآویا امیری ورویشنیگان» یعنی «امیرالمومنین» در دارابگرد ایران به سنت شاهان ساسانی در سال ۴۱ «عربی»



در زمان حکومت خادم خدا (عبدالله) معاویه، این حمام بازسازی و مرمت گردید
در سال ۶ خراج
مطابق با سال ۷۲۶ بنیانگذاری امپراطوری (روم)
مطابق با سال ۴۲ برطبق عربی(KATA ARABA)
برای استفاده همگان و زیر مسولیت یوحنا شهردار گرادا

تصویر ۲. سنگ نبشته معاویه در حمام شهر قدره در اردن به «زبان یونانی» (ماآویا امیرالمومنین، مطابق با ۶۶۳ م، تقویم خورشیدی) با نشان صلیب در سال ۴۲ «عربی»



تصویر ۳. سنگ نبشته معاویه به زبان عربی «امیرالمومنین» در طایف در سال ۵۸ «عربی»

پس از سنگ نبشته قدره می توان به تغییر تقویم خورشیدی به قمری و میلادی به «هجری» پی برد (که در دوره هارون/مامون به سال «هجرت پیامبر» عوض شده است).

در سکه سال ۶۰ «عربی» در ایران، «امیرالمومنین عبدالملک مروان» (۶۰ – ۸۶؟ یا ۶۸۰ – ۷۰۵) دیده می شود (یعنی از مرو). در این دوره واژه های «محمت»، «محمد» در سکه ها به چشم می خورد (تصاویر ۴ و ۵). نخستین درک عیسی از «محمد» توسط «عبدالملک بن عبدالله» در سکه سال ۶۶ «عربی» (۶۸۷) در بیشاپور به زبان عربی چنین است: «بسم الله محمد رسول الله». معنای شعار «محمد رسول الله» در سال ۷۲ در کتیبه دیوارهای داخلی گنبد صخره در اورشلیم آشکار می شود: «رسولک و عبدک عیسی بن مریم» (تصاویر ۶، ۷ و ۱۷). عبدالملک منتظر ظهور عیسی در سال ۷۷ در اورشلیم بود! به این ترتیب، شعار مذهبی «عبدالله» (بنده خدا) از سال ۴۰ «عربی» توسط معاویه

و «محمد» (ستوده/برگزیده) از سال ۶۶ «عربی» توسط عبدالملک برای عیسی داده می شود (تا اینکه در زمان هارون/مامون به محمد بن عبدالله پیامبر اسلام تبدیل می شود).



تصویر ۴. سکه عرب های ساسانی با صفت «محمت» به خط پهلوی، روی سکه، در سمت راست نگاره ای بالاتنه، حاشیه سکه به عربی: «محمد» (ستوده/برگزیده)

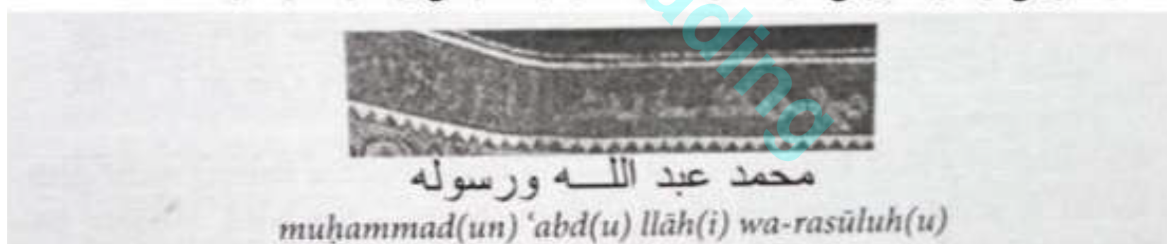


تصویر ۵. سکه های عرب های ساسانی با صفت «محمد» (ستوده/برگزیده)



تصویر ۶. مُهرهای سربی با نام عبدالملک. نمایش آرمانی ارض موعود «فلسطین» با شعار "لا اله الاالله وحده لاشریک له محمد رسول الله" که در گنبد صخره نیز دیده می شود

بخشهایی از کتیبه درونی معبد سخره که به مثابه بحث جدلی بر علیه تثلیث نوشته شده‌اند



ستوده باد خادم خدا و فرستاده‌اش

محمد = منزه است, ستوده است

عبدالله = خادم خدا

رسول = فرستاده

درتوضیح اینکه چه کسی عبدالله ورسول میباشد؟ جمله زیر پاسخ میدهد



اللهم صلي على رسولك و عبدك عيسى ابن مريم

allāh(u)m ṣalli ʿalā rasūl(i)k(a) wa-ʿabd(i)k(a) ʿĪsā (i)bn(i) Maryam

خداوندا، برکت خود را نثار فرستاده و خادمت (یعنی /م) عیسی، زاده مریم کن

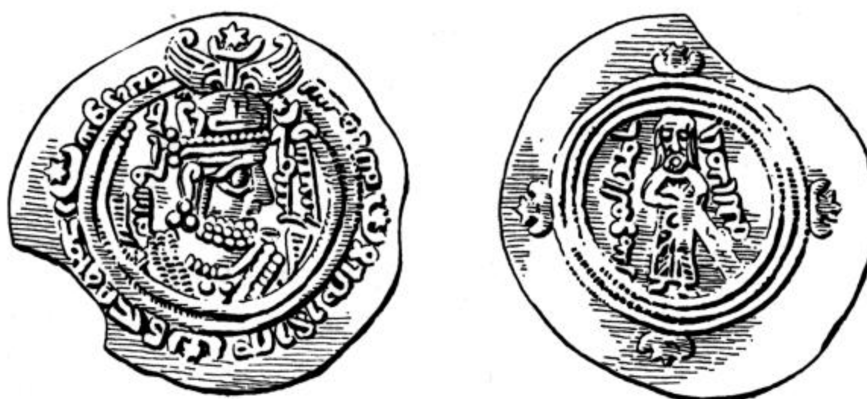
:

اذعان اینکه مسیح همان عبدالله است, در قرآن سوره ۴ آیه ۱۷۲ چنین آمده است

لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ

مسیح با خادمیت (عبدالله) خدا خار نمی‌شود

تصویر ۷. کتیبه درونی گنبد صخره (قبه الصخره) در سال ۷۲ «عربی»: صفات «محمد» (ستوده/برگزیده)، «عبدالله» (بنده خدا) و «رسول» (فرستاده) صفات عیسی ابن مریم اند



تصویر ۸. ضرب درهم در سال ۷۵ «عربی» (۶۹۶). در پشت سکه، نگاره ای مسیح فرجام شناختی (آخرزمانی) با شمشیر آتشین. در سمت چپ: عنوان حاکم: امیرالمومنین. سمت راست: عنوان مسیح آخرزمانی: خلیفة الله.





تصویر ۹. رویه و پشت یک سکه عربی-مسیحی از شمال افریقا از دوره عبدالملک (با نگاره «یجر سهد» بر پشت سکه) مشابه سکه هراکلیوس [با تصویر ۱۹ مقایسه شود]

عبدالملک پس از اعمار قبه الصخره در تقابل با سکه های بیزانسی از آغاز سال ۷۴ «عربی» (۶۹۴/۶۹۳) سکه های طلایی با شعار «لااله الاالله وحده محمد رسول الله» نشر کرد تا خود را به عنوان «داود جدید» معرفی کند (آن گونه که هراکلیوس امپراتور بیزانس یک سه سده پیش به عنوان «داود جدید» تجلیل می شد).



تصویر ۱۰. سکه طلای عبدالملک در سال ۷۶ «عربی» [با تصویر ۱۹ مقایسه شود]

در بالا گفته شد که عنوان «رسول الله» بار اول در سال ۶۶ «عربی» در سکه «عبدالملک بن عبدالله» در بیشابور پارس نشر شد. در این زمان در کرمان طرح دینی دیگری زیر عنوان «رب الحکم» بوجود آمد. در اینجا برگزیده در نقش «ولی الامر» و «ولی الله» نگریسته می شد (تصویر ۱۱). عبدالملک با طرح کرمانی ها به مخالفت برخاست و درک خود از ستوده/برگزیده یعنی محمد به عنوان «خلیفه الله» عرضه کرد که از طریق سکه های او زیر عنوان «امیرالمومنین» از سال ۷۵ «عربی» (۶۹۶) تایید می شود.



Obv. Centre, in Pahlavi script :
Usual symbol
Apzut =
Opposite the bust, instead of the personel name of the ruler :
: mhmt pgtami Y Dat.
In the margin, in Kufic : بسم الله ولي * الله =BismAllah vali/Allah



Rev. in Pahlavi
Mint : *Grm Krman*, Garm Kirman = (wanm Kirman)
Date : *Hftat* , Haftat = 70 (Y or h)?

تصویر ۱۱. درهم از کرمان با خط پهلوی در سال ۷۰ «عربی». در این سکه [MHMT] «محمت» چون «ولی الله» تعریف شده و «ولی» به جای واژه پارسی میانه PTGM (رسول) آمده است (این صفت در سنت اسلامی با علی گره خورده است).

طوریکه سکه ها و کتیبه ها نشان می دهد، این «فرماندهان محلی» دراین دوره آشوب، به مثابه «حاکمان عربی/مسیحی ایرانی»، به سنت های شاهان ساسانی پابند بودند و در ایران و بیزانس به نام خود سکه زدند. بر روی سکه های ایرانی خود از نماد های ایرانی/زرتشتی و بر روی سکه های های بیزانسی خود از نماد های رومی/مسیحی استفاده

کردند (نه سخنی از «اسلام» است و نه از «خلیفه مسلمانان»)(تصاویر ا الی ۱۹ دیده شود). گوشه های سنگ نبشته خود را نیز با صلیب مسیح آذین بخشیدند. در این پیشگفتار تنها شمار محدودی از این سکه ها به عنوان نمونه نشان داده شده اند.



تصویر ۱۲. مدالی با نام الولید به عنوان ولیعهد در سال ۸۱ «عربی» (با شعار مسیحی)

برنامه جدید با الوهیت های دینی-فرهنگی ایرانی، حال و هوای کتیبه های الولید در دمشق است. هسته بنیادین این پیام «دین/دِن» است و نه مسیح (عیسی بن مریم) آنگونه که در سال ۷۲ در سنگ نبشته قبه الصخره حک شده بود. حال، پیامبری و موعود گرایی بخشی از «دین/دِن» است، همانگونه که اسلام (تفاهم) یکی از کارکردهای دین/دِن است: «کسی که راه راست را بر می گزیند، در پی آشتی (اسلام) در میان مسیحیان است، نه اختلاف». برای تحقق این چرخش، الولید در سال ۸۱ به ولیعهدی (شاهزاده) منصوب شد. خواست

یا شعار الولید در متن سنگ نبشته او در سال ۸۷ (۷۰۸) در «حرم» اش (کلیسای یوحنا تعمید دهنده) که حالا مسجد اموی دمشق نام دارد، چنین است: لااکراه فی دین (۲: ۲۵۶).





(ب) (الف)

تصویر ۱۳. (الف) سکه طلایی از شمال افریقا با کتیبه لاتینی و «یجر سهد» از زمان الولید. (ب) سکه طلایی عربی-لاتینی از شمال افریقا از سال ۹۸ «عربی» (۷۱۶/۷۱۵)





تصویر ۱۴. سکه ای از اصفهان به خط پهلوی از سال ۱۱۶ عربی (۷۳۵/۷۳۴)

پنداشت های عبدالملک در زمان خلافت مامون دوباره «به روز» شدند. اما مفهوم «خروج» (یا هجرت) مانند مفهوم «خلیفه الله» از نو تعریف شد. در زمان مامون است که تقویم اعیاد که براساس گردش ماه بود (تاریخ قمری) به زمان محمد به عقب کشیده شد و تاریخ وارد صحرای عربستان گردید.

در سال ۱۲۸ «عربی»، کرمانی ها به شهر مرو حمله کردند و آن را به تصرف خود آوردند. آن ها در مرو به نام فرقه ای خود سکه های نقره ای کوبیدند: آل کرمانی بن علی. همان گونه که خراسانی ها خود را «آل محمد» یعنی خویشاوندان مسیح («محمد» یعنی ستوده/برگزیده) فرجام شناختی درک می کردند، کرمانی ها نیز خود را چون هواداران «علی» (بن علی) قلمداد می کردند. کرمانی ها هوادار پنداشت و تعریف دیگری از عیسی مسیح بودند. دو نوع برداشت دینی که می توان یکی را مسیح فرجام شناختی (محمد) و دیگری را مسیح غیرفرجام شناختی (علی) در جهان بینی ایرانی طبقه بندی کرد. زمانی که خراسانی ها زیر پرچم «**آل محمد**» و کرمانی ها زیر پرچم «**بن علی**» با یکدیگر در حال جنگ بودند، گروه دیگری توانست براوضاع چیره شود. این گروه «**بنی هاشم**» نام دارد. بغداد به عنوان پایتخت در ۱۴۶ «عربی» مانند «شهر گرد» از نو ساخته می شود.



تصویر ۱۵. سکه برنجی از اصفهان با سبک ساسانی در سال ۱۳۶ «عربی» (۷۵۳)

سکه طلا از سال ۱۷۱ «عربی» حاکمیت هارون را تایید می کند: «عبدالله هارون امیرالمومنین». به هنگام تصرف شبه جزیره عربستان در حجاز نیز سکه کوبیده می شود. قدیمی ترین سکه های مسی به تاریخ ۱۸۵ «عربی» است. تا حال، کهن ترین سکه ای که از مکه به دست آمده، مربوط سال ۲۰۱ «عربی» است. سکه طلا از ۱۹۶ یافت شده است: للخلیفه المامون و للخلیفه الامام.



تصویر ۱۶. سکه ای به سبک عباسیان از بُست در سال ۲۰۹. در پشت آن نام طلحه حاکم خراسان است: عبدالله الطلحه.

مکه زمانی اهمیت پیدا کرد که درک نوینی از قرآن در زمان مامون در حال شکل گیری بود. زمانی که پیش زمینه های سوری-مسیحی قرآن عرب های ایرانی فراموش شده بودند. مامون در سال ۲۱۷ در کتیبه اورشلیم (قبه الصخره) نام عبدالملک را زدود و نام خود را وارد کرد، اما نوشته ها را تغییر نه داد (تصویر ۱۸ دیده شود).

على كرسى فكر محمد عبد الله و رسوله
ان الله و ملئكته يصلون على النبى يايها الذين امنوا
صلوا عليه و سلموا تسليما صلى الله عليه و السلم
عليه و رحمت الله يا هل الكتب لا تغلوا فى دينكم
و لا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح عيسى ابن
مريم رسول الله و كلمته القيها الى مريم و روح
منه فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلثه انتهوا

تصویر ۱۷. گزیده ای از کتیبه ای گنبد صخره به خط کوفی (قبه الصخره در اورشلیم)

تصویر ۱۸. نام «الامام المامون» در کتیبه گنبد صخره

در اینجا خوانش محمد عبدالله و رسول الله (ستوده/برگزیده پیامبر خداست)، جای خود را به محمد پیامبر خداست، می دهد. بدین گونه در بغداد، راه برای حاکمیت عباسیان به عنوان نمایندگان انحصاری با انبوهی از فقیه ها، قاری ها و سنت سازان باز می شود. مرحله نخست دینی «عرب ها» که تا زمان مامون ادامه داشت، از کیفیت مسیحی، براساس مسیحیت سوری-ایرانی قرار داشت. از حالا به بعد درک نوین دینی یعنی «اسلام»، شروع به شکل گیری می کند: مدارس فقهی راه را برای تثبیت یک دین ناب هموار می کنند: «این کتابی است که در آن شک وجود ندارد...» [۲: ۲]!

به گفته فولکر پپ در مقاله زیر عنوان «تاریخ اولیه اسلام» در کتاب «**خاستگاه های پنهان اسلام** (The Hidden Origins of Islam)» (مجموعه مقالات)، عنوان «خلیفة الله» بار نخست در سکه های عبدالملک ظاهر شده است. این عنوان پاسخی به مقابل تشریفات امپراتوری بیزانس در آن زمان بود که امپراتور را به عنوان «بنده خدا» می نامیدند. جانشینان عبدالملک این عنوان را حفظ نه کردند.

فقط در زمان المامون است که این عنوان در سکه های او در سال ۲۰۱ «عربی» (۸۱۷) ظاهر می شود. المامون هم چنان عنوان «امام» را از سال ۱۹۴ «عربی» (۸۱۰) با خود داشت. کتیبه ها کاربرد قدیمی عناوین و وظایف آن چیزی را که «دستگاه خلافت اسلامی»

نامیده می شود، تایید نمی کند. قرار معلوم، ادبیات تاریخی سازی (طبری و سایرین)، بازآفرینی پسین از دوره های افسانوی پیشین است.

در این دوران (حدود ۲۰۰ سال) که «جنبش» به نام «محمد» (ستوده/برگزیده) و «عبدالله» (بنده خدا) برای درک و معرفی عیسی ایجاد و شکل می گیرد، سرانجام در زمان حاکمیت المامون خلیفه عباسی (۸۱۳ – ۸۳۳)، به شکل جدیدی «محمد بن عبدالله» به عنوان پیامبر خدا در بستر یک جنبش جدید ملی – مذهبی به نام «دین اسلام» متحول و نهایی می شود.

فولکر حوادث «دعوه» پیروان «جنبش محمد» در تسلسل سکه ها را این گونه بیان کرده است (تصاویر ۱ الی ۱۶ دیده شود):

۱. ظهور سکه های درهم (در دارابگرد/پارس ایران ساسانی) با شعار «عبدالله» از سال ۴۱ «عربی» (۶۶۱/۶۶۲)؛

۲. ظهور سکه های درهم (در مناطق مختلف ایران ساسانی) با شعار «محمد» از سال ۶۰ «عربی» (۶۷۹/۶۸۰)؛

۳. ظهور سکه های مسی (در حران نماد قدرت بیزانس) با شعار «محمد» و تصویر نماد جدید ملی-مذهبی «بیت اِل» به شکل «یجر سهد»؛

۴. ظهور سکه های مسی و طلایی با تصویر نماد جدید ملی-مذهبی «بیت اِل» به شکل «یجر سهد» و حاکم عربی با تشریفات عبدالملک (تصویر «بیت اِل» به شکل «یجر سهد» به سوی غرب گسترش می یابد)؛

۵. ظهور سکه های کتیبه دار در شمال افریقا با ارایه نماد جدید ملی-مذهبی «بیت اِل» به شکل «یجر سهد».

متن (عربی) کتیبه قبه الصخره در کتاب «خاستگاه های پنهان قرآن» داده شده که توسط کریستف لوکزنبورگ در مقاله زیر عنوان «تفسیر جدیدی از کتیبه عربی گنبد صخره در اورشلیم» مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است:

1) بسم الله الرحمن الرحيم / لا اله الا اللـه وحده لا شريك له / له الملك وله الحمد/ يحيي ويميت وهو على كل شى قدير /

به نام خداوند بخشنده و مهربان (یا به نام خداوند محبوب و دوست داشتنی) / خدای دیگری وجود ندارد، جز خدا؛ او شریک ندارد / (سوره ۶۴: ۱) قدرت از آن اوست و ستایش بر اوست / (سوره ۵۷: ۲) او زندگی می دهد (یا او زنده می سازد) و مرگ می دهد، او بر هر چیزی قادر است /

2) محمد عبد اللـه ورسوله / ان اللـه وملىكته يصلون على النبي / يايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما / صلى اللـه عليه والسلام عليه ورحمت اللـه /

ستوده باد بنده خدا و فرستاده او / خدا و فرشتگانش بر پیامبر رحمت می فرستند / ای کسانی که ایمان آورده اید، در جستجوی رحمت خدا باشید و از او رحمت بخواهید / خدا او را رحمت کند و رحمت و لطف خدا بر او باد /

3) ياهل الكتب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على اللـه الا الحق / انما المسيح عيسى ابن مريم رسول اللـه وكلمته القيها الى مريم وروح منه / فامنوا باللـه ورسله ولا تقولوا ثلثه / انتهوا خيرا لكم / انما اللـه اله وحد / سبحنه / ان يكون له ولد / له ما في السموت وما في الارض / وكفى باللـه وكيلا /

(سوره ۴: ۱۷۱) ای مردم کتاب مقدس در دین خود گمراه نشوید (در تفسیر کتاب مقدس) و چیزی نگویید، جز حق در باره خدا / زیرا (به راستی) عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده خدا (است) و کلام (خدا) بود که به مریم دمیده شد، یکجا با روح او / پس به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و نگویید (که او) «سه گانه» (تثلیث است) / (آن را) توقف دهید، برای شما بهتر خواهد بود / زیرا (به راستی) خدا یکی است قابل ستایش / پس او چگونه می تواند کودکی داشته باشد / همه چیز از او است، هر آنچه در آسمان ها و در زمین است / خدا (به تنهایی) کافی و کمک کننده (برای بشر) است /

لن يستنكف المسيح ان يكون عبد الله ولا الملیکه المقربون / ومن یستنکف عن عبدته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا / (4

(سوره ۴: ۱۷۲) برای مسیح اهانت/خواری نیست که بنده خدا باشد و فرشتگان نیز در کنار (خدا) ایستاده نیستند / کسانی خوار اند که از بندگی او ابا می ورزند و مغرور می شوند، چنین مردم (روزی) به پیشگاه او حاضر می شوند /

اللهم صلي على رسولك وعبدك عيسى ابن مريم / والسلم عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا / ذلك عيسى ابن مريم قول الحق الذی فیه یمترون / ما كان للــه ان يتخذ من ولد / سبحنه / اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون / ان اللــه ربي وربكم فاعبدوه / هذا صرط مستقيم (5

ای خدا بر فرستاده و بنده ات، عیسی پسر مریم رحمت بفرما / (سوره ۱۹: ۳۳ – ۳۶) رحمت باد بر روزی که او زاده شد، روزی که او خواهد مرد و روزی که او دوباره زنده خواهد شد / چنین است عیسی فرزند مریم، کلام حق، در باره کسانی که یکی با دیگری می جنگند / برای خدا نیست که فرزندی بپذیرد / ستایش باد بر او / هرگاه او چیزی بخواهد، او تنها می گوید: «شو» و آن چیز می شود / (سوره ۴۳: ۶۴؛ ۵: ۱۱۷) خدا پروردگار ما و شماست، پس او را بندگی کنید / راه راست این است

شهد اللـه انه لا اله الا هو / والملیکه واولوا العلم قيما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم / (6

(سوره ۳: ۱۸) خدا (برای ما) هشدار داده است که خدای دیگری جز او وجود ندارد / و فرشته ها یکجا با مردم دانا (صاحب دانش) در مطابقت با حقیقت تصدیق می کنند: هیچ خدایی جز او نیست، او قادر و داناست /

ان الدين عند اللـه الاسلم / وما اختلف الذين اوتوا الكتب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم / ومن يكفر بايت اللـه فان اللـه سريع الحساب / (7

(سوره ۳: ۱۹) تفسیر درست کتاب مقدس (دِن) با خداست در تطابق/توافق/پیمان (اسلام)(با کتاب مقدس) / برای کسانی که کتاب مقدس داده شده بود، اختلاف کردند، پس از آنکه برای شان دانش (آشکار)(یعنی کتاب مقدس) آمد، با هم مناقشه می

کردند / کسانی که نشانه های (سخنان) خدا را انکار می کنند (کلام آشکار خدا در کتاب های مقدس)، خدا با آنها (چنین مردمان) با سختی محاسبه می کند.

بررسی متنی این کتیبه نشان می دهد که واژه «محمد» اساسا نام یک شخص نبود، بلکه یک صفت ستایشی («ستوده/برگزیده») در رابطه به بنده خدا، عیسی پسر مریم بود. بسیار پسان ها، افرادی این صفت را به عنوان نام یک شخص درک کردند و بعد ها آن را در «سیره» ها نام پیامبر اسلام ساختند که باید میان «محمد یکم» و «محمد دوم» فرق گذاشت. این تمایز مسایل تاریخی جدیدی را به میان می آورد. کتیبه گنبد صخره را نمی توان برای دفاع از موقعیت «محمد دوم» استفاده کرد که از سال ۵۷۰ تا ۶۳۲ زنده بوده است. زیرا «محمد» نام برده شده در آن جا کاملا اشاره به عیسی پسر مریم دارد – آن که «محمد یکم» است. این وظیفه مورخین است که کشف نمایند، آیا «محمد دومی» که «سیره» ها در باره او گزارش های زیادی داده اند، واقعا پیش از ظهور/نوشتن «زندگینامه پیامبر» (نیمه دوم سده هشتم/اوایل سده نهم) وجود داشته و یا کاملا یک شخصیت نمادین است. نام پدر او «عبدالله» نیز می تواند نمادین بوده و بازتاب دهنده مفهوم «بنده خدا» باشد، همان گونه که گنبد صخره این امکان را ارایه کرده است.

آن گونه که متن گنبد صخره نشان می دهد، به نظر می رسد که کتاب نیایشی/عبادی مسیحیت سوری-عربی موجود بوده است. حتی اگر منابع نوشتاری مسیحی از نیمه اول سده هشتم در باره یک «محمد» به عنوان «پیامبر عرب ها» گفته باشد، این پدیده را می توان چنین توضیح داد که چنین نام عربی برای عیسی در میان مسیحیان آرامی – یا یونانی – زبان وجود ندارد. بنابراین، این استعاره برای آنها عجیب بوده و باید نام یک پیامبر جدید باشد. در حالیکه، هیچ گونه بحثی از «اسلام» در آن زمان وجود ندارد. در نتیجه، در تقابل با عملکرد تاریخ نگاران اسلامی تا این زمان، باید در بین «اسلام یکم» و «اسلام دوم» نیز تفاوت گذاشت.

در مطابقت با بررسی فلسفی کتیبه گنبد صخره، «اسلام یکم» همان مسیحیت پیشانیقیه، اصلی و سریانی-عربی است. این شکل مسیحیت به گمان اغلب در مناطق میان رودان تا پایان سلسله اموی (۷۵۰) و شاید بیشتر از آن موجود بوده باشد. این واضح می سازد که چرا اورشلیم پیش از مکه از چنان محوطه وسیع برای زیارت/حج به دور گنبد صخره برخوردار بوده است. با اعتقاد به مسیح شناسی داده شده در کتیبه گنبد صخره، «اسلام یکم» شاهد تحمل ارتدوکسی الهیات مسیحی به مقابل نظریات نیقیه بوده است که در کلیسای قبر مقدس قسطنطنیه دفاع می شد. در این صورت می توان از وفاداری/صداقت «کتیبه» در «اسلام یکم» سخن گفت.

«اسلام دوم» اشاره به برگشت از «اسلام یکم» (مسیحی) و در نتیجه از «کتیبه» است. تغییرات دیگر شامل برگشت از اورشلیم به مکه و تعویض «کتیبه» (یعنی انجیل) با قرآن (عربی) است. این تغییرات را تنها می توان از نگاه سیاسی توضیح داد. وقتی عباسیان به قدرت رسیدند، دیگر نمی خواستند با دشمنان اموی خود یا مذهب آنها رابطه داشته باشند. از این منظر و از این زمان (۷۵۰) «اسلام دوم» با آهستگی در «انجمن سازی» ظاهر شده و سپس سیاسی می شود. عباسیان به این دلیل «اسلام دوم» را به عنوان ایدیولوژی ملی خود ساختند که از نگاه تاریخی قبایل عربی مسیحی را مجبور سازند که تسلیم «اسلام دوم» شوند. در این بازسازی است که معنای کتیبه گنبد صخره در رابطه به زبان شناختی تاریخی و تاریخ مذاهب روشن می شود؛ قطعا با سوئ تفاهم ارایه های «محمد» (یکم) و «اسلام» (یکم)، درک این کتیبه می تواند مولفه های «محمد دوم» و «اسلام دوم» را فراهم سازد. اما نبود منابع قابل اعتماد از این دوره، توضیح پدیده های تاریخی مورد پرسش برای کشف «حقیقت» توسط مورخان را مشکل می سازد.

+ + +

در این جا لازم است به گفته بی نیاز (داریوش) کمی در باره «عرب های ساسانی» از مقاله «اسلام شناسی سنتی در برابر دین شناسی» او صحبت کنیم، یعنی اوضاعی که پیش

از ظهور اسلام در ایران ساسانی وجود داشت. یکی از سیاست‌های تنبیهی شاهان ساسانی در برابر اقوام و قبایل شورشی، کوچ اجباری یا تبعید آنها بود. این کوچ های اجباری در دوران شاپور اول شدت گرفت و بین سال‌های ۲۴۱ تا ۲۶۰ میلادی به رویکرد سیاسی عمومی ساسانیان تبدیل شد. این رویدادها حتا در سنگ نبشته‌ای «کعبه‌ی زرتشت» در پرسپولیس بازتاب یافته است. طی این سال‌ها، شاپور اول شهر هترا (مرکز امیرنشین حیره) و دورا اروپوس در میانرودان را اشغال می کند و هزاران نفر را به شرق ایران یعنی خراسان بزرگ می کوچاند. اوج این سیاست کوچ اجباری ساسانیان، در اشغال شهر انتاکیه به دست خسرو اول در سال ۵۴۰ میلادی است. تمام جمعیت آن دیار به میانرودان کوچ داده شد و خسرو اول فرمان داد که یک شهر جدید به نام «وه انتاکیه خسرو» (انتاکیه‌ی بهتر خسرو) در میانرودان برای کوچی‌های اجباری بسازند. ولی اکثر کوچی‌های اجباری به منطقه‌ی وسیع خراسان بزرگ انتقال داده شدند. به گونه‌ای که پس از سه الی چهار سده، عرب‌های ساسانی در خراسان بزرگ، مرو، بلخ و خوزستان با ایرانیان آمیخته شدند و جماعات بزرگ دینی خود را داشتند که مسیحی بودند.

در اینجا این نکته قابل یادآوری است که عرب‌های ساسانی به زبان عربی امروزی سخن نمی گفتند و زبان آنها عمدتا سُریانی بود. زبان سُریانی، زبان دینی همه‌ی خاور میانه بود و حتا مانی به جز از کتاب «شاپورگان»اش - که به زبان پهلوی است - کتاب‌های دیگرش را به زبان سُریانی نوشته است.

مسیحیت در ایران چنان رواج یافته بود که نخستین شورای مسیحیان شرق، در زمان یزدگرد اول (سال ۴۱۰ میلادی) در تیسفون برپا شد. در این جا لازم به یادآوری است که منابع انسانی مسیحیت در ایران، تنها محدود به خوزستان و میانرودان نبود، بلکه بخش بزرگی از مسیحیان ایران، عرب‌های ساسانی بودند که به خراسان بزرگ تبعید شده بودند. مسیحیت شناسی غالب این مسیحیان، ایرانی-سوری، یعنی در ضدیت با مسیحیت شناسی رومی بود که بر تثلیث یا «سه گانه» (خدا، پسر، روح‌القدس) استوار بود (بر بنیاد فیصله شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی که بر ضد آریوس تشکیل و تعریف شده بود و آن را

آریانیزم نامیدند). آریوس معتقد بود که مسیح پسر خدا نیست و خدا در او تجسم نیافته است. اما مسیحیت شناسی در ایران و سوریه بر این باور بود که مسیح فرزند خدا نه، بلکه برگزیده و پیامبر اوست (از این رو، درک «اسلام» از مسیحیت، همان درک مسیحیان شرقی یا ایرانی-سوری بود).

دانش کلام یا الهیات عرب‌های ساسانی که در خوزستان، میانرودان و خراسان بزرگ زندگی می کردند، اساساً بر مبنای همین درک از مسیحیت شناسی استوار بود. اما عرب‌های ساسانی که چند سده در کنار ایرانیان زندگی می‌کردند، در انزوای مطلق نبودند، بلکه به تدریج با ایرانیان آمیختند. بنابراین، پیش از به اصطلاح «تهاجم اعراب» به ایران، هزاران هزار عرب در ایران زندگی می‌کردند. طبق تخمین مورخان، تعداد عرب‌های ساسانی در شرق ایران حدود ۲۵۰ هزار نفر بوده است.

در میان مسیحیان خاورمیانه تا نیمه‌های سده‌ی پنجم سه مسیح با سه ویژگی وارد باورهای دینی شده بود: «خدای کامل»، «انسان- خدا» و «انسان برگزیده و پیامبر خدا»:

۱. به کسانی که به مسیح به عنوان «خدای کامل» اعتقاد داشتند، مانند یعقوبیان، منوفیزیت می‌گفتند؛ یعنی جنبه‌ی انسانی و خدایی در مسیح با هم آمیخته شده و جنبه‌ی انسانی او در جنبه‌ی خدایی‌اش محو شده است؛ ۲. آنها که به مسیح به عنوان «انسان- خدا» می‌نگریستند، مسیحیان نستوری بودند. آنها معتقد بودند که در عیسی دو طبیعت مشخص و متمایز وجود دارد: یکی جنبه‌ی خدایی و دیگری جنبه‌ی انسانی، اما جنبه‌ی انسانی او از جنبه‌ی خدایی‌اش قوی‌تر است؛ یعنی عیسی بشری است که به مقام خدایی رسیده است. ۳. دسته‌ی سوم که اعتقاد داشتند، مسیح فقط برگزیده و پیامبر خداست، متأثر از آریوس (متولد اسکندریه، مصر) بودند (آریانیزم). آنها پس از شورای نیقیه مورد تعقیب قرار گرفتند و بسیاری از آنها به قلمرو ساسانیان پناهنده شدند. از نظر تاریخی، دین رسمی مسیحیان ایرانی، عملاً مسیحیت نستوری بود؛ اما این سه جریان مسیحی، دشمن کلامی و سیاسی مسیحیت ارتدوکس رومی بودند که مبتنی بر تثلیث بود. بنابراین، بخش بزرگی از مسیحیان خاور

نزدیک و میانه در ضدیت با تثلیث بودند و برای مسیح، الوهیت قایل نمی شدند. این همان درکی است که در قرآن آمده است (سوره ۴: ۱۷۱ دیده شود).

به این ترتیب، اگر ما قرآن را بدون احادیث و اسطوره‌های اسلامی بخوانیم، تفاوت اساسی با درک مسیحیت شناسی شرقی (سوری- ایرانی و عربی) ندارد. در حقیقت اسناد و تفاسیر اسلامی پس از حدود ۲۰۰ سال است که ما را با دین جدیدی به نام اسلام آشنا می سازد. پس، اسلام نه از دل قرآن، بلکه از دل سیره ها، احادیث و اسطوره‌های بیرون آمده که حدود ۲۰۰ سال پس از شکل‌گیری آن نوشته شده اند.

+ + +

در این جا لازم است کمی به پیشینه سال ۶۲۲ میلادی بپردازیم که چگونه مبدای «سال «عربی»» گردید (و بعد ها به نام سال «هجری»، هجرت پیامبر نامیده شد). به گفته بی نیاز (داریوش) در مقاله فوق می خوانیم: خسرو دوم، معروف به خسرو پرویز، از سال ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی شاهنشاه ساسانی بود. خسرو دوم پس از قتل امپراتور بیزانس (موریکیوس) که پادشاهی‌اش را مدیون او می دانست، برای خونخواهی وارد یک جنگ طولانی با امپراتوری بیزانس شد. این جنگ ها از سال ۶۰۲ تا ۶۲۸ میلادی طول کشید. منطقه شام، اسرائیل و مصر در این زمان جزو بیزانس بودند، اما حدود ۱۰۰ سال بود که بیزانسی‌ها در آنجا حضور نظامی فعال نداشتند و آن مناطق زیر نظر فرمانده‌های عرب مسیحی قرار داشت. به ویژه غسانیان که مسیحی (منوفیزیت) بودند و مرکز آنها در حوالی کوه‌های کنونی جولان (سوریه) بود، حاکمیت بخش بزرگی از منطقه را در دست داشتند.

خسرو دوم توانست طی مدت کوتاهی یعنی تا سال ۶۱۴ میلادی تمام شرق بیزانس را داخل قلمرو ایران سازد و به گونه‌ای، ایران همان وسعتی را یافت که در زمان امپراتوری هخامنشیان داشت. خسرو دوم در سال ۶۱۴ میلادی اورشلیم را اشغال کرد، کلیسای مقبره مقدس «کنیسة القیامه» را تخریب کرد و صلیب مقدس را با خود به تیسفون آورد. این

بزرگ ترین ضربه روانی به جهان مسیحی آن زمان بود، نه تنها مسیحیان بیزانس از این حرکت خسرو دوم به خشم آمدند، بلکه سوری‌های مسیحی، مصری‌ها (قبطی)، غسانیان و لخمی‌ها و مسیحیان ایرانی که بزرگ ترین رقیب زرتشتی‌ها محسوب می‌شدند، از این حرکت خسرو دوم به خشم آمدند.

لشکرکشی‌های خسرو دوم و پیروزی‌های پی در پی او باعث شد که هراکلیوس، امپراتور بیزانس تصمیم بگیرد که قسطنطنیه را رها کند و پایتخت خود را به سیسیل انتقال دهد (سال ۶۱۸ میلادی). اما زیر فشار کلیساها و منابع مالی‌ای که کلیساها در اختیار او گذاشتند، توانست یک لشکر بزرگ سامان دهد و خود را برای ادامه جنگ با ایران آماده کند.

هراکلیوس در سال ۶۲۲/۶۲۱ میلادی با سپاه بزرگ راهی ارمنستان شد. خسرو دوم برای مقابله با نیروهای نظامی هراکلیوس فرمان داد تا نیروهای نظامی ایران برای دفاع از تیسفون و مقابله با هراکلیوس شام، اسرائیل و مصر را ترک کنند. در این هنگام (سال ۶۲۲ میلادی) سپاهیان خسرو دوم شکست سختی از هراکلیوس خوردند و بدین ترتیب کلید فروپاشی ساسانیان زده شد.



سکه طلا از دوران حکومت خسرودوم (خسروپرویز)



سکه طلا از دوران حکومت هراکلئوس - تصویرقیصربیزانس در کنار پدرش

تصویر ۱۹. سکه طلا از دوران خسرو دوم امپراتور پارس و هراکلیوس امپراتور بیزانس

با بیرون رفتن نیروهای نظامی ایران از شام، اسرائیل و مصر، بار دیگر نیروهای سوری و عرب متحد هراکلیوس که قریشان (واژه‌ی قریش از آرامی گرفته شده و به معنای «متحد» است) نامیده می‌شدند، قدرت را در آن منطقه بدست گرفتند. عمدتاً قدرت در دست غسانیان مسیحی بود. سال‌های بین ۶۲۲ تا ۶۶۰ میلادی، سال‌های آشوب و آشفتگی در مناطق شام و بیابان های آن یعنی عربستان بود. اما این عرب ها، سال ۶۲۲ میلادی، یعنی سال آزاد شدن آن قلمروها از نیروهای نظامی ایران را مبدای سال خود، «سال عرب‌ها» نامیدند. جنگ ایران و بیزانس تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت و سرانجام با پیمان صلح در سال ۶۲۸ میلادی به پایان رسید. ایران ساسانی پس از شکست در این جنگ بزرگ، چنان در بحران فرو رفت که تا پایان ساسانیان (۶۵۳)، این سرزمین ده پادشاه به خود دید. این نخستین جنگ صلیبی (دینی) در تاریخ بود. نیروهای نظامی هراکلیوس با علائم صلیب وارد جنگ علیه «آتش‌پرستان» شدند و خود هراکلیوس هر چه در قدرت داشت برای تبدیل این جنگ، به یک جنگ مذهبی به کار گرفت. او طی تبلیغات خود، تلاش کرد مسیحیان ایران و شام را برای نابودی «فرعون» (شاه ایران) بسیج نماید و شخصیت هراکلیوس در ادبیات مسیحی شرق، در قالب «اسکندر» یا «ذوالقرنین» تبلور یافت...

بر أساس طبری و یعقوبی، در زمان خلیفه دوم که اسلام توسعه یافته بود، به فکر تعیین مبدأ تاریخی افتادند که جنبه عمومی و همگانی داشته باشد. پس از گفتگوی فراوان نظر علی علیه‌السلام را دائر بر انتخاب سال «هجرت» به عنوان تاریخ پذیرفتند!

اما بنا بر پژوهش‌های کنونی می‌دانیم که تا حدود ۱۵۰ سال از آغاز اسلام، سخنی از «سال هجری» نبوده است. نخستین سند در باره‌ی تاریخ به اصطلاح مسلمانان، دو سنگ نبشته از معاویه است که یکی در حمام شهر قدره (ام قیس کنونی) به زبان یونانی در اردن و دیگری در طائف به زبان عربی است. در سنگ نبشته‌ای که در قدره از سوی معاویه به زبان یونانی حکاکی شده، علاوه بر حکاکی علامت صلیب در آخر متن، تاریخ روم و تاریخ شهر قدره، سرانجام تاریخ سالی آمده که معاویه به عنوان حاکم عرب ها در قدرت بوده است. این سال نه «هجری»، بلکه سال ۴۲ «عربی» نوشته شده است (تصویر

۲). سنگ نبشته‌ی طایف مربوط به سال ۵۸ «عربی» است (تصویر ۳). این ها با سال ۶۶۴ و ۶۸۰ میلادی برابر است. به سخن دیگر، سال اول «عربی» سال ۶۲۲ میلادی است. جالب این است که سال «عربی» بر تقویم خورشیدی بوده است، نه قمری. تبدیل سال خورشیدی «عربی» به «هجری» و قمری (تقویم اعیاد عرب ها) تقریباً همزمان با خلافت هارون الرشید (متولد ۷۶۳ میلادی در ری، درگذشت: ۸۰۹ میلادی در توس، خراسان) و پسرش مأمون صورت گرفته است. این نشان می دهد که تبدیل شدن اسلام به یک دین مستقل و قائم به ذات، چه راههای پر پیچ و خمی را طی کرده است.



بی مورد نیست اندکی در باره «سال فیل» (عام الفیل) بدانیم که «سیره ابن هشام» و روایات اسلامی آن را بر بنیاد «سوره فیل» (۱۰۵: ۱ – ۵) برابر با سال ۵۷۰ میلادی و سال تولد پیامبر اسلام دانسته اند. سالی که گویا ابرهه پادشاه حبشه/یمن با چندین فیل و نیروی عظیم بر مکه حمله می کند تا کعبه را نابود سازد. اما پرندگانی به نام ابابیل به دستور خداوند فرستاده می شود که با سنگریزه ها در نول خود بر فیل ها حمله کردند و آن لشکر بزرگ را نابود ساختند.

اما امروز دانشمندان سنگ نبشته ای با نام ملک ابرهه نزدیک چاه مریغان پیدا کرده اند که او در سال ۵۴۷ میلادی جهت سرکوب دو قبیله شورشی عرب یعنی «معد» و «بنی عامر» لشکر کشیده است (نه در ۵۷۰). زیرا ابرهه در سال ۵۵۸ میلادی درگذشته است. دلچسب اینکه، سال ۵۷۰ میلادی برابر است با تسخیر یمن توسط انوشیروان (کسری) شاهنشاه ساسانی و حاکمیت وهریز. زیرا این مملکت در آن زمان در دست حبشیان بوده است. اما وهریز یکی از سرداران کسری با اعراب همدست شده، در این سال حبشی ها را اخراج کرده و از جانب شاهنشاه به حکومت آن کشور منصوب شده است.



به گفته ای بی نیاز (داریوش) «تصویری کلی از شکل‌گیری اسلام از منظر پژوهشگران اِناره» چنین است (قابل ذکر است که نهاد اِناره با انتشار کتاب «خوانش سریانی-آرامی قرآن» نوشته کریستف لوکزنبرگ در سال ۲۰۰۰ آغاز به شکل گیری کرد و سرانجام به عنوان انجمن رسمی در ۲۰۰۷ به ثبت رسید. در راس آن نویسنده این مقاله، کارل هینز اولیگ قرار دارد):

۱ - دین دولتی در زمان ساسانیان، زرتشتی بود (خوانش معینی از آن). اما این دین در این روزگار دین چیره و دین اکثریت مردم قلمرو ساسانی نبود. بخش بزرگی از جمعیت قلمروی ساسانی بودایی (در شرق ایران)، مسیحی (نستوری و منوفیزیت در غرب قلمرو ساسانی)، مانوی، مزدکی، مندایی و دیگر شاخه‌های گنوسی [عرفانی] بودند.

۲ - جنگ‌های فرسایشی خسرو دوم علیه بیزانس (۶۰۳ تا ۶۲۸) باعث شد که شیرازهٔ اقتصادی، سیاسی و نظامی ساسانی طی این ۲۵ سال جنگ خانمان برانداز از هم پاشیده شود. تیر خلاص به پادشاهی ساسانی را هراکلیوس رها کرد: شکست ایران در ارمنستان از بیزانس (۶۲۲ میلادی که بعدها به «هجرت» محمد تبدیل شد) و سرانجام شکست قطعی ایران در نینوا (۶۲۸) از بیرانس.

۳ - پس از شکست سال ۶۲۸، حاکمیت ساسانی چنان دچار بحران و آشوب شد که تا روی کار آمدن یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱) ۹ شاه برای کنترل اوضاع برگزیده شدند که البته هیچ کدام نتوانستند بحران و آشوب را فروکش کنند.

۴ - انتخاب یزدگرد سوم به عنوان شاه ایران - نوهٔ ۲۱ سالهٔ خسرو دوم که مادرش مسیحی بود - توانست اندکی شرایط را آرام کند. ولی در بسیاری از استان‌های ایران، قدرت‌های محلی توانستند خود را از قدرت مرکزی مستقل کنند: دوره‌ی آشوب و فترت. به ویژه غرب (میانروردان) و شرق (خراسان بزرگ) ایران در وضعیت آشوب به سر می‌بردند.

۵ - دیوان سالاری ساسانی برای جلوگیری از فروپاشی کامل قلمرو سرانجام مجبور شد، معاویه (ماآویا) را در داربگرد فارس به سمت «امیرالمؤمنین» (یعنی رئیس تأمینات)

برگزیند و مسئولیت آرامش قلمرو ساسانی را به او بدهد، زیرا غرب قلمروی ساسانی و شرق آن بیشترین شورش‌ها و سرکشی‌ها را از سر می گذراندند.

۶ - جنبش قرآنی یک جنبش دینی بود (تلفیقی از گنوسیسم میانرودانی- خراسانی، مسیحیت و یهودیت) که در میانرودان و خراسان بزرگ شکل گرفته بود و اساسا ربطی به قدرت‌گیری سیاسی معاویه نداشت. به سخن دیگر، این احتمال وجود دارد که بخشی از متون قرآنی، بنا بر این ارزیابی، پیش‌از سال ۶۱۰ میلادی، سال «بعثت پیامبر»، نوشته شده باشند (همان سوره های که «مکی» نامیده می شوند).

۷ - حکومت عرب‌ها (در آغاز معاویه) اساسا یک حکومت عرفی بود و دین معینی را نمایندگی نمی‌کرد. اگرچه خود معاویه به مسیحیت گرایش داشت. هم به دلیل سنگ نبشتة حمام قدره (در اردن) و هم به این دلیل که همة سران حکومتش در سوریه مسیحی بودند.

۸ - حکومت عرب‌ها برای پیشبرد اهداف سیاسی خود به یک هویت «ایدئولوژیکی» نیازمند بود که مستقل از مسیحیت و یهودیت باشد. همین ضرورت باعث شد که حاکمان نوین (عرب‌ها)، جنبش قرآنی و به طبع آن متون آن‌ها را از آن خود کنند. این ایدئولوژی می بایستی یک هویت مستقل – مستقل از مسیحیان و یهودیان – می داشت، که سرانجام چنین شد.

۹ - از زمان عبدالملک مروان و به ویژه حاکمیت پسرش ولید، جنبش قرآنی به تدریج به غصب حاکمیت در آمد. از این پس، پیروان جنبش قرآنی از سوی حاکمیت شدیدا سرکوب شدند، اما متون دینی آن‌ها به عنوان «ایدئولوژی» حاکمیت آرام آرام صیقل یافت و به جزء لاینفک حکومت تبدیل گردید (اوج این تصرف ایدئولوژیک در دورة خلفای عباسی بود).

۱۰ - سرانجام این که ما تا کنون هیچ سنگ، استخوان، پاپیروس، برگ درخت خرما نیافته ایم که نشان بدهند، الهامات محمد بر روی آن حک شده باشند (آن گونه که روایات اسلامی می‌گویند).

۱۱ - پژوهشگران اِناره بر این نظرند که متون قرآنی در ابتدا نه به زبان عربی، بلکه به زبان آرامی-سُریانی نوشته شده بودند. زیرا زبان و خط عربی محصول دو سه دهه پس از قدرت‌گیری عرب‌هاست. متون عربی قرآن یا ترجمه از آرامی- سریانی اند و یا بعدها به زبان عربی نوشته شده و به آن اضافه گردیدند.

به عباره دیگر، اسلام در آغاز یک جنبش مسیحی ایرانی-سوری بود و خاستگاه آن در خراسان بزرگ، به ویژه در مرو و سوریه قرار داشت. این جریان مسیحی که پژوهشگران نسل جدید به آن «جنبش قرآنی» می‌گویند، در کنار مابقی جریانات مسیحی در ایران و سوریه قرار داشت. حامل اصلی این جنبش قرآنی در ایران، عرب های ساسانی بودند که طی سده‌ها با ایرانیان آمیخته شده بودند. زبان دینی آنها اساساً سُریانی بود. شکست ساسانیان (خسرو دوم یا خسرو پرویز) از هراکلیوس در سال ۶۲۲ میلادی، از یک سو باعث شد که شام و اسرائیل و مصر از نیروهای نظامی ایرانی خالی شود و به دست عرب‌های متحد بیزانس بیفتد (به ویژه عرب های غسانی که متحد بیزانس بودند) و از سوی دیگر مقدمات فروپاشی ساسانیان را در درون مرزهای آن زمان فراهم ساخت. در این جا هیچ «تهاجم اسلامی» صورت نگرفته، بلکه عرب‌های ساسانی و هم پیمانان ایرانی آنها در خود ایران – ابتدا به صورت محلی – به ویژه در خراسان و سیستان و میانرودان، قدرت را به دست گرفتند. حداقل ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال طول کشید تا از درون آن جنبش قرآنی مسیحی، آن چیزی شکل گرفت که ما امروز به عنوان «اسلام» می شناسیم.

اولیگ یک دین شناس است. او در کتاب خود زیر عنوان «از بغداد به مرو» می‌نویسد: همه‌ی ادیان (جهانی) از یک سو تحت تأثیر ادیان پیشین یعنی ادیان نخستین قرار داشتند و از سوی دیگر متأثر از ویژگی‌های فرهنگی محیط خود بودند. هیچ کدام از آنها از "آسمان نازل نشده" اند. هر یک از آنها به مثابه ادامه ادیان پیشین قابل توضیح است – و گاهی به مثابه ادامه "انقلابی" گذشته. به گفته‌ی بی نیاز (داریوش)، هیچ پدیده ای خلق‌الساعه بوجود نمی آید، خواه یک ایدۀ سیاسی باشد، خواه یک دین، خواه رادیو و یا موشک قاره پیما. بدون شناخت از گذشتۀ یک پدیده، نمی توان فهمید که چرا این یا آن

پدیده چنین و چنان است. البته شمار زیادی وجود دارند که هیچگاه خود را با موضوع برایش (فرگشت) درگیر نکرده و هنوز بر این پنداشت اند که «از هیچ می‌تواند چیزی بوجود آید». بهترین نمونۀ این پنداشتِ غیرعلمی، باور به برآمدِ ناگهانی اسلام است: زیرا مسلمانان بر این پندار اند که الله ناگهان بر آن شد که مردی بی سواد در شبه جزیرۀ عربستان را از طریق وحی یا رویا با کتابی به نام قرآن مجهز کند، تا دینی به نام اسلام بوجود آورد، پیروان دینی که توانستند در مدت کوتاه امپراتوری خود را گسترش دهند.

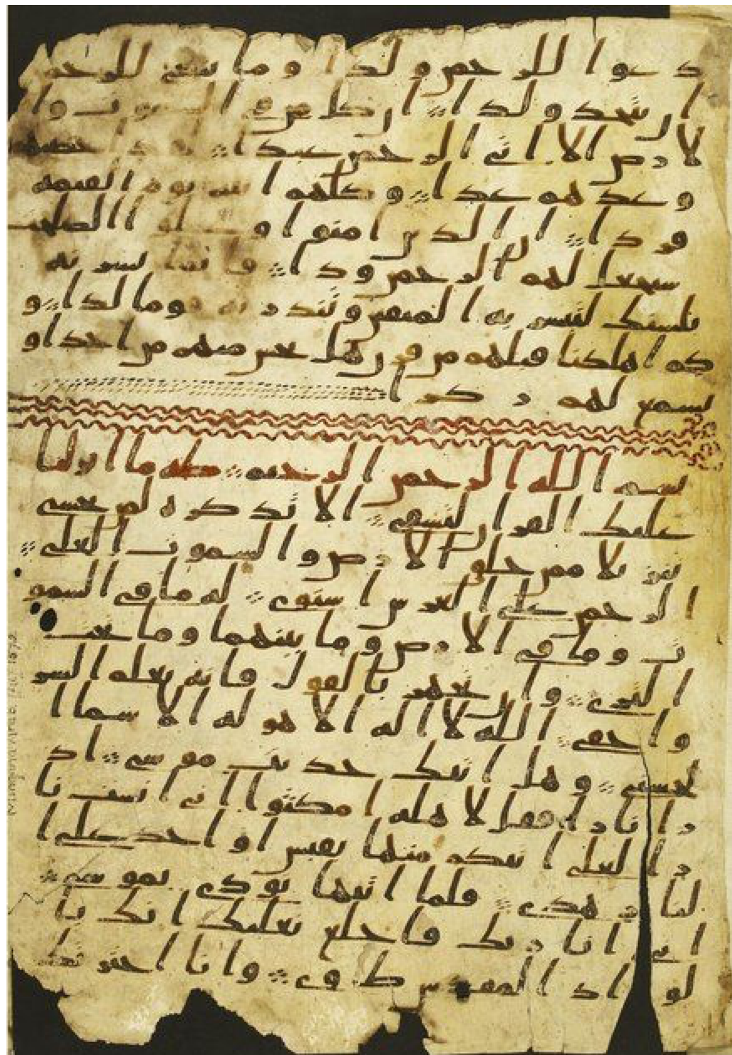
اولیگ در «از بغداد به مرو» می گوید، مسیحیان خاور نزدیک هم در متون نیایشی و هم در «ادبیات وسیع مسیحی-عربی» و هم برای نوشتن عربی از یک خط سریانی-آرامی استفاده می کردند. نتایج سنجش روشن می کند که قرآن نخستین به این خط نگارش شده و بعد ها به خط ناقص عربی برگردانده شده است. متن قرآن یا حداقل بخش های از آن به زمان پیش از عبدالملک مروان باز می گردد [نسخه دانشگاه برمنگهم این موضوع را تایید کرد. مترجم]. شواهد بسیاری حاکی از آن است که عبدالملک مروان این متون را از زادگاه خود (مرو) می شناخته... آنها را با خود به دمشق آورده و این متون شاید در منطقه میان رودان در میان مردم رایج بوده باشند. او در تولید قرآن که سرانجام به خط ناقص عربی نوشته شد – از این قرآن هنوز دست نوشته های قدیمی موجود است – سهم بزرگی داشته است. به نظر می رسد که پروژه عربی سازی عبدالملک و تثبیت یک امپراتوری بزرگ عربی-مسیحی برای او «تکیه گاهی» بوده است که دست به ایجاد یک قرآن مکتوب عربی بزند، طبعا تا آنجا که دست نوشته ها در اختیارش بود...

شواهد ملموس حاکی از آنند که می بایستی در شهر بزرگ مرو مرکز مارگیانا و همسایه بلخ – که طی اعصار طولانی زیر یک نظام اداری واحد بودند – منشای اقوال قرآن را جستجو کرد... مناطق مرو، مارگیانا و بلخ پیش شرط های جغرافیایی برای استفاده از ادبیات باستان متأخر در قرآن است... در بلخ که چند قرن یک پادشاهی هلنیستی در آن حاکمیت داشت، حتی پس از الحاق آن به امپراتوری ساسانی در قرن ۵، به احتمال زیاد هنوز در آنجا از سنت ادبی یونانی پاسداری می شد. به هر حال، هیچ منطقه ای فرهنگی

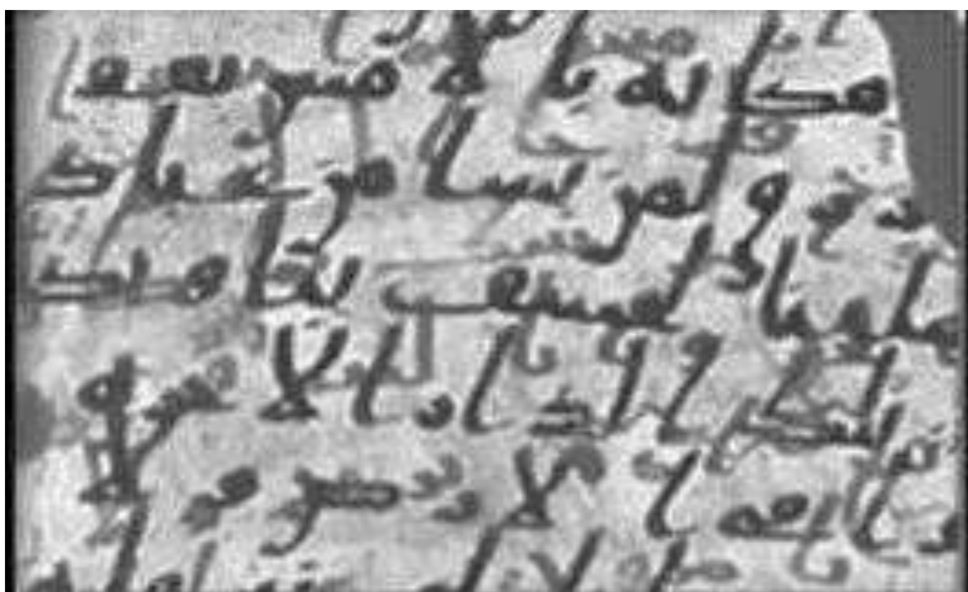
دیگری را نمی توان پیدا کرد که شرایط قابل مقایسه ای داشته باشد که بتواند منشای جغرافیای قرآن را توضیح بدهد...

اینکه چرا مردم اهل قرآن در زمان عبدالملک به سوی فلسطین راه افتادند، شاید علت آن خطر حمله هفتالیان (معروف به هون های سفید) به این منطقه بود که در گذشته یک بار به سوی غرب پیشروی کرده بودند و توانستند بین النهرین را از دست معاویه بیرون آورند. بعد ها عبدالملک توانست آنها را به عقب نشینی وا دارد. قرآن که از زمان عبدالملک به خط عربی ناقص (بدون نقطه گذاری و اِعراب) نوشته شد، باید از روی یک نوشته شده سوری بوده باشد. این بدان معناست که گروههای که در شرق، قرآن یا بخش بزرگی از آن را خلق کرده بودند، از این زبان در محیط فرهنگی سوری استفاده می کردند. کارکرد سخنان قرآن و جمع آوری اش تقریبا با تلمود یهودیان و یا «زند» که احتمالا در مرو نوشته شده – در دین زرتشتی شبیه است. پس زمینه تولید این متن ظاهرا تفسیری از مسیحیتی بود که مبنای فکری آن تفکرات پیش از نیقیه، سوری شرقی و ایرانی و با روحیه ای شدیدا مکاشفه ای (بدفرجامی جهان) بوده است...

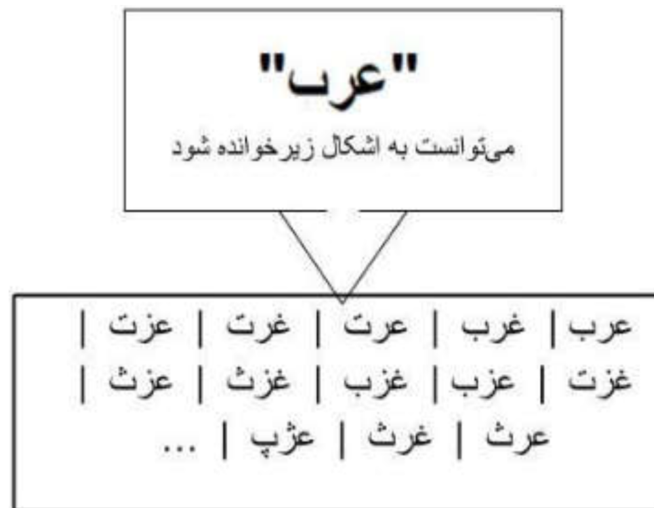
اسلام که تقریبا از سده ۸ جدایی خود از مسیحیت را آغاز کرد و به عنوان یک دین جدید در حال شکل گیری بود – البته هنوز شکل امروزی خود را نداشت – قرآنِ «پیش از اسلام» را به سند موسس خود تبدیل کرد. تازه در طی سده ۹ بود که با اضافه کردن نقطه ها و سپس اِعراب به متن قرآن، این کتاب به شکل نهایی آن نزدیک شد [چون قدیمی ترین قطعات قرآن که به خط حجازی و بعد به خط کوفی نوشته شده اند، بدون اِعراب و نقطه اند. در قدیم ترین دست نوشته ها، حروفی که چند معنی دارند، بیش از نیمی از متن قرآن را شامل می شوند. پس از گذاشتن نقطه ها معلوم می شود که معنی آنها چیست. حتی اگر نبود اِعراب گذاری را نادیده بگیریم، این متون قابل خواندن نیستند (تصاویر ۲۰ تا ۲۳ دیده شوند)]. متن کامل و نهایی آن در حدود پایان سده ۹ میلادی صورت گرفته است.



تصویر ۲۰. یکی از کهن ترین برگه های قرآن مربوط دهه اول سده هفتم در برمنگهم



تصویر ۲۱ نسخه قرآن صنعا در زیر اشعه ماورای بنفش (بازنویسی بار بار)



تصویر ۲۲. خط ناکامل آرامی/عربی بدون نقطه می تواند به روش های متفاوتی خوانده شود



تصویر ۲۳. مراحل تکامل کلمه یاس و یتبین (درک واژه اصلی تقریبا ناممکن است)

در آخر باید به خاطر داشت که مامون (۸۱۳ – ۸۳۳) پیش از رفتن به بغداد مرکز حکومتش، برای مدت طولانی در مرو [حاکم خراسان] بود... می توان دوره حکومت مامون را به عنوان آغاز اسلام در آنجا قرار داد!

برای معلومات بیشتر در باره کتیبه ها و سکه های آغازین «اسلام» از سده هفتم تا نهم [به ویژه از دوره امویان یعنی معاویه: ۴۱ – ۶۰؟ (۶۶۱ – ۶۸۰؟)؛، عبدالملک: ۶۰ – ۸۶؟ (۶۸۰ – ۷۰۵)؛ الولید: ۸۶؟ – ۹۶؟ (۷۰۵ – ۷۱۵/۷۱۴)؛ سلیمان: ۹۶؟ – ۱۰۱؟ (۷۱۵/۷۱۴ – ۷۲۰/۷۱۹)؛ هشام: ۱۰۵؟ - ۱۲۵ (۷۲۴/۷۲۳ – ۷۴۳/۷۴۲)؛ مروان: ۷۴۵/۷۴۴]، جنگ های مذهبی در بین امپراتوری های بیزانس و ساسانیان (آنچه دوره «پیشااسلامی» نامیده می شود) و چگونگی رشد و تحول آن به دین جدیدی به نام «اسلام»،

به کتاب های «**آغاز اسلام: از اوگاریت به سامره**، فلکر پپ»، «**چگونه مسلمان شدیم**، آ. لنگرودی»، «**از بغداد به مرو**، کارل اولیگ»، «**ارتداد در مسیحیت**، آ. لنگرودی»، «**مغاک تیره تاریخ**، مزدک بامدادان» و «**نگاهی دیگر به فرایند اسلامی شدن ایران**، بی نیاز (داریوش)» مراجعه کنید که بخش زیادی از مطالب و تصاویر این پیشگفتار از آنها گرفته شده است و به زبان پارسی قابل دسترس اند.



این اثر توسط دانشمند دین شناس مشهور جرمنی بنام کارل هینز اولیگ نوشته شده و شامل شش فصل است. فصل اول زیرا عنوان «محمد به عنوان یک صفت مسیحی» است. در این فصل سکه ها و کتیبه های تاریخی آن دوران مورد بررسی قرار گرفته است. واژه «محمت» در نوشته های پارسی یا سوری بار اول در سکه های سال های ۴۰ (۶۶۱) دیده شده است. این اصطلاح در مناطق شمالشرق ایران (مرو) با مفاهیم «عبدالله» و «خلیفة الله) و در مناطق جنوبشرق ایران (کرمان) با مفاهیم «ولی الله» پیوند دارد. اما املای عربی واژه «محمد» را نمی توان پیش از سال ۶۰ (۶۸۱) پیدا کرد که در مناطق سوریه پیدا شده اند. قرار معلوم این سکه ها توسط عبدالملک ضرب شده اند.

در کتیبه های دیوارهای داخلی گنبد صخره از سال ۷۲ (۶۹۳) مسیح به نام عیسی پسر مریم، محمد (برگزیده)، عبدالله (بنده خدا)، پیامبر، رسول، کلمه و روح خدا نوشته شده است که نشان دهنده صفات یا القاب مسیح اند. مسیح شناسی در شورای نیقیه در سال ۳۲۵ در کلیسای یونانی با فرض ماهیت مسیح و مفهوم دوگانه (بعدا سه گانه) در شواری کلیسای سلوکیا-تیسفون در سال ۴۱۰ پذیرفته شد. اما این تغییرات اعتقادی به مسیحیان سوری-عربی نرسید که در شرق امپراتوری پارس تبعید شده بودند. لذا وقتی آنها پس از زوال امپراتوری ساسانی موفق به کسب قدرت شدند، به مسیحیت سوری-عربی خود در قلب ایران و بعدا در سوریه پابند ماندند. بدین معنا که «محمد» به عنوان صفت عیسی و بازتاب

کننده مسیحیت عربی-سوری (پیشانیقیه) بر روی سکه ها، دیوارهای داخلی گنبد صخره و مطالب قرآن ادامه می یابد تا اینکه نام «پیامبر عربی/اسلام» می شود.

فصل دوم زیر عنوان «جدا شدن عیسی از مسند عیسویت خویش» است. در این فصل در باره کارکردها و سوی تفاهم ممکن در مسند های مسیحیت، دوره عبدالملک، زمان الولید و مکان مقدس در مدینه با تفصیل صحبت می شود. در این فصل نشان داده می شود که صفت «محمد» به زندگی خود ادامه می دهد، اما با آهستگی از مضمون اصلی عیسی جدا می شود که پیش زمینه تبدیل به نام شخص برای «پیامبر عربی/اسلام» می شود.

فصل سوم زیر عنوان «تاریخی سازی صفت محمد به عنوان پیامبر عربی/اسلام» است. در این فصل نشان داده می شود که چگونه سنت های روایتی پیرامون زندگینامه های افراد، شهرها و امپراتوری ها ساخته می شوند (مانند لائوتسه، زرتشت، موسی، عیسی وغیره). در اینجا گفته می شود که نام معاویه «عرب» به شکل آرامی «مآویا» در کهن ترین کتیبه «اسلامی» در گادارا به حروف یونانی دیده می شود. قرار معلوم مسیحیان عرب شرق از زمان عبدالملک اجزای هسته ای مطالب قرآن را با خود آوردند (که آیات «مکی» نامیده می شود) که یک نوع عربی با اثرات قوی سریانی-آرامی یا آرامی-عربی است (مانند کتیبه های گنبد صخره در سده هفتم). مطالب اضافی به این اجزای هسته ای در جریان سده هشتم افزوده می شود (که آیات «مدنی» نامیده می شود).

اما عبدالملک و جانشینانش به عنوان وارثان امپراتوری کهن نباطیان «عربی» به ساختمان اماکن مقدس در اورشلیم، دمشق و مدینه آغاز می کنند که موجب افزایش بیشتر ویژگی عربی مستقل این مذهب جدید شده و شامل چند مرحله است. یعنی تقریبا در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم است که جنبش عربی با آهستگی از مسیحیت جدا شده و به عنوان دین جدید ظهور می کند (با آنکه هنوز به نام «اسلام» یاد نشده است)، «محمد» مبلغ مستقل این دین جدید می شود و قرآن در سطح کتاب های مقدس (انجیل/تورات) یا حتی

بالاتر از آنها قرار می گیرد. در این زمان تلاش می شود که زندگینامه پیامبر در شبه جزیره عربستان (مکه و مدینه) پُر ده و در سده های نهم و دهم نوشته می شوند.

فصل چهارم زیر عنوان «مطالب قرآن در باره شخصیت پیامبر» است. در این فصل در باره مراحل رشد قرآنی و تاریخی سازی «محمد» در قرآن و چهار آیه ای که واژه محمد در قرآن ذکر شده است، مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. در این فصل نشان داده می شود که «محمد» تا سال های ۱۳۵ (۷۵۶ – کتیبه مدینه) یک صفت مسیحی است («محمد یکم»). اما تاریخی/شخصی سازی آن شاید در نیمه اول سده هشتم آغاز شده باشد که در چند عبارت متاخر یا «مدنی» قرآن مشاهده می شود («محمد دوم»). در سوره های بعدی (۹: ۳۰، ۳۱ و سوره ۲: ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۳۰) در تضاد با مسیحیت/یهودیت قرار گرفته و دین ابراهیم می شود («محمد سوم»). لذا نتیجه گیری های بدست آمده از سکه ها و کتیبه ها توسط قرآن تایید می شود، به گونه ای که تاریخی سازی مسند افتخاری «محمد» و بازتفسیر آن به عنوان نام شخص، یک حادثه بسیار دیرهنگام بوده است.

فصل پنجم زیر عنوان «مطالب بیشتر زندگینامه در مورد پیامبر عربی/اسلام در قرآن» است. در این فصل آیه های مختلف قرآن مورد بررسی قرار می گیرند که گویا در مورد «محمد» ارایه شده اند. در اینجا نشان داده می شود که متون قرآن هیچ گونه معلوماتی در مورد زندگینامه پیامبر ارایه نمی دهد و فقط در زندگینامه های سده نهم است که القا ها و کنایه های مبهم قرآن به داستان های واقعی تبدیل می شوند.

فصل ششم زیر عنوان «اشارات مشخص به شبه جزیره عربستان در قرآن» است. در این فصل، آیه های مربوط به مکان های جغرافیایی مکه، مدینه، بکه، کعبه و قبله در شبه جزیره عربستان بحث می شوند. در اینجا نشان داده می شود که در مورد این مکان ها شواهد کافی برای پیوند آنها به شبه جزیره عربستان وجود نداشته و بیشتر شامل مناطق سوری-عربی بین النهرین یا خاور میانه اند.

+ + +

در آخر باید پذیرفت کرد که بنا بر گفته بی نیاز (داریوش) هیچ پدیده ای خلق‌الساعه و یا از هیچ بوجود نمی آید، خواه یک ایدهٔ سیاسی باشد، خواه یک دین، خواه رادیو و یا موشک قاره پیما. بدون شناخت از گذشتهٔ یک پدیده، نمی توان فهمید که چرا این چنین و یا آن چنان است. البته شمار زیادی وجود دارند که هیچگاه خود را با موضوع برایش (فرگشت) درگیر نکرده و هنوز بر این پنداشت اند که «از هیچ می‌تواند چیزی بوجود آید».

ما تاریخ گذشته را به طور دقیق و کامل نمی توانیم بازسازی کنیم، اما می توانیم با اتکاء به منابع گوناگون مانند نوشته های گوناگون معاصر، سنگ نبشته‌ها، سکه‌ها، یافته‌های باستان‌شناسی وغیره، تصویر خود را از آن برش زمانی دقیق تر سازیم. مورخی که بدون شک و تردید به منابع و مصادر تاریخی می‌نگرد و به هر دلیلی از مقایسه‌ی تطبیقی آنها می گریزد، تنها «خدمتی» که به علم و بشریت می‌کند، بازتولید سنت و گذشته در اشکال جدید است. ما اساساً چیزی به نام «واقعیت تاریخی» نداریم، بلکه فقط «خوانش یا خوانش‌های تاریخی» داریم. بنا براین، معلومات و گزارشات تاریخی باید با منابع دیگر تطبیق داده شوند، تا بتوان اندکی به واقعیت نزدیک شد!

خوانش مسلمانان از تاریخ شکل گیری اسلام، همان چیزی است که در بالا آمده و به «خوانش عمومی یا مسلط» تبدیل شده است. از آنجا که اندیشه ها و افکار بشری جزئی جدا ناپذیر از ستیز بر سر قدرت است، معمولا چنین بوده و است که «خوانش عمومی یا مسلط» از تاریخ یا پدیده ها، خوانش صاحبان قدرت است.

لندن، سپتمبر ۲۰۲۰

پیشگفتار (نویسنده)

هر کسی بخواهد اصطلاح «محمد» را با بررسی پیدایش، تاریخ و معنای آن پژوهش کند، نمی تواند این کار را توسط قرآن یا بر اساس آن انجام دهد، زیرا این نام فقط چهار بار در قرآن ذکر شده است. این کتاب به شکل موجود آن، طبق روایات مسلمانان (که منشای آن سده نهم میلادی است) و اکثر اسلام شناسان غربی، در بین سال های ۶۵۰ و ۶۵۶ میلادی توسط عثمان خلیفه سوم جمع آوری و ویرایش شده و تمام نسخه های دیگر ممنوع شد. با این حال، کهن ترین نسخه ها مربوط به نیمه دوم سده هشتم است، به استثنای برگ های پیدا شده در صنعا که شاید به نیمه اول سده هشتم برسد [قرار معلوم این رساله پیش از دریافت نسخه دانشگاه برمنگهم نوشته شده که پیشینه ای دو برگه آن به اوایل سده هفتم می رسد. مترجم]. این نسخه ها حداقل یک چیز را نشان می دهند: آنها از یک مجموعه کامل استفاده نکرده؛ در واقعیت، به تدریج در حال ظهور بوده و پیش از سده نهم به پایان نرسیده است.

درست است که در مورد نسخه های عهد جدید [انجیل] نیز فاصله زمانی زیادی در بین نسخه های کهن و اتوگراف های ممکن وجود دارد؛ اما آنها بصورت متن-انتقادی ویرایش شده اند، یعنی انواع نسخه ها یافت می شوند، طوریکه نسخه فرضی اصل یا حداقل کهن ترین نسخه/متن می تواند استنباط شود. افزود برآن، می توان آنها را به ترتیب نسبتا دقیق از نظر محتوایی و شکلی، با استفاده از روش های نقد ادبی، نقد شکلی، تاریخ روایات/سنت و سایر رشته ها تنظیم کرد. با توجه به این واقعیت که گزارش سنتی در باره محمد، بصورت عام و بدون هرگونه پرسشی، معتبر فرض شده و هرگز تلاش نشده که آن را با متون قرآن تطبیق نمایند؛ صرفنظر از تقسیم بندی سوره ها به دوره مکی (با سه مرحله) و مدنی. افزود برآن، ثابت شده است که به دلیل ویژگی های وحی، بررسی قرآن به مراتب دشوارتر از عهد جدید است؛ زیرا این وحی ها به سختی حاوی جزئیات منطقه ای، تاریخی،

«زندگینامه ای» یا سایر جزئیات «متنی» اند؛ اگر متن ها آنگونه که هستند، خوانده شوند؛ یعنی بدون استفاده از ادبیات تفسیری سده نهم، با تمام داستان های ساخته شده در باره بخش های تاریک و نامفهوم، تا به آنها معنا بدهند.

درست است که بسیاری از متون و مطالب قرآن قطعا کهن تر از تایید اولیه آنها در نسخه های بعدی است، همان گونه که کتیبه های گنبد صخره نشان می دهد؛ اما این نسخه های پیشین برای ما تا اندازه زیادی ناشناخته اند و ما هیچ گونه معلومات نداریم که آنها چگونه بوده اند؛ ما همچنان هیچ گونه معلوماتی در باره گستره آنها نداریم و گفته نمی توانیم که در اول به کدام زبان نوشته شده بودند.

گزارش های نویسندگان مسلمان از سده نهم را که در باره ویرایش نسخه نهایی قرآن در زمان خلیفه سوم گفته اند، باید یک روش ادبی دانست که هدف آن ارایه قرآن به گونه بسیار کهن و تا حد ممکن نزدیک به زمان پیامبر است. این شیوه در باره ظهور ادبیات مقدس در آن زمان جریان داشت. این روش را می توان حتی در سنت های کهن تر، گزارش های مربوط به «اوستا»، مجموعه متون مقدس زرتشتیان و «زند»، قوانین و تفسیرهای مربوط به آنها نیز یافت: اوستا و زند به دستور شاه بزرگ به روشی گردآوری شد که زرتشت وحی خود را از (خدا) اهورامزدا دریافت می کرد. طبق سنت ها، اعلیحضرت، شاه شاهان اردشیر یکم و مراجع دینی دربار او، تنصر یک نسخه را به عنوان نسخه قانونی برگزیدند و تمام نسخه های دیگر را فاقد اعتبار یا غیرقانونی دانستند. بعد ها، نسخه های متنوع که حاوی موضوعات مهم برای آیین زرتشت بود، از سراسر هند، امپراتوری بیزانس و سایر کشورها در دربار شاپور یکم، شاه بزرگ، گردآوری گردید و به اوستا افزود شد.

اگر گزارش های نسخه نهایی قرآن عثمان را به عنوان روش ادبی زمان های پسین درک کنیم – مشابه گردآوری ادبیات مقدس زرتشتیان – باید فرض کنیم که متن قانونی قرآن از

لایه های کهن و جدید تشکیل شده است. بنابراین، قرآن محصول پروسه طولانی گردآوری و تدوین است، طوریکه متون انفرادی آن به صورت موجز برای طبقه بندی زمانی در چارچوب سنت های تاریخی، بررسی شده است. در نتیجه، مسیر اصطلاح «محمد» را می توان به کمک شواهد زمانی و مکانی آن دوران ردیابی کرد. اما به دلیل نبود منابع ادبی، تنها سکه ها و کتیبه های دو سده اول مسلمانان مورد پرسش قرار گرفته اند. ادبیات مسیحی به عنوان منبع احتمالی معلوماتی در آن زمان در فصل چهارم بررسی شده است.

فسل اول. محمد به عنوان یک صفت مسیحی

اصطلاح «محمد» به عنوان صفت افتخاری عیسی در سکه های حاکمان عرب و در کتیبه های نیمه دوم سده هفتم و نیمه اول سده هشتم ظاهر شده است. صفت افتخارآمیز مسیحی «محمد» بر بنیاد درک بعدی عربی به معنای «ستوده»، دارای تاریخ است. اصطلاح «بنده خدا» (عبدالله) در سکه های مناطق ایران شرقی در حوالی سال های ۴۰ (۶۶۱) یافت شده است، اما حروف ترکیبی «محمت (MHMT)» در نوشته های پارسی یا سوری برای اولین بار کمی پس از آن است.

از سال ۲۴۱ (فتح شهر هترا)، مسیحیان ابتدا از بین النهرین شرقی امپراتوری عرب و سپس از سایر مناطق آن، حتی از شهر انتاکیه [در جنوب ترکیه] به این مناطق زیر قلمرو ساسانیان تبعید شده بودند.

ظاهرا دو منطقه ای مبدا برای این سکه ها وجود دارد که در آنها مفاهیم متفاوت ارایه شده اند. در شمال شرق، یعنی ترکمنستان و افغانستان امروزی، اصطلاح «محمت» با مفاهیم «عبدالله» و «خلیفة الله» پیوند دارد. این برنامه بعدا توسط عبدالملک ارایه و تقویه شده که از مرو در شمال هرات آمده بود. در جنوب شرق، یعنی مناطق اطراف کرمان در شرق پارس، اصطلاح «محمت» معادل «ولی الله» بوده و با قانون خدا همراه شده است، در مطابقت با تفسیر پارسی یعنی عمدتا شاهنشاهی آرامی.

ضرب سکه ها که یک برنامه مذهبی – سیاسی بود، به دو مورد نیاز داشت: اول، حاکمی که حق یا قدرت ضرب چنین سکه ها را داشت و دوم، تاریخ مذهبی – سیاسی حداقل چند دهه که طی آن تصورات/اندیشه آن حاکم درونی شده و رشد نموده باشد. تا آنجا که ما می دانیم، عبدالملک نخستین فردی است که سکه های «محمت» را ضرب کرد، در حالی که

در مسیری از شرق به غرب قرار داشت. با این حال، در شرق و احتمالا در زادگاهش (مرو)، این مفهوم باید سنت دیرینه داشته و شیوه تفکر بوده باشد. در هر صورت، معلوم می شود که این موضوع باید بسیار فراتر از عمر پیامبر عربی/اسلام بوده است. از آنجا که سکه های ضرب شده، اوایل سال های ۶۰ سده هفتم را نشان می دهد، مفهوم «محمد» کهن تر از نامگذاری پیامبر بعدی اسلام است. افزود برآن، این مفهوم از یک منطقه کاملا متفاوت ناشی می شود که هیچ ارتباطی با شبه جزیره عربستان ندارد.

اگر (در میان زبان های دیگر) زبان سریانی در این منطقه صحبت می شد (نه اینکه تنها با آن نوشته می شد)، پس «محمت» را باید به عنوان یک اصطلاح سوری درک کرد. حرف پایانی «ت» محمت – به جای پایانی «د» (محمد) – می تواند به دلیل املای آوایی باشد (سخت شدن حروف صامت انتهایی به گونه زبان جرمنی یا روسی). سپس تمام آن باید به درستی «میحمد» («مطلوب/وعده شده») خوانده شود که در عربی منجر به تلفظ «محمد» شده است.

به گفته فولکر پوپ، زبان های این منطقه در آن زمان عمدتا انواع پارسی میانه و تا اندازه ای پارتی بود. اگر چنین بوده باشد، می توان «محمت» را به عنوان یک هتروگرام آرامی درک کرد (یعنی واژه ای که به آرامی (مانند ملک) نوشته می شود، اما در پارسی (شاه) تلفظ می شود). این می تواند نشان دهنده «واژه وامی» اوگاریتی محمد (MHMD) در زبان آرامی به معنای «برگزیده» باشد که در پارسی میانه مانند «محمت» تلفظ می شود. چون روابط قدرت به گونه فزاینده زیر سلطه عرب ها قرار گرفت و کسانی که مستحق ضرب سکه بودند، بیشتر و بیشتر عربی را به عنوان زبان مرجع می دیدند. لذا، اصطلاح بی صدای «محمت» باید از نظر دستوری به شکل عربی «محمد» تفسیر می شد (از جنس «ح-م-د» یعنی «ستوده»). این اسناد بر روی سکه های دو زبانه از سال های ۶۰ (۶۸۱) است که در آن «محمت» در پارسی میانه و «محمد» در خط عربی در کنار هم پیدا شده اند [تصاویر ۴ و ۵ دیده شوند]. از سال های شستم (۶۸۰) اصطلاح عربی

«محمد» در حروف عربی تقریبا یگانه شکلی است که در سکه های تمام منطقه سوریه یافت شده اند. وقتی رونویسی عربی به روال عادی تبدیل شد، معنای سوری «مطلوب» به درک عربی «ستوده» یا «ممدوح» تبدیل شد.

تفسیر آوایی کهن صامت عربی «محمد» مدت زیادی به شکل محمد استفاده می شد. در هر صورت، این هنوز هم توسط جان/یوحنا دمشقی متکلم (که در حوالی ۷۵۰ درگذشت) برای «شبه-پیامبر» در متون نوشته شده به زبان یونانی در غرب سوریه استفاده می شد. افزود برآن، این نیز قابل درک است که عربی سازی «محمت» می تواند به خواندن «احمد» نیز منجر شود. این نسخه قطعا می توانست به دلایل کلامی/الهیاتی ظهور کند. «سیره» (زندگینامه محمد)، احمد را مترادف محمد می داند. لذا، مشاهدات سپرنگر قابل درک است که اصطلاح/نام های محمد و (معادل تقریبی آن) احمد آزادانه رد و بدل می شدند:

«سنت ها به گونه قابل درک خیلی زود بوجود می آیند، براساس آن مادر پیامبر یا پدربزرگش دستور داد که کودک را در رویایی پیش از تولدش محمد نام نهند. در تمام روایاتی که فقط به نام او اشاره می شود، نوسانی در بین احمد و محمد یافت می شود».

از زمان سلطنت عبدالملک و به دلیل روند رو به افزایش عربی سازی، شکل «محمد» غالب می شود. چیزی که قبلا با نمادگرایی مسیحیان به وضوح روی سکه ها نشان داده شده و درک «اسلامی» اصطلاح محمد را رد می کند، وقتی کتیبه های روی دیوار داخلی گنبد صخره از سال ۷۲ (۶۹۳) و مطالب مربوط به قرآن را در نظر گیریم، به واقعیت تبدیل می شود. در اینجا مسیح عبارت از «عیسی پسر مریم» (عیسی ابن مریم)؛ «محمد»، بنده خدا («عبدالله»)، پیامبر، پیام رسان یا رسول، کلمه و روح خدا است [تصاویر ۷ و

۱۷ دیده شود]. حداقل تا این زمان، یعنی حوالی ۷۰۰ میلادی و احتمالا حتی تا ۷۵۰ میلادی، اصطلاح «محمد مسیح» جاری بوده است.

در نواحی نزدیک به قلمروهای فنیقی سابق، اصطلاح «محمد» ممکن است به یک واژه وامی اوگاریتی یا سایر زبان های نزدیک به سامی باز گردد، جاییکه این اصطلاح به معنای «مطلوب، گران بها» است. معنای اصلی سامی ریشه کلامی ممکن است «یافتن بعضی چیزهای مطلوب یا گران بها به دلیل شکل یا شکوه آن باشد». بنابراین، «محمد» ممکن است به معنای «برگزیده» ترجمه شده باشد. چنین درکی – عیسی برگزیده است – نزدیک به کاربرد کتاب مقدس است: مردم اسراییل خود را «مردم برگزیده» می دانستند، اصطلاحی که هنوز در سخنان پاول در اعمال رسولان استفاده می شد. پاول در رساله خود به رومیان همه کسانی را که به عیسی مسیح ایمان دارند، «برگزیده» می نامد. و در دیوتیرو-عیسایه، خدا «بنده خدا» را بنام «برگزیده من» می نامد که در او روح خود را دمیده است. در کتاب دوم اشعیا همان ریشه کلامی ظاهر می شود:

«به خاطر خداوند مومن، یگانه ای مقدسِ اسراییل، تو را «برگزید»».

در انجیل لوک، در صحنه تغییر شکل، صدای خارج از ابرها، احتمالا با قیاسی، عیسی را «پسر برگزیده » می نامد. اصطلاح غیرمشابه در انجیل مارک که به عنوان نمونه برای لوک و متی عمل می کند، اصطلاح مروج در آنجا «محبوب» است. در صلیب، عیسی توسط اعضای شورای عالی طعنه زده می شود؛ کسان دیگری را کمک کرد، حال باید خود را کمک کند، «اگر او مسیح، برگزیده خدا است». دو شکل یونانی برگزیده (ایکلیگمینوس و ایکلیکتوس) دارای ریشه کلامی یکسان اند: ایکلیگو – «برگزیده، منتخب». لذا، اگر «محمد» به عنوان «برگزیده» درک شود، این اصطلاح بازتاب دهنده سنت مهم کتاب مقدس و مسیحی است.

اما معنا های دیگر – «تسبیح، بسیار ستوده» یا مشابه – که به کاربرد عربی کلاسیک ریشه ها بر می گردد، دارای مبانی کتاب مقدس و مسیحی اند. در مزمور می خوانیم:

«سنگی را که سازندگان رد کردند، سنگ اصلی-کناره شد... مبارک است کسی که بنام خداوند می آید؛ ما شما را از خانه خداوند برکت دادیم».

ریشه «برک» به معنای «برکت دادن» که در این آیات عبری استفاده شده است، در زبان عربی نیز رایج است، جاییکه معادل دقیق «بارک» همان «مبارک» خواهد بود. حتی گویندگان مدرن عربی اذعان دارند که «محمد» و «مبارک» اگر به عنوان صفت به کار روند، مترادف هم اند.

در انجیل ها، این تسبیح و تمجید مزمور خوانان به عنوان اشاره به عیسی تعبیر شده است: هنگام ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم، واژه های زیر برای او فریاد می کردند:

«مبارک است کسی که به نام خداوند می آید»...

مطابق مارک، کاهن اعظم در هنگام پرسش او در پیشگاه شورای عالی سوال می کند:

«آیا تو مسیح، پسر مبارک هستی؟ و مسیح گفت، «من هستم».

بنابراین، عیسی پسر مبارک و خود او مبارک است که به نام خداوند می آید. در اصطلاح «سانکتوس»، سرود مرکزی از مراسم مذهبی دسته جمعی لاتین، عبارت: مبارک کسی است که به نام خداوند می آید، شکل «محمد» – بندیکتوس – نام عام در کشورهای مسیحی است، همچنان که «بارک» در یهودیت و «محمد» در میان مسلمانان است. افزود برآن، این جمله از لحاظ معنایی نه چندان دور از بخش دوم شهاده، عقیده اسلامی است:

«محمد رسول الله که معمولا چنین ترجمه می شود: محمد فرستاده خداست».

نسخه عربی مسیحی آیه کتاب مقدس چنین است:

«مبارک است کسی که به نام خداوند می آید».

ما قبلا به این واقعیت اشاره کردیم که «محمد» و «مبارک» مترادف اند. اما حتی بخش اول شهاده (لا اله الاالله – هیچ خدایی وجود ندارد، جز خدا) یک بنیاد مسیحی دارد:

گوش کنید، های اسراییل! خدا خدای ماست، خدا یکی است!

همین جمله در مارک آمده است: «ای اسراییل بشنو! خدا خدای ماست و یک خداست».

تفسیر سوم از «محمد» که الیوس سپرنگر در نظر دارد و با معنای قبلا ذکر شده در ریشه کلامی سریانی و سایر زبان های سامی برابر است، در بسترهای قبلی قطعا می تواند حذف شود. او به ادعای تفسیر قرآن ابن عباس اشاره دارد که «محمد در تورات ذکر شده است». اسپرنگر اعتراف می کند که اصطلاح عربی کلاسیک به معنای «تسبیح» یا «ستایش» است، اما اضافه می کند: «اما در گویش های مرتبط و هم آنهای معاصر عربی که در دشت های سوریه صحبت می شد...»، این می تواند به معنای «آرزو» یا «درخواست» نیز باشد. پس «محمد» کسی است که «برایش آرزو می شود». سپرنگر به هاگی و دانیل اشاره می کند:

«من تمام ملت ها را خواهم لرزاند؛ و آنها با ثروت همه ملت ها خواهند آمد و من این خانه را با تسبیح پر خواهم کرد. می گوید خداوند میزبان ها.

او نسبت به خدایان پدران خود و خواست زنان هیچ احترامی قایل نخواهد شد و به هیچ خدای دیگری نیز احترام نخواهد گذاشت؛ زیرا او بالاتر از همه آنهاست».

شکل عبری حمده (که در نسخه ها به معنای «ثروت» و «میل» است) در اینجا بازتاب دهنده معنای اصلی سامی «چیزی است که آرزو می شود یا مورد نظر است». به این دلیل سپرنگر فکر می کند که «ادعای ابن عباس مبنی براینکه پیامبری در عهد عتیق به نام محمد پیشگویی شده است»، «حداقل تا حدی» قابل توجه است. از آنجاییکه این دیدگاه بر اساس نظریات قرآنی سده نهم است، وقتی به معنای «محمد» در متن های اولیه مراجعه می کنیم، می تواند قطعا حذف شود.

دو منبع اول اصطلاح «محمد» از نگاه زبان شناسی، ریشه شناسی و الهیاتی پذیرفتنی اند. درک عربی کلاسیک از شکل «ستاش شده، مبارک» که به نظر می رسد با گذشت زمان بطور فزاینده ای مسلط می شود، در اکثر زمینه ها در تایید های بعدی آن شکل برابر است. این همچنان با استفاده در شکل موجود در کتیبه گنبد صخره مطابقت دارد، جاییکه ستایش خدا (از همان ریشه لفظی: «حمد») به دنبال ستایش («محمد») بنده خدا است.

در هر دو مورد، اصطلاح «محمد» یک گزاره/مسند مسیح شناسی را تشکیل می دهد، یعنی گزاره یا مسندی که هم با دیدگاه یهودی – مسیحی و هم با دیدگاه مشترک سامی مطابقت دارد. در درون این ذهنیت عربی – سریانی، شخصیت تاریخی عیسی که عمدا «پسر مریم» خوانده می شود، در نقش خود در تاریخ نجات/رستگاری بسیار ارزشمند است. این تفسیر در چارچوب تاریخ رستگاری توسط افراهت (درگذشت پس از ۳۴۵) آشکار تر می شود که در باره شورای نیقیه (Nicaea) هیچ چیزی نمی دانست، وقتی او از «ماری پیامبر... مادر پیامبر بزرگ» یعنی عیسی صحبت می کند. در حوزه مسیح شناسی یونانی، مسند ها متفاوت است: جلال عیسی در کتگوری های طبیعی توصیف شده است: عیسی پسر (جسمی) خدا، تجسم خدا است.

با این حال، این دیدگاه از زمان شورای نیقیه در سال ۳۲۵ در کلیسای یونانی (و به تبع آن در لاتین) نیز به آموزه سیاسی تبدیل شد. در کلیسای سریانی نتیجه شورای نیقیه – مسیح شناسی با فرض دو ماهیت مسیح و مفهوم دوگانه (بعدا سه گانه) خدا – تنها در شورای کلیسایی سلوکیا-تیسفون در سال ۴۱۰ پذیرفته شد. پس از آن، این آموزه ها به تدریج توسط متکلمان/الهیات سریانی پذیرفته شدند. اما این تغییرات اعتقادی به مسیحیان سوری-عربی (تبعیدی های پیشین) در شرق امپراتوری پارس نرسید. آنها که پس از زوال امپراتوری ساسانی موفق به کسب قدرت شدند، به مسیحیت سوری-عربی خود در قلب ایران و بعدا در غرب سوریه پابند ماندند.

بصورت خلاصه، ما به این نتیجه رسیدیم که «محمد» بیان کننده «جلال عیسی» و بازتاب دهنده مسیحیت عربی – سوری (پیشانیقیه) است که بر روی سکه ها، کتیبه دیوارهای داخلی گنبد صخره و در مطالب قرآن تایید شده است: عیسی برگزیده / ستوده («محمد»)، «مسیح»، بنده خدا («عبدالله»)، پیامبر («نبی»)، پیام رسان («رسول»)، متولی/دادسرای خدا («ولی الله»)، کلام و روح خدا است.

اما چگونه شد که «محمد عیسی» به تدریج «پیامبر عربی/اسلام» شد؟

فصل دوم. جدا شدن عیسی از مسند مسیحیت خویش

۲.۱. کارکرد و سوئ تفاهم ممکن در مسند های مسیحیت

مسند های مسیحیت به عنوان روشی برای بیان تجربه مومنان خدمت می نماید که از طریق عیسی به پرسش های مذهبی آنها پاسخ داده و احساس امیدواری برمی انگیزد – باوجود کمبود تجربه تاریخی. او برای کسانی که به او ایمان دارند، «وسیله رستگاری» است. بنابرآن، مسیحیان صفات مبالغه آمیزی برای عیسی ساخته اند که از سنت های مذهبی و فرهنگی آنها به عنوان برداشت های رستگاری باقی مانده و انتقال یافته اند.

عیسی با پیروی از سنت «سامی» در چارچوب تاریخ رستگاری بنام مسیح، رسول، «محمد» وغیره یاد شده است، یا – از نظر هستی شناسی – با پیروی از «روش یونانی» به عنوان پسر فزیکی خدا، کلام خدای مجسم. در هر صورت، این مسند ها بازتاب دهنده مفاهیمی از آرمان ها و امید های مذهبی است که قطعا در تضاد با «شخصیت فقیرانه» عیسی است. براین اساس، از نگاه روانشناسی مذهبی قابل درک است که این مسند ها در موارد زیادی بیشتر از خود عیسی جذاب بوده اند.

در مسیح شناسی یونانی این خطر وجود داشت که صفت به زندگی خود ادامه می دهد. بیش از هر چیزی چنین درک می شد که عیسی به عنوان خدا در حال قدم زدن به دور زمین است و خود عیسی به عنوان یک شخص واقعی نادیده گرفته می شد. همچنان در مسیحیت یا مسیح شناسی یهودی-مسیحی و سوری-عربی صفات پرشکوه چنان جذاب بودند که شخصیت عیسی را تحت شعاع قرار می دادند. این روند تغییر منافع به نام پرشکوه (موضوع اصلی تمام صفت ها) و جدایی تدریجی از نقش تاریخی خود عیسی، از نگاه تاریخی قابل تایید است. با این کار، نقطه مرکزی پژوهش ما کتیبه های خواهد بود که

حاکمان مربوطه بصورت برنامه ای به مکان های مقدسی افزودند که آنها را برپا کردند، زیرا آنها بیش از هر چیز دیگری، گویایی مفهوم رسمی مذهب تبلیغ شده توسط این حاکمان است.

۲.۲. زمان عبدالملک

در کتیبه های برنامه ریزی شده ای مسیحی در دیوارهای داخلی گنبد صخره در اورشلیم از سال ۶۹۳، تمام صفات ذکر شده در بالا هنوز بصورت واضح به عیسی پسر مریم پیوند دارد: این برای او است که برکت خدا درخواست می شود. پسر خدا بودن مردود است. کتیبه دیوار خارجی ساختمان نیز تقریبا در عین زمان انجام شده است، خداوند را به حیث خدای یگانه و بدون شرکای وابسته آراسته می کند و از همان صفات باشکوه «رسول»، «پیامبر»، «محمد»، «بنده خدا» استفاده می کند: پسر الله بودن کنار گذاشته شده است. برکت خدا برای رسول الله آرزو شده است. با این حال، نام «عیسی» یا اصطلاح «مسیح» که تمام این صفات در کتیبه دیوارهای داخلی برای او اشاره می کند، در متن وجود ندارد. یک توضیح ممکن این است که کتیبه های روی دیوارهای خارجی نشان دهنده یک لایه دومی است که تا حدودی مربوط به زمان های بعد است. در اینجا، صفات از نام عیسی جدا شده است. یک متن مربوط به همان لایه ای زمانی کتیبه ای است که در نقطه عطف نزدیک به طبریه [در اسراییل] یافت شده است (۸۳ / ۷۰۴) که روی آن فقط خدا – هر گونه شریک رد شده است – و «محمد» پیامبر اعتراف شده است.

در زمان معاویه، نام «عیسی» بر روی سکه ها یافت نمی شود که به گونه معمول، بازتاب دهنده مفاهیم مرکزی مذهبی حاکم موجود در شکل فشرده است. درحقیقت، آنها اشاره به عیسی را «فقط» در نماد های مسیحی قابل تشخیص می دانند: یک یا چند صلیب، تصویر یک حاکم مسیحی یا یک عیسی سلطنتی یا آخرالزمانی، سر یوحنا تعمید دهنده در رابطه به یک کبوتر (نماد تعمید مسیح) وغیره. حتی در اوایل سلطنت عبدالملک، وقتی شعار

عربی «محمد» بر روی سکه ها پدیدار شد، آنها بدون شک هنوز هم نماد های مسیحی بودند (صلیب ها یا تصاویر حاکمان مسیحی). این نماد ها با آنکه بصورت آشکار منشای مسیحی داشتند، بصورت نادرست در سکه شناسی اسلامی به عنوان اسلامی تفسیر شدند تا با گزارش های سنتی آنها مطابقت کنند، اما به زودی به نفع نماد جدید عقب نشینی کردند: اهرام سنگی طبقه بندی شده در پله ها به روش نباطیان و سوریان. این نماد سنگی چه معنا دارد؟

ما از تحولات الهیاتی عبدالملک و مشاورانش اطلاعی نداریم و بنابرآن باید به شواهد غیرمستقیم اتکا کنیم. یک سرنخ مهم برای تفسیر را می توان در برپایی ساختمانی بر فراز صخره های کوه صهیون پیدا کرد که با کتیبه های ذکر شده در گنبد صخره مزین شده است. این بنا با توجه به معماری و همچنان کتیبه های مسیحی آن یک ساختمان مسیحی است. موقعیت آن نیز هم با انگیزه سنت یهودی [کوه معبد و همچنان افسانه های مرتبط با آن: (گور آدم و محل قربانی اسحاق وغیره)] و هم سنت های خاص مسیحی (گنبد صخره به عنوان کلیسای گور مقدس در تقابل با کلیسای بیزانس از گور مقدس در شهر کهن اورشلیم) بوده است.

این اندیشه که اورشلیم قبلا نقش اساسی در چشم اندازهای سوری-مسیحی بازی کرده، با مکاشفه/الهام (آخرالزمانی) سریانی دانیال نشان داده شده که احتمالا در سده ۴ یا ۵ میلادی ساخته/تصنیف شده، اما قطعا «پیشااسلامی» است. به اساس ادبیات اخرالزمانی، در روزهای آخرت همه چیز در اورشلیم متمرکز خواهد شد. از این گذشته، این دجال است که در آنجا حکومت می کند، پیش از اینکه توسط یک فرشته کشته شود. تجلی فرجام شناختی [روز جزا؟] خدا در کوه صهیون واقع می شود. سپس مسیح به عنوان یک جنگجوی قدرتمند ظاهر می شود که صلح را در جهان قایم می سازد و اورشلیم جدیدی را بنا می کند. پس از آن، تمام ملل برای زیارت به کوه صهیون می روند. این سنت برای سده ها پابرجا ماند. علاقه به اورشلیم – در آن زمان «مرکز مذهبی جهان» –

«در اواخر سده هفتم با اعمار گنبد صخره در کوه معبد به اوج خود رسید» که «شدید ترین احساسات را در میان مسیحیان برانگیخت، زیرا این کار می توانست به عنوان بازسازی معبد در نظر گرفته شود».

یک سوالی که به طرز عجیبی مورد بحث سخت قرار گرفت و تا کنون باقی مانده است: چرا صخره زیر گنبد کاتدرال (کلیسای جامع) هموار نشده و ساختمان کلیسا به سبک مرسوم انجام شده است، در حالیکه، افراد وارد شونده با صخره های برهنه، صف کشیده و طاقدار ساختمان روبرو می شوند؟ این فقط در صورتی منطقی است که صخره محکم از لحاظ برنامه ای به این شیوه پیش آورده شده باشد. اهمیت مرکزی این صخره در تصاویر سنگی مشهود است که تا بالای سکه های عبدالملک تا شمال افریقا ردیف و باریک شده اند. به عین ترتیب، یوحنا دمشقی در کتاب خود برضد ارتداد، نام صد مرتد (مسیحی) «اسماعیلی» (نه «مسلمانان» را) و پیامبر آنها «مکمد» (نه «محمد») را ذکر می کند. او گزارش می دهد که آنها یک سنگ را پرستش می کنند (که هیچ ارتباطی با سنگ سیاه در کعبه ندارد).

جایگزینی تصاویر صلیب و نماد های مقایسوی توسط عبدالملک نباید به عنوان ارتداد از مسیحیت تعبیر شود. این باید ترجیحا به عنوان یک برنامه دیگر مسیحی تلقی شود – در تقابل با مسیحیت سوری، یعقوبی و به ویژه بیزانس – و قرار بود بنیاد یک کلیسای عربی و امپراتوری آن را به نمایش بگذارد.

برای شناخت الگوهای موجود در اینجا، لازم است به سراغ کتاب مقدس و بالاتر از همه، سنت های عهد عتیق، تصاویر و داستان های رفت که زمینه یا بستر تمام مفاهیم مذهبی و ادعا های برنامه ای آن زمان را تشکیل می دهد. لذا سوالی پیش می آید: ما در کجای کتاب مقدس در باره چنین کارکرد «سنگ» می خوانیم؟

جدا از سنت های باستانی (که در عهد عتیق اثر داشت)، اهمیت برنامه ای سنگ و سنگ چینی ای بی ترتیب آشکارا به مفاهیم عهد عتیق بر می گردد که در آن توافق نامه ها و قرارداد های مهم با استفاده از سنگ های مقدس یا نماد های سنگی تضمین می شد. خداوند در یک «رویا» برای یعقوب فرزندان پربار وعده داد که پاسخ مثبتی برای تهداب مردم اسراییل درک می شود. در نتیجه، یعقوب «صبح زود برخاست و سنگی را که در زیر سر خود گذاشته بود، برداشت و آن را به عنوان ستون برپا کرد و در بالای آن روغن ریخت». واژه عبری استفاده شده برای سنگ یادبود «مصیبه» بود که نشان دهنده یک ستون سنگی است. او سپس این مکان را بیت اِل یعنی «خانه خدا» نامید. شکل کامل نامگذاری برای خدا (بیت الحیم – خانه خدا) در آیه ۲۲ آمده است:

«این سنگ که من به عنوان ستون برپا کردم، خانه خدا خواهد بود و از همه آنچه شما به من دادید، یک دهم آن را به شما خواهم داد».

در جای دیگر، یعقوب یک توده ای سنگ را به عنوان تایید قرارداد خود با خسرش، لابان برپا می کند. جالب است دید که این تنها واژه آرامی است که در متن به زبان عبری نوشته شده است. این به معنای «انبوهی از شواهد» است؛ یعقوب برایش یک نام عبری داد، ترجمه عبری واژه: «توده ای به عنوان شاهد».

پذیرش مسیحی این نماد سنگ را می توان در نقل مزمور در انجیل ها مشاهده کرد:

«سنگی را که سازندگان رد کردند، سنگ اصلی یا سنگ-گوشه شد».

به جای ارایه توضیحات احتمالی، جمله ای از متکلم افراهت سوری در باره اهمیت صخره و سنگ از کتاب «تظاهرات» او آورده می شود:

«تظاهرات ۱: ۳ – و اکنون در مورد ایمانی که بر سنگ استوار است و در مورد ساختاری که روی سنگ ساخته شده است، بشنوید... ۱: ۶ – اما من باید به گفته قبلی خود ادامه دهم که مسیح را در بین انبیا بنام سنگ می نامند. داود در دوران باستان در باره او گفته بود: – سنگی را که سازندگان رد کردند، سر ساختمان شد. آنها با این چیزها سنگ را رد کردند که مسیح است. و آن چگونه سر ساختمان شد؟ و آن چگونه بر روی ساختمان غیریهودیان برپا شد و تمام ساختمان آنها بر روی آنها ساخته شد».

افراهت آیات دیگری از عهد عتیق با نماد سنگ نقل می کند که آنها را از منظر مسیح شناسی درک می کند:

«بنابراین، خداوند می فرماید: ببینید، اینک من در صهیون سنگی می گذارم، یک سنگ آزمایش شده، یک سنگ-گوشه ای گرانبها برای تهدابی که قویا گذاشته شده است».

و متی اضافه می کند (۲۱: ۴۴):

«و کسی که روی این سنگ بیفتد، تکه تکه خواهد شد؛ اما اگر این روی هر کسی بیفتد، او را مانند خاک پراگنده خواهد کرد».

سپس او توضیح می دهد (تظاهرات ۱: ۸):

«و دوباره دانیال نیز در مورد این سنگ صحبت کرد که مسیح است. چون او گفت: سنگ از کوه بریده شد، نه تنها با دست ها و این تصویر را شکست و کل زمین با آن پر شد».

افزود براین، او به ذکریا اشاره می کند و اهمیت نقل قول را تاکید می کند:

«تظاهرات ۱: ۹: و قطعا او در مورد این سنگ نشان داد: خوب! بر روی این سنگ هفت چشم باز خواهم کرد. و همچنان سیمون که به دلیل ایمانش سیفاس نامیده شد، بنام صخره سخت خوانده شد».

شرح کتاب مقدس افراهت مانند یک رهنمای نمادین برای ساخت گنبد صخره خوانده می شود. اینکه عبدالملک تا چه اندازه با نوشته های افراهت آشنا بود، از دانش ما بیرون است. اما می توان فرض کرد که یک الهیات تصویری سوری-مسیحی این نوع، براساس مطالب عهد عتیق، بر برداشت او از جهان تسلط داشت. نقش فوق العاده مفاهیم عهد عتیق برای آموزه های عبدالملک در تصاویر ظروف معبد سلیمان و روی سکه های که او ضرب زده، نیز مشهود است.

با این وجود، هر دو زمینه نمادین – ستون و ظروف معبد – اشاره ای به بازگشت عبدالملک به یهودیت یا پذیرش یک دین کاملا جدید ندارد، بلکه از ویژگی های عجیب مسیحیت عربی او است. شاهد دیگر را می توان در کتیبه های اضافه شده (توسط او) در گنبد صخره پیدا کرد. با آنهم، برای استفاده کنندگان سکه های او، این نمادگرایی به عنوان مسیحی بودن مشهود نبود، مانند مورد به تصویر کشیدن صلیب ها. این عدم درک را می توان در سخنان یوحنا دمشقی در باره عبادت در میان اسماعلیان خواند: او نمی فهمید که این همه در باره چیست. نتیجه این بود که صفات رایج در سکه ها و احتمالا مانند مفاهیم مذهبی، بیش از همه مسند «محمد»، دیگر به عنوان اشاره به عیسی تلقی نمی شد.

۳.۲. زمان الولید

الولید جانشین عبدالملک از اندیشه های آخرالزمانی پدرش در باره اورشلیم دست کشید و حرم یوحنا تعمید دهنده در دمشق را گسترش داد، جاییکه محل نگهداری سر یوحنا تعمید

دهنده است، محلی که قبلا مورد گرامیداشت معاویه بود. دمشق در شمال امپراتوری قدیم («عربی») نباطیان واقع است. اشتغال این سنت از طریق حرم یوحنا در شمال، مشابه خود را در جنوب داشت: ساخت یک حرم در مدینه پس از ۴۹ سال. در روی هر دو ساختمان کتیبه های وجود دارد که نشان دهنده برنامه مذهبی و سیاسی حاکم است و بطور رسمی و مفهومی از کتیبه های گنبد صخره پیروی می کند. محدودیت های مکانی مانع تفسیر متن کامل این کتیبه ها در مطالعه کنونی می شود؛ اما شباهت رسمی در میان این متن ها و کتیبه های گنبد صخره و صفات باشکوه آنها آشکار است.

مسجد اموی که در «سال عربی» ۸۷/۸۶ (۷۰۸/۷۰۷) در دمشق ساخته شده، مسلما یک بنای مسیحی بود [سال اول «عربی» از ۶۲۲ میلادی یعنی شکست ساسانیان توسط بیزانس به نام «سال عربی» آغاز و به «خورشیدی» بوده است، اما بعد ها به نام «سال هجری» و به «قمری» تبدیل شده است]. کلیسای که قبلا در آنجا قرار داشت، به خاطر ساختمان جدید کاملا یا قسما تخریب گردید. یک کتیبه برنامه ای توسط الولید بر روی «مسجد» چسبانده شد.

الولید در آغاز از تعصب مذهبی پدرش دست برداشت و توضیح داد که «در مسایل مربوط به «دِن» (din) هیچ اجباری وجود دارد» (که با توجه به درک متعارف و جاری عربی اشتباها «دین» ترجمه شده است)، و اینکه از این پس «راه راست از راه اشتباه تشخیص شده است». متن مشابه سوره ۲: ۲۵۶ است:

> «لااکراه فی دین، قد تبین الرشد من الغی. هیچ اجباری در دین وجود ندارد؛ پس از این مسیر درست از خطا متمایز است».

کریستف لوکزنبورگ در ترجمه واژه «دِن» تلاش دارد تا درک زمانی متن نوشته شده را بازسازی کند:

«هرچه درست/صحیح/راست (دِن) است، قابل انکار نیست، راه راست (رشد) از راه غلط (غی یعنی در کتاب مقدس) متمایز شده است.

این تفسیر هر دو بند را به گونه منطقی پیوند می دهد.

سپس یگانگی خدا بدون وابستگی شرکا و وحدت جامعه اعتراف می شود: در ادامه گفته می شود که «پیامبر ما ستوده («محمد») است. خداوند به او متمایل و برکت دهد». این برکت بازتاب دهنده محتوای متن دیوارهای داخلی و خارجی گنبد صخره است. جمله بعد بیان می کند که الولید، بنده خدا، مکان مقدس را ساخت و کلیسای قبلی را (قسما) تخریب کرد.

با آنکه چندین صفت باشکوه («رسول» و «محمد»)، رد شرکای مرتبط با الله و «نقل» برکت به عیسی اشاره دارد، اما او در گنبد صخره به گونه صریح به عنوان «عیسی مسیح، پسر مریم» یاد نشده است. در اینجا صفت اولویت دارد (در مقایسه با پروتوکول یک حاکم مذهبی). همان گونه که پدرش در یک نقطه عطف نه چندان دور از طبریه انجام داد و الولید حاکم جدید، خود را بر روی سکه ها «بنده خدا (عبدالله)» خوانده است.

۴.۲. مکان مقدس در مدینه

این گرایش را می توان در کتیبه ای در یک حرم در مدینه پیدا کرد که در سال ۱۳۵ (۷۵۶) ساخته شده است، یعنی پس از آغاز عباسیان. با این حال، سده های اولیه پس از پایان سلسله اموی را باید در نظر گرفت، یک دوره موقت که در جریان آن مفاهیم و فارمول های سنتی دینی نگهداری می شد و با مقررات قانونی الهام شده از عرب های بین النهرین شرقی تکمیل می شد، کسانی که به شدت زیر تاثیر پارسیان قرار داشتند.

در کتیبه، تصدیق توحید بدون مشارکت شرکا با تایید مسیحیت «درست» از طریق تکرار صفات مسیحی دنبال شده است که قبلا در گنبد صخره وجود داشت و فقط به دو صفت، مسجد اموی در دمشق محدود بود. مسند های باقیمانده عبارتند از: «محمد»، «رسول» و (افزودی که در دمشق پیدا نمی شود) «عبدالله»، به دنبال آن برکت پیام آور، در اورشلیم و دمشق. برخلاف کتیبه های موجود در دیوارهای داخلی گنبد صخره، بلکه مانند دیوارهای خارجی، هیچ اشاره ای به مسیح، پسرمریم نشده است. شخصی که دستور چسباندن کتیبه ها را داده است، نام خود را ذکر نکرده است، اما صفت خود یعنی «عبدالله» که به او تعلق دارد.

در اینجا سوالی مطرح می شود که آیا در این کتیبه ها، اسلام از قبل به عنوان یک دین جدید درنظر گرفته شده است، یا مفاهیم مسیحی هنوز هم به اعتبار خود ادامه می دهند، البته با ویژگی های رادیکال تر (تاکید بر فرمان و پیروی، غلبه عقیده جدید). به عین ترتیب، روشن نیست که منظور از «کتاب الله» و «سنت» پیامبر چیست.

دلیل خوبی را می توان فرض کرد این است که منظور هنوز هم عیسی است – لذا آیین نیز باید نوعی از مسیحیت در نظر گرفته شود، مانند مسند «عبدالله» (بنده خدا) به عنوان صفت که نه به حاکم ارتباط دارد و نه با صفت «محمد». فقط در اسلام بعدی است که نامگذاری پدر پیامبر شروع می شود، طوریکه اکنون محمد پسر شخصی بنام «عبدالله» است. مطابق فولکر پاپ، مفهوم «محمد» به عنوان نام «پیامبر عربی/اسلام» وقتی شروع می شود که در کتیبه ها، صفت «بنده خدا» برای اشاره به او استفاده نمی شود.

دلایل دیگری نیز برای این فرض وجود دارد، مهم تر از همه، موارد الهیاتی است: انسجام ظاهرا رسمی چهار کتیبه که به گونه مشابه ساخته شده اند، نشان می دهد که آنها یک برنامه مذهبی مقایسه ای را نشان می دهند که در حال تحول از اورشلیم/بیت المقدس به مدینه است، با مضمون ذات خدا و مسیح شناسی. چهار کتیبه موجود در دیوارهای داخلی

و خارجی گنبد صخره، در دمشق و در مدینه، برنامه مذهبی و سیاسی حاکمانی را اعلام می کند که آنها را فرمان داده اند. وجه اشتراک آنها اعلان یگانگی خداوند در رابطه به رد شدید هرگونه ارتباط خدا با شرکا یا مفهوم عیسی به عنوان پسر او است. از آنجا که مسند «پسر خدا» ناممکن است، باید گزینه های «محمد»، «عبدالله»، «رسول» وغیره اعاده شوند. اینها در کتیبه های دیوارهای داخلی گنبد صخره هنوز به گونه صریح با عیسی مسیح، پسر مریم مرتبط است، اما در تمام کتیبه های دیگر تنها بصورت ضمنی، واژه های «عیسی بن مریم» یا «مسیح» وجود ندارد. در حالیکه درخواست برای برکت خدا برای او همیشه دنبال می شود.

همان گونه که مسند «محمد» و سایر اصطلاحات با مفهوم ارتباط شرکای خدا (مثلا تثلیث) یا عیسی به عنوان پسر خدا برخورد کرد، یک اصطلاح کلیدی در برنامه الهیاتی و مسیح شناسی از دیدگاه «درست/راست» (مثلا دِن) از ذات خدا و مسیح شد. شاید اعتراضاتی موجود باشد، چون ما نمی توانیم مطمین باشیم که این اصطلاحات به عیسی اشاره دارند. بنابراین، بگذارید فرض کنیم که منظور عیسی نبوده است و این اصطلاحات به بنیانگذار اسلام، پیامبر عربی/اسلام اشاره دارد: اگر چنین باشد، پس چرا تایید «محمد، پیامبر عربی/اسلام» با (رد شدید) ارتباط شرکای خدا یا اینکه عیسی پسر خدا است، در تضاد باشد؟ اگر در فرمول مرکزی مذهبی «دین جدید» که – مطابق «سنت» – عمدتا به مشرکان سابق موعظه می شد، دو دیدگاه صراحتا ذکر شده است (با آنکه رد شده است) که در تضاد شدید با تبلیغات مورد نظر توحید بدون تمایز (مثلا «سلطنت طلبی») است، ممکن است اثرات مخالف داشته باشد! خطر عارضه/رقت دوگانگی و سه گانگی توحید سختگیرانه که هسته اسلام است، فقط در اشکال مسیحیت وجود داشت که متاثر از یونانی گرایی (هلینیزم) بود. مسیحیان عرب این تحول را شدیدا رد کردند که از زمان همایش سلوکیا-تیسفون در حال ورود به مناطق شرق سوریه بود. بنابراین، در این متن ها، «محمد» نام یک شخص نیست، بلکه یکی از مسند های است که صریحا آموزه مسیحی

در باره دو ذات مسیح یا یک دیدگاه دوگانگی یا سه گانگی در باره ماهیت خدا را نفی می کند، یعنی آنها بازتاب دهنده دقیق مفهوم «پیشانیقیه» سوری – عربی اند.

شاید کتیبه های موجود در مدینه، آخرین موردی باشد که «محمد» را به عنوان یک صفت (مسیحی) معرفی می کند، زیرا به نظر می رسد که پیوند ملموس با عیسی تقریبا به طور کامل در پشت مسند ها فروکش کرده است. بنابراین، بازتفسیر مسند «محمد» به عنوان نام پیامبر عربی/اسلام به نام «محمد» ممکن گردید.

این ناپدید شدن تدریجی عیسی در پشت مسند های مسیحی او می تواند با واقعیت نفوذ پارسیان نیز مرتبط باشد که در آغاز جنبش قرآنی هم نقش داشتند و در عین زمان قوی تر شدند. این امر قبلا توسط کتیبه های موجود در مدینه و بیشتر با تحولات اواخر سده هشتم نشان داده شده است. به نظر می رسد که مسیحیت پارسی در مقایسه با همتای سوری خود بیشتر تیوکراتیک [حکومت مذهبی] و روشمند بوده است که منجر به تضعیف موقعیت عیسی شد. با کاهش نفوذ سوریه، شخصیت عیسی بیشتر و بیشتر در پسزمینه فرو رفت و یا از چشم پنهان شد.

۵.۲. محمد به عنوان صفت در سنت بعدی اسلامی

جالب است بدانید که سنت مسلمانان سده نهم برخلاف سایر زندگینامه نویسان جاری پیامبر به یاد داشته که محمد در درجه اول یک صفت بود و فقط در درجه دوم به عنوان نام برای اطفال نوزاد داده می شد. ابن سعد (درگذشت ۸۴۵) دانشمند مشهور عرب در کتاب «طبقات الکبیر» خود در باره نام های مختلف پیامبر در بخش زندگینامه او عنوانی زیر نام «گزارش نام ها و کنیه های رسول الله» دارد.

ابن سعد منابع موجود از نویسندگان مختلف (داستانی؟) را خلاصه می کند. طبق روایتی، نام پیامبر در اول توسط عبدالمطلب پدربزرگش به هنگام تولد، قتام بوده است. پسان که مادرش، آمنه در باره رویایی با یک فرشته صحبت می کند، پدربزرگش نام او را محمد می گذارد.

در منابع دیگری که ابن سعد در همان فصل نقل کرده، شش نام دیگر را ذکر کرده که محمد یکی از آنها بوده است. به گفته ابن سعد، نام ها در دو منبع گزارش شده است (در سایر منابع، سه یا پنج نام آمده است). به گفته آنها، خود پیامبر گفته که او شش نام داشت: محمد (مبارک/ستوده)، احمد (بسیار ستوده)، خاتم (مهر)، حاشر [بیدار کننده (مردگان؟)]، عاقب (آخرین پیامبر، نتیجه دهنده) و ماحی [فدیه کننده (گناهان)؛ بیدار کننده (زندگی)؛ پاک کننده (گناهان)]. همه اینها از نظر الهیاتی نام های قابل توجهی اند که اساسا بیشتر با عیسی مناسبت دارند. در هر صورت، الویس سپرنگر وقتی نتیجه گیری می کند، باید با اشاره به گزارش ابن سعد موافقت کند:

«در این روایات، «محمد» مانند سایر اسامی او صفت پیامبر است، نه نام خاص او».

به گونه خلاصه: الویس سپرنگر نظر داد که «محمد» یک صفت است، نه یک نام اصلی. البته او همه چیز را به پیامبر عربی/اسلام ربط می دهد. این نظر او است:

«این (اسلام) تنها آیین جهانی است که ما فارغ از عمر آن، معلومات موثقی در مورد شکل گیری آن داریم».

اگر روش های انتقادی – تاریخی مورد استفاده قرار گیرد (یک موضوع رسمی) و (تنها) منابع معاصر مورد توجه قرار گیرند (یک موضوع مادی/مطالب)، این حکم شروع به

لرزیدن می کند. با این حال، واقعیت اینکه منابع اسلامی متاخر و حتی سده نهم می دانند که محمد (و «نام» های دیگر) در حقیقت، صفات الهیاتی اند، با ارزش بوده و انکار آن دشوار است.

با آنکه، در آغاز عباسیان، این القاب/صفات به زندگی خود ادامه دادند، اما حد اقل در نگاه اول چنین به نظر می رسد که خود را از مضمون اصلی عیسی جدا کرده اند. حال اوضاعی بوجود آمده بود که در آن صفت پیشین «محمد» می توانست و باید تحت سایر شرایط و الزامات جدید به مطالب دیگری وصل می شد که با ویژگی قوی و فزاینده عربی مرتبط باشد که دین و رهبری سیاسی اتخاذ کرده بود.

فصل سوم. تاریخی سازی صفت محمد به عنوان نام پیامبر عربی/اسلام

در تاریخ تمدن مثال های بی شماری وجود دارد که نشان می دهد پروسه های بنیادی اولیه چگونه ردیابی شده و به افرادی پیوند می خورند که گویا اقدامات آنها از این پروسه ها سرچشمه گرفته اند؛ در برخی موارد، سنت های روایتی پیرامون این «پدران بنیانگذار» تکامل می یابند، زیرا اگر این جنبه ها با یک زندگینامه (هرچند ساختگی) و یک پیام یا کاربرد واژه یونانی «کریگما» [موعظه] پوشانده شود، جنبه های مرکزی عقیده جدید به آسانی می تواند قابل درک و قابل تصور گردد.

تهداب شهرها و امپراتوری ها می تواند بر اساس شخصیت های اولیه (مثلا رومولوس و رموس) و همچنان اشتقاق یک ملت (مثلا موسی)، یک دین وغیره گذاشته شود، اما محتوای مرکزی مذهبی می تواند به یک شخص افسانه ای گوشت و خون تبدیل شود، مثلا، «سه فضیلت الهی»، ایمان، امید و عشق که به عنوان قدسین واقعی هم در یونان/روسیه و هم در کلیسای لاتین مورد پرستش قرار داشتند.

بیش از همه وقفه ها و آغازهای جدید در تحول یک دین که مرحله جدیدی از تاریخ آن را تشکیل می دهد، اغلب به روایاتی در باره بنیانگذار آن پیوند خورده است. در برخی موارد، این شخصیت ها کاملا ساختگی اند، مانند لائوتسو «فیلسوف» چینی (به معنای «مرد کهن»)، پدران کتاب مقدس، در موارد دیگر توضیحات دیدگاههای الهیاتی یا فلسفی نیز به مردمان «تاریخی» وصل شده اند که زندگینامه واقعی آنها به سختی شناخته شده است، مانند گوتاما و سیذارتا یا زرتشت. در مورد سوم، مطالب پراگنده زندگینامه که وجود دارد، با نیت کریگمایی بازگو می شود و به منظور تبلیغ گسترش می یابد، بهترین مثال آن موجودیت مسئله «عیسی تاریخی» در مقابل «عیسی کریگماتیک» است.

حتی ادبیات مقدس با اهمیت مرکزی برای یک دین را می توان به شخصیت های ساختگی بنیانگذار نسبت داد و در زندگینامه آنها ثبت کرد، مانند گاتا های زرتشت از «پنج کتاب» موسی، یک شخصیت دارای اهمیت مرکزی در یهودیت، مسیحیت و اسلام. در مورد آخری، تالیف او بیش از دوهزار سال بدون منازعه باقی ماند، با آنکه «مهاجرت» یهودیان (با غرق شدن یک ارتش کامل) نه در هیچ متن مصری ذکر شده است و نه سرگردانی آنها در صحرا و فتح سرزمین موعود کدام آثار باستانی بر جای گذارده است.

بنابراین، اگر ما بخواهیم درک و احتمالا «شخصی سازی» بعدی مفهوم «محمد» را ارزیابی کنیم، اساسا یک اصطلاح مرکزی در تمام کتیبه ها و سکه های ضرب شده توسط مسیحیان عرب غیرتثلیثی از زمان عبدالملک پیدا می شود، ما باید این حقایق را به خاطر داشته باشیم. در ابتدا، یعنی در شمایل نگاری سکه ها و به ویژه در گنبد صخره، «محمد» تنها به عنوان «بنده خدا» و «عیسی مسیح، پسرمریم» اشاره دارد. سپس نام عیسی کمتر و کمتر ذکر شده و توسط مسند ها تحت الشعاع قرار می گیرد، اتفاقی که به آسانی رخ داد، زیرا اکثر اعضای جدید جنبش – برخلاف طبقه حاکم پیشین – از معنا و مفهوم اصلی این اصطلاحات آگاهی نداشتند. لذا جای تعجب نیست که آنها این تصور را پیدا کردند که «محمد» در واقعیت یک نام است و به یک شخص تاریخی اشاره دارد.

بیش از همه مخالفان غیرتثلیثی آشکار مسیحیت «عرب» از سایر فرقه های مسیحی، یعنی عمدتا مسیحیان سوریه و بیزانس (مانند یوحنا دمشقی) صفت مسیحی «محمد» را از سنت خود نمی دانستند. چه چیزی می تواند برای آنها آشکارتر از درک این اصطلاح به عنوان نام پیامبر عربی/اسلام باشد؟ لذا، آنها تحول در مسیحیت عرب را تقویت کردند که احتمالا قبلا آغاز شده بود، با آنکه ما متاسفانه هیچ اثبات مادی برای این موضوع نداریم.

صفات «مسیح»، «بنده خدا»، حامل «کلمه» و «روح» که معمولا در مسیحیت «پیشانیقیه» کاربرد داشت و بطور فزاینده ای درک نمی شد، به تدریج فروکش کرد. صفت

«محمد» و دو صفت «پیامبر (نبی)» و «رسول» بیشتر و بیشتر جای آنها را گرفت. آنها با هم به عنوان «محمد»، «رسول» خدا و «پیامبر»، شخصی که برای آغاز جنبش جدید مذهبی عربی ایستادگی می کرد، تعبیر شد: «محمد پسر عبدالله».

این تحول یک خاستگاه دوم دارد: مسیحیان عرب شرق که از زمان عبدالملک روند وقایع را مشخص کرده بودند، حداقل اجزای هسته ای مطالب قرآنی را با خود آورده بودند، بگذارید این بخش را به گونه آزمایشی، «مکی» بنامیم. آنها آن را ویرایش کردند، یا در برخی موارد شاید مجبور شدند که آن را – در آن زمان – به زبان نو ظهور عربی ترجمه کنند که نتیجه آن یک نوع عربی با اثرات قوی سریانی-آرامی است. در بعضی عبارات حتی شاید مناسب باشد که آن را «زبان ترکیبی آرامی-عربی» نامید، آن گونه که در کتیبه های گنبد صخره در سده هفتم نشان داده شده است. مطالب اضافی به این اجزای هسته ای در جریان سده هشتم افزوده شده است. این بخش را شاید بتوان تقریبا برابر با سوره ها و آیات «مدنی» دانست.

معمولا تالیف یک کتاب مدرن واضح است، اما در مورد ادبیات مقدس، محتوای آنها اغلب با یک «نویسنده» ارتباط ندارد، بلکه بیشتر به «خالق ها»، «ضامن ها» یا «خبررسان ها» ارتباط دارد. تقریبا هم زمان با قرآن، سنت های زرتشی نیز به تدریج در یک کانون متون مقدس مدون شدند. تالیف آن به شخصی به نام زرتشت نسبت داده شد، همان گونه که پژوهش های جدید ایران شناسی نشان می دهد، تا اندازه زیادی یک شخصیت افسانه ای است. ممکن است کهن ترین هسته قرآن یا سوره های «مکی» که نسل اول مسیحیان عرب از شرق آورده بودند، به یک «خبررسان/فرستنده» پیام الهی، یک «موسی» ایدیال اختصاص داده شود. حتی در مورد خطبه عیسی در کوه کاملا واضح است که الگوی آن از پذیرش ده فرمان موسی در کوه سینا بود، طوریکه عیسی به عنوان «موسی جدید» به تصویر کشیده شد. به همین ترتیب، از موسی جدید مسیحیان عرب از شرق، توقع می رفت که مهاجرت مدت ها در انتظار از مناطق منزوی ایران شرقی به کشور جدید و

قدیمی خود یا حتی به سرزمین مقدس را تضمین کند. این «باستان شناسی» مفهومی از نظر تاریخ اندیشه ها، بعدا به علت دو حادثه فراموش شد: اول، تکمیل پیروزمندانه «مهاجرت» پس از فروپاشی حکومت ساسانی و به دست گرفتن قدرت توسط عبدالملک و دوم، اکنون موجودیت مطالب قرآنی به زبان و خط عربی. حال، «محمد» به عنوان پیامبر و رسول ظاهر می شود که در قرآن مورد خطاب قرار گرفته است.

افزود برآن، عرب سازی این مسیحیان نیز باید مورد توجه قرار گیرد. ما مانند مورد نباطیان فرض می کنیم که زبان ارتباط روزمره مسیحیان عرب شرق نوعی عربی بود، اما زبان نوشتاری که آنها استفاده می کردند در اصل نوعی آرامی بود (البته با بستر عربی) که پس از آن به تدریج با نوشتار یک گویش محلی عربی نوظهور (حال با یک بستر آرامی) جاگزین شد. در زمان معاویه «عرب» (ماآویا – آرامی) – که شکل نام آرامی آن در کهن ترین کتیبه «اسلامی» در گادارا به حروف یونانی (!) ظاهر می شود – این روند هنوز «در حالت حاملگی» بود، اما با عبدالملک و جانشینانش قدرتمندانه آغاز شد. حاکمان جدید خود را کاملا «عربی» درک کردند، به عنوان وارثان، به گونه مثال، امپراتوری کهن نباطیان («عربی») که طی آن اماکن مقدس برنامه ریزی شده، افزود بر «مرکز الهیات» (اورشلیم)، در شمال (دمشق) و جنوب (مدینه) ساخته شد. لذا، بیشتر و بیشتر ویژگی عربی مستقل این مذهب – که در ابتدا مسیحی سطحی بود (؟) – و زبان عربی متون قرآنی بطور فزاینده ای غالب گردید و در خدمت ایجاد یک هویت جدید قرار گرفت: حال، «محمد» را باید رسما به عنوان «پیامبر عربی/اسلام» درک کرد که در آغاز جنبش جدید ایستاد - «یک پیامرسان، (یکی) از خودتان (سوره ۹: ۱۲۸)» - در عین زمان، فرستنده ای عرب و وحی های قرآن عربی.

ظهور مفهوم «پیامبر عربی/اسلام» بر اساس گفته های قرآنی را می توان در واقعیت در اواخر نیمه اول سده هشتم جستجو کرد، وقتی که عیسی هنوز (به گونه رسمی) مضمون صفات مسیحی در کتیبه ها و سکه ها بود، آن گونه که گزارش یوحنا دمشقی نشان می

دهد، او در باره م(ک)مد [مکمد] به عنوان یک شخصیت تاریخی صحبت می کند و چندین سوره را – در کتاب مقدس یونانی خود – مستقیما به او اختصاص می دهد. گرچه شخصی را که او به عنوان «شبه-پیامبر» می داند، بنیانگذار «ارتداد مسیحی اسماعیلیان» است، لذا، وقتی او در باره آموزه های آنها بحث می کند، برای او یک دین جدید نیست، بلکه یکی از چندین ارتداد مسیحیت است.

براین اساس، در مرحله اول – تا حوالی ۷۵۰ – محمد در واقعیت، گاهی به عنوان یک شخصیت تاریخی و آغازگر جنبش دیده می شود، اما هنوز در بستر مسیحیت است. این واقعیت توسط این حقیقت تایید می شود که این «محمد» تاریخی سازی احتمالا هنوز هم به عنوان «رسول» عیسی مسیح دیده می شود – اصطلاح عربی مسیحیان برای «رسول» که در اسلام به معنای «پیام آور (خدا)/پیامبر» است – که وظیفه/رسالت او تایید و اجرای تورات و انجیل یعنی کتاب های مقدس در مقابل تفسیرهای غلط سایر «مردمان اهل کتاب (مطابق درک مسلمانان: مسیحیان و یهودان)» است. نیوا و کورین اعلام پیشتر «محمد» به عنوان «پیامبر عربی/اسلام» را فرض می کنند: ۶۹۰ – ۶۹۲. برای این ارزیابی، تفسیر متفاوت کتیبه گنبد صخره بسیار مهم است. از اینکه آخری واقعا می تواند اشاره به یک «محمد پیامبر» تعبیر شود، قویا سوال برانگیز است.

به نظر نمی رسد که شخصی سازی صفت «محمد» در سده هفتم صورت گرفته باشد. شواهد ادعایی منابع مسیحی این زمان که توسط بسیاری از نویسندگان به این منظور دیده شده، منظور از «محمد» اغلبا غیرانتقادی بوده است تا آن را با تاریخ نگاری ای مطابقت دهند که گویا معتبر است و صرف زمان/تاریخ آن نادرست دارد. در جریان نیمه اول سده هشتم، تا زمان یوحنا دمشقی، شواهدی در مورد درک اصطلاح «محمد» به عنوان تعیین پیامبر عربی/اسلام به نام «محمد» وجود دارد که نشانه کهن ترین شواهد تاریخی سازی «محمد» است.

اما تقریبا در اواخر سده هشتم یا اوایل سده نهم است که این اندیشه ظهور می کند که جنبش عربی یک دین جدید است و «بیش از این مسیحی» نیست (با آنکه، هنوز به عنوان «اسلام» یاد نشده است). با توجه به این انکشافات، پیامبر عربی/اسلام به نام «محمد» مبلغ مستقل دین جدیدی می شود که آموزه های غلط یهودان و مسیحیان را با وحی جدید تنظیم می کند و از آنها پیشی می گیرد. واعظان «عرب» منادی قرآن می شوند که دیگر تایید کننده تورات و انجیل نیست، بلکه – طبق سوره های بعدی – یک متن مستقل و برابر با کتب مقدس (و حتی بالاتر) از آنها است.

از این زمان تلاش می شود تا زندگینامه پیامبر پر شود که گویا در شبه جزیره عربستان بوده است. مکه و مدینه که به ندرت در قرآن ذکر شده اند (مکه یک بار و مدینه سه بار؛ با آنکه در تمام موارد واضح نیست که منظور از این نام ها مکان باشد!)، مکان های اصلی/مرکزی زندگی او می شوند. در این پروسه، منشای این جنبش در امپراتوری شرقی بین النهرین «عربیا»، کشوری که در آن زمان در فراموشی قرار داشت، یک مزیت بود، زیرا اکنون می توان این مکان را با «شبه جزیره عربستان» برابر دانست.

این تلاش های اولیه از نیمه دوم سده هشتم در دسترس ما قرار ندارد. زندگینامه پیامبر که امروز در دسترس قرار دارد، همه در سده های نهم و دهم نوشته شده اند و جمع آوری «سنت ها/احادیث» در سده نهم اند [درگذشت امام محمد بخاری: ۸۷۰ و درگذشت امام مسلم نیشاپوری: ۸۷۵ است. مترجم]. این آثار بعدی ممکن است واقعا از منابع نیمه دوم سده ۹ استفاده کرده باشند؛ اما برای بدست آوردن اعتبار آنها منطقی بود که منابع خود را تاریخ قبلی بزنند و ادعا کنند که یک زنجیره انتقال دهنده ای بی وقفه از «صحابه (پیامبر)»، اقارب و زنان او آغاز می شود؛ به عباره دیگر، برای اتصال به روزهای اولیه «اسلام». در این پروسه، به غیر از داستان های که جدیدا ایجاد کردند، مقدار شگفت انگیزی از مطالب تاریخی سازی از داستان های موجود را جمع کردند که همه به «محمد» پیوند دارند. درد سرهای بزرگی که برای یکجا سازی فهرست اطلاع دهنده ها و فرستنده

ها صرف شده است، شاخص های روشنی است برای کمبود عمیقی که به دلیل این سنت های عمدی عقب سازی تاریخ احساس می شد.

فصل چهارم. مطالب قرآن در باره شخصیت پیامبر

۱.۴ سه مرحله رشد قرآنی و تاریخی سازی «محمد»

واژه «محمت» (در مطابقت با شواهد موجود) برای اولین بار در سال ۴۰ (۶۶۱) بر روی کتیبه ها و سکه ها (یعنی شواهد معاصر مادی) ظاهر شده است؛ در حالیکه املای عربی واژه «محمد» را نمی توان پیش از سال ۶۰ (۶۸۱) پیدا کرد. بنابراین، حیرت آور خواهد بود اگر این اصطلاح قبلا در (چند؟) مطلب قرآن استفاده شده باشد. در حقیقت، «محمد» بیش از چهار بار در قرآن ذکر نشده است، با آنکه پیامبر بطور مداوم در سوره ها به عنوان «رسول» یا «نبی» خطاب شده است.

طوریکه نشان دادیم، حداقل تا سال ۱۳۵ (۷۵۶ – کتیبه مدینه)، «محمد» یک صفت مسیحی بود، حداقل در الهیات رسمی (مطابق نامگذاری لوکزنبورگ، «محمد یکم»). با آنهم، ممکن است تاریخی/شخصی سازی این مفهوم حتی پیش از آن، در نیمه اول سده هشتم، آغاز شده باشد («محمد دوم»).

این تاریخی سازی را می توان در چند عبارت متاخر («مدنی») قرآن مشاهده کرد. در مطابقت با تاریخ نگاری متاخر الهیاتی، لازم به تذکر است که در تمام جا های که خدا با «پیامرسان» (رسول) و «پیامبر» (نبی) سخن می گوید یا به سادگی «تو» می گوید، مترجمان و و مفسران آن را اشاره به «پیامبر عربی/اسلام» درک می کنند و نام «محمد» را (بیشتر در داخل قوس ها) اضافه می کنند. لذا، فهرست عناوین اکثر ترجمه های مدرن قرآن صد ها واقعه را در زیر «محمد» آورده است. با این حال، این عبارات نسبتا زیاد اکثرا کوتاه و طبق قاعده، به روشی بسیار عام و نامشخص فرمولبندی شده اند، طوری که هیچ اشاره ای وجود ندارد که آنها به چه کسی اشاره دارند. اگر شواهد مربوط به سکه ها

و کتیبه ها مورد توجه قرار گیرد، معلوم می شود که آنها را می توان به هر کسی ارجاع کرد و این به سختی می تواند به شخص «پیامبر محمد» باشد، آن گونه که او در نیمه دوم سده هشتم در زندگینامه ها ظاهر می شود. با آنهم، این واقعیت باقی میماند که همیشه «تو» یا «پیامبر» مخاطب قرآن است. چون سوره های کهن که منشای آنها شرق دور بین النهرین است، یک مخاطب نبوی دارد – مگر اینکه این عناوین («رسول» و «نبی») نه تنها روش ادبی نبوده و شخص دوم مربوط به «توی نوع شناختی» نباشد (برای نوع «پیامبر به طور کلی») – پس می توانیم فرض کنیم که در آنجا یک مبلغ/واعظ نخستین (آرامی) در سرزمین منشا وجود داشته که نام او معلوم نیست. بنابراین، ادعا این نیست که «محمد پیامبر وجود نداشت» – حتی پرسش اینکه «آیا محمد وجود داشت؟» بسیار ساده انگارانه است – زیرا:

ممکن است در آغاز جنبش مذهبی یک شخصیت نبوی وجود داشته که بعدا به اسلام تبدیل شده است، اما نام او محمد نبوده و زندگی او آن چیزی نیست که در ادبیات سیره ها (زندگینامه پیامبر) ذکر شده است.

وقتی بعد ها زندگی پیامبر با جزئیات بسیار دقیق به تصویر کشیده شد، شاید این رهبر نبوی بوده باشد که هسته شخصی را فراهم کرد تا نسل های پسین افسانه ها و داستان ها را به آن اضافه کردند، بدون اینکه از آغاز احتمالی تاریخی او آگاهی داشته باشند.

شخصیت های کتاب مقدس که در قرآن ذکر شده اند، به شرح زیر اند: ابراهام (ابراهیم): ۷۹ بار، موسی، ۱۳۶ بار، هارون: ۲۰ بار، عیسی: ۲۴ بار، ماری (مریم): ۳۴ بار، آدم: ۲۵ بار، نوح: ۳۳ بار و فرعون: ۷۴ بار؛ واژه نبی (پیامبر) بدون نام: ۴۳ بار، «پیام رسان/رسول الله» بیش از ۳۰۰ بار. واژه «محمد» تنها چهار بار ذکر شده است.

از آنجا که چندین متن قرآنی از اواخر سده هفتم به زبان عربی وجود دارد، پیامبر مخاطب در آنها وقتی در مورد عیسی یا موسی/عیسی سخن می گوید، تنها می تواند یک «پیامبر نامعلوم» از آغاز جنبش قرآنی یا «پیامبر نمونه» باشد. در متن های بعد از نیمه اول سده هشتم، «پیامبر» ممکن است همان شخصی سازی «پیامبر عربی/اسلام»، یعنی همان شخصیت مورد ادعای تاریخی باشد. با این حال، حتی همین شخصیت آخری نیز هنوز مربوط به بستر عیسویت است، مانند رسول که باید بصورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد؛ در هر جاییکه منظور تایید «کتاب های مقدس» یعنی تورات و انجیل است، قضیه دقیقا همین گونه است. بنابرآن، سوره ۶۲: ۲ فرض می کند که خدا

> «پیام آور خود را در میان افراد ناخوان فرستاد تا آیات خود را برای آنها بخواند و آنها را رشد دهد و کتاب مقدس و حکمت را به آنها بیاموزد...» (همچنان سوره های ۳: ۱۸۴، ۷: ۱۰، ۱۰: ۹۵ و ۲۸: ۵۲ دیده شوند). هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...

بیشترین انتقادات علیه «اهل کتاب» یعنی سرزنش کسانی که تورات و انجیل را تحریف کردند، به این بستر تعلق دارند. این جمله ها بدین معنا نیست که ما با دین جدیدی روبرو هستیم؛ متاسفانه، این بیشتر یک «فرهنگ مناقشه» رایج در مسیحیت است که افراد با عقاید مختلف مسیحی یا یهودی را متهم می سازند که درک نادرستی از متون مقدس دارند.

غالبا ادعا می شود که هدف قرآن جایگزینی کتاب مقدس است، یا حدیثی صریحا مسلمانان را از خواندن هرچیزی به غیر از قرآن برحذر می سازد. بدون تردید، اشارات زیادی در قرآن وجود دارد که خود خدا آن را آموزش داده است (به گونه مثال، سوره های ۵۵: ۲، ۸۵: ۲۲، ۵۹: ۲۱ وغیره) و (کمی بعد؟) به این واقعیت تاکید دارد که قرآن به زبان عربی واضح نوشته شده است (سوره های ۴۱: ۴۴، ۴۶: ۸ – ۱۰ وغیره). بنابراین کتاب مقدس جدید ادعا دارد که معیار جدیدی بوده و دارای اقتدار ادبی است. با این حال، قرآن هرگز

خود را در تضاد با تورات و انجیل قرار نداده، همیشه تاکید می کند که آنها را تایید/تصدیق می کند. افزود برآن، ریشه شناسی واژه قرآن از قریانه سریانی، یعنی «انتخابی/گزینشی» (چکیده متون کتاب مقدس و مذهبی/عبادی)، کاملا پذیرفته شده است. لذا قرآن باید به عنوان یک گزینش عربی (یا سریانی-عربی) درک شود که هدف آن تصدیق کتب مقدس و تفسیر آنها با روش صحیح است، طوریکه حتی جن ها می گویند:

«۱ – بگو (ای محمد): بر من وحی شد که گروهی از جن ها گوش دادند و گفتند: این یک قرآن شگفت انگیز است؛ ۲ – که به درستی هدایت می کند، بنابراین، ما به آن ایمان داریم و به پروردگار خود هیچ شریک نمی گیریم» (سوره ۷۲: ۱ – ۲). ۱ – قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا. ۲ – يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا.

یا آنها می گویند:

«وقتی پیش از آن کتاب مقدس موسی، نمونه و رحمت بود؛ و این کتاب تایید کننده به زبان عربی است و ممکن است کسانی را که ظلم می کنند، هشدار دهد و برای صالحان بشارت دهد» (سوره ۴۶: ۱۲). وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ.

پیام آور/فرستنده این قرآن در باره خودش می گوید:

«من چیزی جدیدی در میان پیامبران (خدا) نیستم، و هم نمی دانم که با من یا شما چه خواهد شد. من فقط آن چیزهای را پیروی می کنم که برایم وحی شده و من فقط یک هشدار دهنده هستم» (سوره ۴۶: ۹). قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ.

در جای دیگر، او در مورد خود به عنوان «رسول ساده کننده (رسول مبین)» صحبت می کند (سوره ۴۳: ۲۹) که احتمالا به این واقعیت اشاره دارد که کتاب مقدس جدید به زبان عربی نوشته شده است، یعنی زبان عادی ارتباط مردم مورد نظر، نه آرامی که زبان آموزش عالی بود. این «هشدار دهنده (منذر)» که خود را یک مسیحی واقعی (یعنی غیرتثلیثی) می داند، نام ندارد؛ این واقعیت آشکار و موکد که قرآن به عربی (روشن، ساده؛ «مبین») نوشته شده، واضح می سازد که «هشدار دهنده»، پیامبر و پیام آور باید عرب باشد. زیرا، اینکه «قرآن عربی» (سوره ۴۳: ۳) به یک «هشدار دهنده ای خودی (منذر منهم)» نیاز دارد (سوره ۵۰: ۲) – نشانه ای واضح از مفهوم پیامبر عرب هاست؛ اما او هنوز در صف/خط پیامبران پیشین است. در برخی آیات سوره ۳۳، پیامبر به گونه ای نشان داده شده که سبک زندگی او دیگر قطعا «مسیحی» نیست – مثلا در آیه ۲۸ معلوم می شود که او یک مرد چند همسره است («ای پیامبر، به همسرانت بگو»). با این حال، با درنظرداشت جهت گیری مذهبی او، حتی این سوره نیز او را همسو با سایر پیامبران می بیند:

«۷. و هنگامی که ما از پیامبران و از تو (ای محمد) و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم عهد و پیمان (میثاق) گرفتیم. ما از آنها یک پیمان رسمی گرفتیم؛ ۸. تا او از وفاداری وفاداران خود بخواهد. و او عذاب دردناکی برای کافران آماده کرده است». وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا...

جالب است بدانید که ترجمه واژه عربی میثاق به «پیمان» از نظر پیکتال بازتاب دهنده پیمان کتاب مقدس در میان خدا و پیامبرانش است. ترجمه آلمانی ماکس هنینگ آن را «بند» ترجمه کرده است، در حالیکه ترجمه معتبر پاریت کاملا این اشاره به کتاب مقدس را نادیده گرفته و آن را «(مکلفیت)» ترجمه کرده است.

به محض اینکه جنبش قرآنی به عنوان یک دین جدید درک شد، قرآن جایگاه خود را در کنار کتاب مقدس به عنوان دارای اقتدار برابر کسب کرد. این کتاب حتی بالاتر از کتاب مقدس قرار گرفت، تا آنجا که این یک کتاب «روشن/ساده (مبین)» است. به گونه مثال در سوره ۹: ۱۱۱، تورات، انجیل و قرآن در کنار هم نامگذاری می شوند، اما در سوره ۱۵: ۱ این واقعیت تاکید می شود:

«۹: ۱۱۱ – این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن برای او لازم الاجرا است». ۱۵: ۱ – این ها آیاتی از کتب مقدس اند و قرائت ساده دارند». وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ... تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ.

در سوره ۳: ۳ اهمیت قرآن که («فقط»؟) کتاب های مقدس (تورات و انجیل) را تایید می کند، قویا تاکید شده است:

«او کتاب مقدس را بر تو (محمد) با صداقت نازل کرد، تایید کننده آنچه پیش از تو نازل شده است، حتی همان گونه که تورات و انجیل را نازل کرد» (آیه های ۴ – ۹ و سوره ۴: ۱۳۶). نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ.

ماهیت قرآن به عنوان وحی بارها مورد تاکید قرار گرفته است، به گونه مثال، سوره ۱۶: ۱۰۲ – ۱۰۳. بیش از همه در سوره های مدنی، قرآن به عنوان کتاب مقدس، مهم و وحی الهی ظاهر می شود، اما باز هم ارتباط با تورات و انجیل یا «کتب مقدس» حفظ شده است.

اکنون می توان یهودان و مسیحیان را با پیروان آموزه های قرآنی در تضاد قرار داد (سوره ۹: ۳۰ – ۳۱):

«۳۰ – و یهودان می گویند: عزرا («عزیر») پسر خداست و مسیحیان می گویند: مسیح پسر خداست. این گفته های دهان آنهاست. آنها از سخنان کسانی تقلید می کنند که از قدیم کافر بودند. خدا (خودش) با آنها می جنگد. چقدر منحرف اند!
۳۱ – آنها در کنار خداوند، خاخام ها و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به عنوان ارباب برگزیده اند، در حالیکه آنها منع شده بودند که تنها یک خدا را بپرستند. هیچ خدایی جز او نیست. از آنچه آنها با او شریک می سازند، منزه است»!
۳۰ – وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.
۳۱ – اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

چه چیزی باعث شده که نویسنده این آیات تصور کند که یهودان عزرا را به عنوان پسر خدا عبادت می کنند، هنوز حل نشده است. اما مجادلات بر ضد مسیحیان به مناقشات و مواضعی بر می گردد که قبلا در کتیبه های گنبد صخره و معابد دمشق و مدینه و آرای ارایه شده در سایر متون قرآنی وجود داشت. تا این وقت، بحث و جدال، به طور عمده، در بین گروهها و افراد مسیحی – مسیحیت سریانی-عربی به مقابل مسیحیت یونانی و سریانی-یونانی بود. اما اکنون، در سوره ۹ دیده می شود که پایگاه عمومی مسیحیت کنار گذاشته شده – و هر دو، یعنی «یهودان» و «عیسویان» در تضاد با عقیده های جدید به عنوان پیروان گرایش های کاملا متفاوت مذهبی درنظر گرفته شده اند. قرارمعلوم، جدایی اساسی اعلام شده است. به عین ترتیب، در سوره ۲ آیه ۱۰۸ «پیام آور شما» به عنوان یک شخصیت مستقل با موسی در تضاد است و در آیه ۱۲۰ گفته می شود:

«و یهودان از تو راضی نخواهند شد و نه مسیحیان، مگراینکه پیرو عقاید آنها باشی...». وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...

مطابق نامگذاری لوکزنبورگ این را می توان مورد «محمد سوم» در نظر گرفت؛ اما حتی در اینجا نیز نام پیام رسان ذکر نشده است.

شایان ذکر است، قرآن تاکید دارد، اعتقاد براینکه فقط یک خدا باید پرستیده شود با دستور (کتاب مقدس) یهودان و عیسویان یکسان است و این عقیده بار بار در بستر وحی متوالی یکسان ارایه می شود. اما به نظر می رسد که موعظه قرآن تنها چیزی است که با این وحی اصلی مطابقت دارد.

این مرحله جدید اکنون در چارچوب الهیاتی-نمادین قرار می گیرد که با ابراهیم آغاز می شود، یک شخصیتی که یهودان و عیسویان او را به رسمیت می شناسند و پیش از هر دو آیین بود:

«ابراهیم نه یهودی بود و نه عیسوی؛ بلکه او مردی قایم بود و تسلیم شده (به الله) و او بت پرست نبود» (سوره ۳: ۶۷). مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

پاول در نامه خود به رومیان از افسانه بنیادی مشابهی استفاده کرده است:

«زیرا وعده به ابراهیم یا فرزندان او مبنی بر اینکه او وارث جهان خواهد بود، نه از طریق قانون، بلکه از طریق درستی ایمان بود» (رومیان ۴: ۱۳).

انتخاب ابراهیم به عنوان نقطه مرجع باعث شد که مسیحیت جوان از نگاه اقتدار به جایگاهی بازگشت کند که کهن تر از یهودیت (یعنی قانون) است. استفاده از این عقبگرد توسط جنبش جدید نه تنها از نگاه همسانی با پاول، بلکه همچنان از منظر سنت عربی آشکار است که: اسلام مدت ها پیش از یهودیت ایجاد شده و عرب ها به عنوان «اسماعیلیان» تعیین شده بودند – فرزندان اشماعیل (عربی: اسماعیل)، پسر ابراهام و همسرش هاگر

(عربی: هاجر) کنیز مصری – یا از طریق مادرش، هاگاریس (یونانی: اگارینوی، سریانی: هاگرایی یا مهاگرای که شاید به مهاجرون مرتبط باشد، یعنی در مطابقت با سنت مسلمانان، آنهایی که از مکه به مدینه فرار کردند، در مقابل مسلمانان مدینه، انصار).

ارتباط دادن ابراهام، مانند قضیه رساله پاول به جوامع اولیه مسیحی، نشانه آن است که جنبش مذهبی شروع به جدا شدن از دین اصلی کرده است. در مورد پاول، این جدایی مسیحیت از یهودیت بود و در مورد بعدی قرآن، دین جدید اسلام از مسیحیت. سوره ۱۴ زیر عنوان «ابراهام» (شکل ابراهیم «عربی» شاید خواندن نادرست آن باشد) است؛ پیروان جنبش قرآنی ارایه کننده سمت گیری مذهبی ابراهام اند. (سوره ۲: ۱۳۰ - «چه کسی دین ابراهام را ترک می کند، جز کسی که از دین خود فرو رود»). آنها مانند «یهودان یا مسیحیان» نیستند:

«و آنها می گویند: یهودی یا مسیحی باشید، پس به درستی هدایت خواهید شد. بگو (برای آنها، ای محمد): نه، اما (ما پیرو) دین ابراهیم هستیم، قایم و او از جمله بت پرستان نبود» (سوره ۲: ۱۳۵). وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

ابراهام «خانه (بیت)» را به عنوان «یک پناهگاه بشر و حرم ایجاد کرد (گفت): عبادتگاه خود را در محلی قرار دهید که ابراهیم (به عبادت) ایستاده بود (سوره ۲: ۱۲۵)». مفسران مسلمان متیقین اند که این «خانه»، «کعبه» در مکه است، با آنکه متن عربی قرآن هیچ پایه ای برای این تفسیر ارایه نمی دهد.

همانگونه جنبش عربی به تدریج به موجود مستقلی تبدیل شد که فراتر از یهودیت و مسیحیت قرار گرفت و خود را بر اساس قرآن به عنوان وحی نهایی بنا نهاد، انتقال دهنده این کتاب مقدس و بنابراین (از نگاه گذشته) بنیانگذار دین جدید، کیفیت جدیدی پیدا کرد.

پیامبر عرب ها اکنون در بالاترین مقام وحیانی خداوند ظاهر می شود. مانند مانی «موسس» مانیزم که ادعای مشابه به نام «خاتم پیامبران» داشت (سوره ۳۳: ۴۰).

بصورت خلاصه، می توانیم به نتیجه ساده زیر برسیم: در متون قرآن می توان سه مرحله متوالی را تشخیص داد که در کناره ها سرریزی دارند: کهن ترین مرحله که در آن یک مسیحیت سریانی-عربی نمایش داده می شود و در آن به یک واعظ بی نام خطاب می شود که اشاره به عیسی یا موسی دارد؛ در مرحله بعدی، مطالب مسیحی باقی میمانند، اما توسط قرآن به زبان «عربی» (تا آنجا که وجود دارد) تفسیر می شود، طوری که «پیامبر عرب ها» به عنوان منبع آن ظاهر می شود – نخستین مرحله از تاریخی سازی صفت «محمد»؛ در مرحله آخری، جنبش به مفاهیم تاریخی – رستگاری کتاب مقدس پابند است، اما قرآن را به عنوان وحی آخری و نهایی می بیند. در این مرحله، جنبش خود را به حیث یک «دین» جدید و پیامبر عرب ها را به عنوان مروج وحی جدید و بنیانگذار این آیین می داند.

رشد موجز و تزئین زندگینامه «محمد» بار نخست در سده نهم و دهم صورت می گیرد. تا این وقت، مقدار مطالب زندگینامه، حکایات و سخنان پیامبر آن قدر زیاد شده که از امکانات زندگی محدود بشر بیرون است.

۲.۴. چهار جایی که واژه «محمد» در قرآن ذکر شده است

چهار عبارتی که اصطلاح محمد در قرآن ذکر شده، باید کوتاه بحث شود و از قدیم ترین عبارت شروع می شود – اگر فرضیه زمان بندی (کرونولوژیک) در مورد ترتیب و شمارش سوره ها درست باشد. چون هیچ نسخه انتقادی از قرآن وجود ندارد، ترجمه ها و آوانویسی ها بر اساس نسخه ویرایش/چاپ قرآن در قاهره [در ۱۹۲۴] است، ترجمه انگلیسی توسط پیکتال و ترجمه جرمنی توسط رودی پاریت است.

۱.۲.۴. سوره ۴۸: ۲۹

«محمد رسول الله است. و کسانی که با او هستند، در برابر کافران سخت و در میان خود مهربان اند...». مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...

سوره ۴۸ «الفتح» (به معنای واقعی کلمه: «گشودن»، اکثرا به «پیروزی، تسخیر» ترجمه شده است») را می توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، آیه ۱ – ۲۸ در باره درگیری های جنگی است، نارضایتی بادیه نشینان از جنگ، عزم الهی در مورد پیروزی و پاداش و مجازات. آیه ۲۹ در بستر این سوره که بصورت غیرمعمول دراز است، بخش دوم را تشکیل می دهد. اما درازی – یک ویژگی کاملا رسمی – نه تنها یگانه تفاوت این آیه با متن قبلی است، بلکه محتوای آشتی جویانه آن هیچ ارتباطی با جنگ ندارد. به نظر می رسد که یک موجود/واحد جداگانه بوده و در این جا بعدا جاسازی شده است. شاید این امر در مورد آیه دراز ۲۵ نیز درست باشد که در باره یک مکان مقدس، حیوانات قربانی و اذیت اعمال قربانی است؛ ممکن این آیه نیز جاسازی شده باشد، همانگونه که در جمله قبلی مکه ذکر شده است:

«و این اوست که دست های آنها را از شما و دست های شما را از آنها کوتاه کرد، در وادی مکه، پس از اینکه شما را بر آنها پیروز کرد. خدا بر آنچه انجام می دهید، بیناست». وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

عبارت «در بطن مکه» به معنای واقعی کلمه به معنای «وادی» مکه نیست، بلکه به معنای «وسط، شکم» بوده و این آیه هیچ اشاره ای ندارد که مکه واقعا نام یک مکان باشد، چه رسد به اینکه ویژگی شهر بعدا مقدس را به این مکان اختصاص دهد. افزود برآن، اگر

ما در نظر گیریم که این تنها آیه ای است که واژه «مکه» در آن آمده است – شکل دیگر آن در عبارت افزودی «بکه» است، نه «مکه» – پس منطقی است که چرا ضرور است که آیه ۲۵ جاسازی شده باشد.

جدا از ذکر مشکوک مکه، بخش اول هیچ اطلاع مشخصی ارایه نمی کند تا بتواند محل توصیفی را از نظر تاریخی یا جغرافیایی تعیین کند، مگر اینکه ما نظریات تاریخ نگاران سده نهم را بپذیریم. با این حال، چیز خاصی که در این بخش یافت می شود: ذکر مکه یا «وادی در مکه» است.

در این جا باید توجه کنیم که – برخلاف تصور عمومی و آنچه در بیشتر دانشنامه ها، مقالات مطبوعاتی و کتاب های مکاتب/مدارس یافت می شود که تنها افسانه های سنتی را تکرار می کنند – شبه جزیره عربستان تا دوره عباسیان هیچ گونه نقشی نداشته و مکه پیش از اسلام نه تنها یک مرکز مهم تجارتی نبوده، بلکه پایتخت یک دولت اسلامی نیز نبوده است. مکه حتی در هیچ سند هم عصر این جنبش جدید مذهبی ذکر نه شده است. نخستین کانون توجه به جنوب امپراتوری پیشین نباطیان، پس از اعمار مکان مقدس در مدینه تغییر یافت. معلوم می شود که در دهه های بعدی، این منطقه گسترش بیشتر یافته است. در هر صورت، مکه در زمان «هارون (الرشید)» (درگذشت ۸۰۹) یک مکان زیارتگاه/حج گردید و به این ترتیب بزرگ ساخته شد.

اگر ذکر مکه متعلق به متن اصلی باشد و این واژه واقعا شهر مقدس بعدی را مشخص کند، پس باید تمام بخش اول سوره، مربوط به نیمه دوم سده هشتم باشد. با این حال، برای دانشمندان علوم تاریخ و فلسفه، این یک واقعه بسیار عادی و مکرر است که در روند نسخه برداری از یک نسخه به نسخه دیگر، جاسازی متن های قدیم صورت می گیرد. با این کار، نسخه جدید «به روز» شده و «سطح دانش» نویسنده را نشان می دهد. لذا، آیا

ذکر مکه به اضافات بعدی تعلق دارد و یا بخشی از متن اصلی است؟ در حال حاضر، به دلیل عدم چاپ متن-انتقادی قرآن، نمی توان به این سوال پاسخ داد.

بخش دوم آیه ۲۹ با جمله «محمد رسول خدا است» آغاز می شود. اگر جمله به این صورت ترجمه شود، نمونه ای از تاریخی سازی کامل/پایانی، حداقل در رابطه با نام، است. سپس این بخش سوره به موضوع بخش اول وصل می شود.

اما این جمله می تواند به صورت زیر نیز ترجمه شود: «مبارک است پیام آور خدا»؛ در این صورت «محمد» هنوز هم یک مسند یا صفت خواهد بود. اما صفت برای چه کسی؟ اگر ما توضیحات بعدی جمله اول را بخوانیم، درمورد کسانی بیان شده است که همراه با پیام رسان اند،

«آنها را در حال رکوع و سجده (عبادت) می بینی که از خدا و پذیرش (او) فضل می جویند. نشان آنها در آثار سجده بر پیشانی آنهاست. چنین *است شباهت آنها در تورات و در انجیل* مانند جواری کاشته شده که شاخه های خود را بیرون می فرستد و تقویه می کند و بر ساقه محکم می ایستد.... خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای خوب کرده اند، بخشایش و پادش عظیم وعده داده است». ...تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

این عبارات به غیر از جمله دوم بسیار مسیحی به نظر می رسند: «و کسانی که با او اند در برابر کافران سخت و در میان خود مهربان اند». این در حقیقت به نظر نمی رسد جمله ای باشد که عیسی گفته باشد، اما به هیچ وجه در تاریخ مسیحیت غیرمعمول نیست. به

گونه خلاصه: اگر ما آیه ۲۹ را به عنوان موجود/واحد جداگانه تفسیر کنیم که در مرحله دوم به بخش اول افزوده شده، «محمد» می تواند/باید به عنوان یک «صفت افتخاری» برای پیام آور خدا درک شود؛ متن بعدی به تورات و انجیل و بنابرآن به عیسی اشاره دارد.

اگر سوره در اصل یک واحد بوده و ذکر مکه به آن تعلق داشته باشد، پس «محمد» را باید برای اولین بار پیام رسان و بنیانگذار «دین» جدید دانست؛ این بدین معناست که این متن به مرحله بسیار ناوقت تعلق دارد. اگر بخش های اول و دوم یک واحد بوده و ذکر مکه به جاسازی کاتب بعدی برگردد، پس سوره ۴۸ را باید آغاز «تاریخی سازی» واژه/شکل «محمد» به عنوان یک نام دید، اما این بدین معنی نیست که جنبش جدید از مسیحیت جدا شده است.

متاسفانه، تحقیق در مورد قرآن به هیچوجه مبتنی بر شیوه رایج متن-انتقادی نیست که در سایر رشته ها کاملا جا افتاده است و حتی شیوه های ادبیات مقایسه ای و انتقاد-شکلی به ندرت تطبیق می شود. در اینجا باید زمینه های جدید در هر جا شکسته شود، در حالیکه حتی آغاز یک بحث واقعا علمی وجود ندارد. اگر استدلال روش شناختی در نظر گرفته شود، آن گونه که در مطالعه ادبیات و به ویژه در تفسیر کتاب مقدس معمول است، پس آیه ۲۹ باید به حیث یک واحد مستقل و کهن تر از نگاه الهیات و «محمد» به عنوان یک صفت، نه یک نام، دیده شود.

۴.۲.۲. سوره ۴۷: ۲

عنوان سوره ۴۷ «محمد» است. اما این آیه به طور کلی، مجموعه ای از گفتارهای فردی جنگ-مانند («وقتی شما در جنگ با کسانی ملاقات می کنید که ایمان نمی آورند، بعدا گردن ها زده می شود»، آیه ۴) و شیوه بسیار نابخشودنی خدا (خداوند مطمینا کافران را

عفو نخواهد کرد، آیه ۳۴)، اظهارات فرجام شناسی (بهشت، جهنم) و دساتیر اخلاقی مبنی بر «احتکار» و «مصرف در راه خدا»، آیه های ۳۷ و ۳۸) را فراهم می کند که به گونه سستی با هم پیوند دارند. آیات از نظر محتوا، ذاتا با هم تعلق ندارند و حتی ترکیب رسمی آنها هیچ مفهومی را نشان نمی دهد. بنابراین، به سختی می توان یک «تنظیم زنده» (یعنی بستری در زندگی روزمره) برای آنها در کل تعیین کرد و حتی برای آیه های جداگانه نیز چنین اقدامی بیشتر فرضی است. سوره با این آیه آغاز می شود:

«کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز گرداندند، او اعمال آنها را بیهوده می سازد». الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ.

سپس آیه حاوی واژه «محمد» می آید (۴۷: ۲):

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده، باور دارند و آن حق از جانب پروردگارشان است. او آنها را از کارهای شر دور می کند و وضعیت آنها را بهبود می بخشد». وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ.

آیه سوم نیز متعلق به این واحد است:

«این بدان دلیل است که کسانی کافر شدند، از باطل پیروی می کنند و به این دلیل کسانی که ایمان آوردند، حق را از پروردگار خود پیروی می کنند. بنابراین، خداوند تشبیهات آنها را برای بشریت رقم می زند». ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ.

اما در آیه ۴ یک مضمون کاملا جدید آغاز می شود:

«اکنون وقتی با کسانی در جنگ روبرو می شوند که کافر اند، بعدا گردن ها زده می شوند تا این که آنها را نابود سازید و سپس بند ها را ببندید...». فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ...

بنابراین اول باید دو یا سه آیه را جداگانه خواند. در باره «محمد» گفته است که خدا بر او وحی نازل کرده که حقیقت پروردگار است. این «محمد» کیست؟ اگر ما از سوره ۱۹: ۳۰ کمک گیریم، عیسی شیرخوار می گوید:

«من بنده (عبد یا «خدمتگار») الله هستم. او کتاب مقدس را به من داد و مرا به پیامبری تعیین کرد...» قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا...

مطالب مشابه در باره موسی بارها و بارها در قرآن گفته شده است. به دلیل این قرابت/موازی های قرانی، آیه ۴۷: ۲ باید این گونه ترجمه شود:

«کسانی که به آنچه برای آن مبارک («محمد») نازل شده است (به عنوان وحی یا کتاب مقدس) ایمان دارند».

اصولا اگر این آیه ها به مرحله دوم و آغاز تاریخی سازی پیامبر عرب ها نسبت داده شوند، تفسیر «محمد» به عنوان یک نام قابل تصور است. اما این امکان با بند آخری آیه ۲ منتفی می شود: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می دهند و به آنچه بر محمد/مبارک وحی شده، ایمان دارند و این حقیقتی از جانب پروردگار آنهاست. او آنها را از کارهای شر دور می کند و حالت آنها را بهبود می بخشد». «رستگاری از گناهان» از طریق ایمان یک مفهوم «امروزین شناسی» است، یعنی این به رستگاری به عنوان

اثرگذاری عیسی مسیح اشاره دارد، نه به پیامبر عرب ها. سه آیه اولی بصورت آشکار مسیحی اند و «محمد» باید به عنوان صفت مسیحی درک شود.

۴.۲.۳. سوره ۳۳: ۴۰

مشخصه سوره ۳۳ – «الاحزاب» بصورت گوناگون «طوایف، ایتلاف، کنفدراسیون یا گروهها» ترجمه شده که جمع «حزب» در معنای مدرن عربی «حزب (سیاسی)» است (حزب الله – حزب خدا) – در کل در این نقطه در نظر گرفته نشده است. کافی است که نگاه نزدیکی به آیات ۳۷ – ۴۰ و همچنان ۵۰ – ۵۹ بیندازیم، زیرا آنها ابهام ندارند و با وضوح با هم ارتباط دارند.

سنت اسلامی آیات ۳۷ – ۴۰ را کنایه از داستان زینب می دانند: پیامبر که ظاهرا به همسر فرزند-خوانده اش، زید (در قرآن بی نام) چشم طمع داشت و در ابتدا می خواست از ادعای خود چشم پوشی کند، زیرا «تو از بشر ترسیدی» (آیه ۳۷). اما خدا پس از پایان طلاق زید، او را به عنوان همسرش به او داد. آیه ۳۸ می گوید که ترس پیامبر بی اساس بود:

«برای پیامبر سرزنش ندارد در مورد آنچه خدا اجازه می دهد. آن روش خدا با کسانی بود که قبلا درگذشتند و حکم خدا سرنوشت قطعی است». مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا.

سپس در آیه ۴۰ واژه «محمد» ذکر می شود:

«محمد در بین شما پدر هیچ کس نیست، بلکه او پیام آور خدا و خاتم پیامبران است؛ و خداوند به همه امور آگاه است». مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

در این بستر، معلوم می شود که نام محمد پیامبر عرب هاست، اگر توضیح سنتی مورد پذیرش قرار گیرد. در اینجا و در آیات ۵۰ – ۵۹ پیامبر کاملا تاریخی سازی عرب ها در بستر ایده های جدید مذهبی و اخلاقی به تصویر کشیده شده است که هیچ ارتباطی با عیسی (به عنوان یک شخص) و پیام او ندارد، زیرا رفتار توصیف شده ای پیامبر باید به عنوان یک قضیه خاصتا زشت زنا محسوب گردد.

در آیات ۵۰ – ۵۹ بدون ذکر نام، پیامبر خدا مجاز است که از گروههای مختلف زنان (افزود بر کنیزان) همسر بگیرد:

«ای پیامبر! ما همسران تو را که مهریه آن ها را پرداختی و کسانی که به عنوان غنیمت جنگی به تو داده است و دختران عموی تو، دختران عمه ها، خاله ها و هم زنان مسلمان که خود را به پیامبر می بخشند و پیامبر آرزوی همسری آنها را دارد، یک امتیاز برای تو است، نه برای (بقیه) مومنان...». يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...

و در پایان می گوید:

«از این پس مجاز نیست که زنان (دیگر) را بگیری و نه آنها را با همسران دیگری تغییر بدهی، حتی اگر زیبایی آنها تو را خشنود سازد، جز کسانی که دست راست تو آنها را دارد...» (آیه ۵۲). لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ...

واضح است که این دیگر مسیحی نیست، لذا هر دو گروه آیات باید بسیار ناوقت بوجود آمده باشد. نخست، «محمد» قبلا «مهر/خاتم پیامبران» بود؛ دوم، قوانینی که به طور اساسی با بیشترین بنیاد های اخلاقی مسیحیت در تضاد بود، وارد «دین» جدید شد و سوم، قرار معلوم به داستان های سیره (زندگینامه محمد) در باره زنان او اشاره شده است. با آنکه، سوره ۳۳ نه اسامی زنان مورد بحث را ذکر کرده و نه هیچ گونه معلوماتی در باره زندگینامه آنها داده است. با آنهم، معلومات در مورد زن زید کاملا مشخص است. در آیه های ۵۰ – ۵۲ نوعی خلاصه ای مناسبات زناشویی ارایه شده و در آیات ۵۳ – ۵۹ هدایاتی مربوط به تماس با زنان پیامبر و خود او داده شده است:

«...در مکالمه تاخیر نکنید! این باعث آزار پیامبر می شود و او از (درخواست) شما (برای رفتن) خجالت می کشد...» (آیه ۵۳). ...وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...

برخی جملات بدین معناست که پیامبر از قبل مرده فرض شده است:

«خوب! خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند...». إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...

اشاره دیگر در مورد رحلت پیامبر این واقعیت است که در آیه ۶ همسران «محمد» به عنوان «مادران» مومنان توصیف شده اند («پیامبران برای مومنان نزدیک تر از بردگان آنهاست و زنان او (مانند) مادران آنهاست»)، که بصورت عام به عنوان منع ازدواج با آنها پس از مرگ پیامبر توضیح داده می شود. طبق «سیره»، تصور این که چگونه از مسلمانان کهن سال توقع شود که (به هنگام مرگ او) یک نوجوان، همسر مورد علاقه او یعنی «عایشه» را مادر خود بدانند، دشوار است.

اینکه این داستان ها به یک شخص موهوم «محمد» نسبت داده شده یا آنها «داستان های واقعی» در مورد پیامبر تاریخی عرب ها است (که نام او محمد نبود!) و توسط سنت های اسلامی حفظ شده است، نمی توان درک کرد. در مورد آخری، باید یک «واعظ عرب» یا در آغاز جنبش و یا در جریان زمان موجود باشد که در مرحله بعدی، مسند اصلی افتخاری مسیحی «محمد» به عنوان نام او اعطا شده است، مانند اوکتاویان پسرخوانده قیصر و بعدا امپراتور که به عنوان پادشاه صفت «اگوستوس» (برجسته ترین) برایش داده شد و سپس نام او شد. این یک احتمال است. اما این امکان وجود دارد یا حتی محتمل است که داستان های ازدواج، طلاق و روابط عاشقانه ای مثلا شیخی در گردش/جریان بوده است که اول مستقلانه ارایه گردیده و در مرحله دوم به سنت «مسلمانان» افزوده شده باشد.

تا حال هیچ استدلال منطقی تاریخی برای (پاسخ) به این سوال وجود نداشته است.

۴.۲.۴. سوره ۳: ۱۴۴

سوره دراز ۳ «العمران» (خانواده/طایفه عمران) طیف گسترده ای از بیانات را ارایه می کند که بسیاری از آنها مربوط به متون کتاب مقدس یا مسیح است، اما به ندرت نشان دهنده یک بستر جامع است. آیات ۱۴۴ – ۱۴۸ را می توان به عنوان یک واحد در نظر گرفت که با آیه ۱۴۳ مرتبط بوده و در باره مرگ صحبت می کند، احتمالا با تطبیق «اصل کلمه کلیدی حفظی». در آیه های مهم (۱۴۴ و آغاز آیه ۱۴۵) می خوانیم:

«۱۴۴ – محمد یک پیام آور است، پیامبران که (مانند آنها) پیش از او درگذشتند. آیا وقتی او میمیرد یا کشته می شود، دوباره روی پاشنه پا ایستاده می شود؟ کسی که بر می گردد، هیچ ضرری برای خدا ندارد، و خداوند پاداش سپاس گزاران را می دهد. ۱۴۵– هیچ نفسی هرگز نمی تواند بمیرد، مگر به اذن خدا و در یک مدت

معین...» ۱۴۴ – وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.
۱۴۵ – وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا...

پیکتال واژه های «مانند آنها» را به «پیام رسانانی که پیش از او از دنیا رفته اند»، اضافه می کند. رودی پاریت متفاوت ترجمه می کند و آیه را به محمد ارجاع می دهد:

«پیش از او (چندین پیام رسان دیگر) بوده اند».

او در تفسیر خود یک همسانی جالب را در سوره ۵: ۷۵ ذکر می کند، جاییکه همان چیز دقیقا در مورد عیسی گفته شده است:

«مسیح پسر مریم چیزی غیر از پیام رسان نبود، پیام رسانانی (مانند آنها) که پیش از او در گذشتند...». مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...

همان گونه که می بینیم، عبارات عربی دقیقا یکسان است و این نشان واضحی است که آیه (حداقل در اصل) به عیسی اشاره داشته است. افزود بر آن، جالب است بدانید که چه چیزی از جمله سوره ۳ باقی مانده است، اگر واژه های داخل قوس ها کنار گذشته شوند: سپس از یک پیام رسان در آیه ۱۴۵ صحبت می شود که کشته شده و میمیرد؛ و این مطابق خواست خدا و طبق کتاب های مقدس است. در ترجمه پیکتال «هیچ روحی هرگز نمی تواند بمیرد، مگر به اذن الله و در مدت معین»؛ این بسیار واضح نیست، اما پاریت ترجمه واقعی را در قوس ها ارایه می کند:

«هیچ کس نمی تواند بمیرد، مگر با اذن خدا و پس از مشیت محدود (مدت)».

عبارت عربی «مگر به اذن خدا» واضح است، کلمه بعدی «کتاب» کمی غیرمعمول است. تنها راه فهم آن قید «کتاب مقدس» است، یعنی «مطابق کتاب مقدس». این به وضوح کنایه از سخنان عیسی است که مرگ او اجتناب ناپذیر بود، زیرا کتاب مقدس باید تحقق می یافت (متی، ۲۶: ۲۴):

«پسر انسان باید برود، همان گونه که در باره او نوشته شده است. اما وای بر آن مردی که پسر انسان به او خیانت می کند»!

به ویژه انجیل متی نمونه های فراوانی از وقایع را ارایه می کند که فقط به این دلیل اتفاق می افتد که «پیشگویی پیامبر تحقق یابد»:

«۲: ۱۷ – پس آنچه از طریق ارمیا نبی گفته شده بود، تحقق یافت.

۱۳: ۱۴ – در مورد آنها پیشگویی اشعیا در حال انجام است که می گوید...

۲۶: ۵۴ – پس چگونه کتاب مقدس تحقق می یابد که می گوید باید از این طریق اتفاق بیفتد؟

۲۷: ۹ – سپس آنچه که از طریق ارمیا نبی گفته شد، تحقق یافت...

لذا این کاملا واضح به نظر می رسد که آیه قران «هیچ کس نمی تواند بمیرد، مگر به اذن خدا و طبق کتاب مقدس» در مورد عیسی (و سایر پیامبران، آیه ۱۴۶): ۶۷۴ صدق می کند:

اینکه او می تواند بمیرد و کشته شود، اگرچه پیام آور است – با آنکه چیزی بیشتر از بنده خدا نیست (سوره ۳: ۵۱) – در آیه ۵۹ توجیه می شود:

«خوب! شباهت حضرت عیسی با خدا همانند آدم است. او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش! و او هست». إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

بنابراین، هیچ دلیلی برای «بازگشت به پاشنه خود» به دلیل مرگ او وجود ندارد (آیه ۱۴۴) و «بازگشت» و دور شدن از او. این همان احساسی است که «بسیاری از پیامبران» دارند، طوری که «تعدادی از مردان فداکار/پاریت: چندین هزار نفر» با بدشانسی گرفتار شده و هنوز هم «ضعیف و پایین نشده اند» (آیه ۱۴۶)؛ سپس «فریاد آنها فقط این بود که گفتند: پرورگارا! ما را به خاطر گناهان ما ببخش (آیه ۱۴۷)»؛ مورد اخری یک تقاضای بخشش است که تقریبا مشابه آن چیزی است که در دعای خداوند وجود دارد.

این آیات دلیل مرگ خشونت آمیز عیسی است که خداوند در آیه ۵۵ به او می گوید: سپس تو به سوی من خواهی برگشت»، لذا خدا «او را به خانه خواند» و (سپس) او را به نزد خود بلند کرد؛ ارتفاع به دنبال مرگ است. مسیح شناسی کلاسیک یهودی و سریانی-مسیحی «مسیح شناسی ارتفاع».

کمی نابینایی نیاز است تا همه این ها را به پیامبر عرب ها به نام محمد مرتبط ساخت. بنابرآن، جمله مقدماتی آیه ۱۴۴ باید چنین ترجمه شود: «و آن مبارک («محمد») فقط یک پیام رسان است (و می تواند کشته شود)»، شخص مورد نظر عیسی است، مانند سوره ۵، ۷۶ که قبلا ذکر شد: «مسیح پسر مریم فقط یک پیام رسان است. پیش از او پیامبران (دیگری) بوده اند».

۳.۴. نتیجه گیری

سه ذکر واژه «محمد» (سوره ۳: ۱۴۴؛ سوره ۴۷: ۲ و سوره ۴۸: ۲۹) می تواند – به علت شفافیت متن اطراف آن – مربوط به عیسی باشد؛ اما نه با قاطعیت، بلکه حداقل با تمام احتمالات. آنها را می توان زمانی اشاره به پیامبر عرب ها دانست که از منظر ادبیات سنتی سده نهم نگریسته شود. پیامبر عرب ها به عنوان یک شخصیت تاریخی تنها یک بار

ذکر شده است (سوره ۳۳: ۴۰)، با آنکه او توصیف نشده است؛ با این حال، در این آیه دیده می شود که «محمد» نام او باشد.

البته پرسش های خاصی باقی مانده که در نتیجه ویژگی های ادبی متون قرآنی بوجود می آیند، پیام های در نظرگرفته شده که تنها به طور نادرست قابل رمزگشایی اند و برای تفسیر آنها تا کنون هیچ نمونه قابل تایید علمی در دسترس نیست. با آنهم به نظر می رسد که قرآن، نتیجه گیری بدست آمده توسط سکه ها و کتیبه های معاصر را تایید می کند: تاریخی سازی مسند افتخاری «محمد» و بازتفسیر آن به عنوان نام شخص، یک اتفاق بسیار دیرهنگام بوده است.

فصل پنجم. مطالب بیشتر «زندگینامه» در مورد پیامبر عربی/اسلام در قرآن

نه تنها دانشمندان اسلام سنتی، بلکه استادان مطالعات اسلامی در غرب نیز به دنبال یافتن و شواهدی از زندگی نامه محمد در قرآن بوده اند. به گونه مثال برای این رویکرد، مقاله ای زیر عنوان «محمد» توسط عادل تیودور خوری نوشته شده است:

> «قرآن میزان ازدواج (محمد) با خدیجه را به عنوان اقدام الهی از لطف محمد ارزیابی می کند (۹۳: ۷ – ۸)».

اما آیا این واقعا معلوماتی است که می توان از قرآن استنباط کرد؟ سوره مورد استناد خوری صرف شامل ۱۱ آیه است و هیچ اسمی ندارد! سه آیه ذکر شده افزود بر آیه قبلی قرار زیر است:

«۶ – آیا او تو را یتیم نیافت و از تو محافظت نکرد؟ ۷ – آیا او تو را سرگردان نیافت و هدایت نکرد؟ ۸ – آیا او تو را بیچاره نیافت و ثروتمند نکرد»؟
۶ - أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى. ۷ - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى. و۸ - وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.

مطابق سوره ۹۳، ۶ – ۸ پیامبر مخاطب یک یتیم، آواره و فقیر بود: اما خدا او را مورد توجه قرار داد، هدایت کرد و غنی ساخت. طوری که ما از ادبیات سنتی اسلامی «می دانیم» (که چند سده بعد بر اساس زنجیره های انتقال دهنده های شفاهی نوشته شده است)، محمد از طریق ازدواج با دخترعموی بزرگتر ثروتمند خود ثروتمند شد، کسی که بعدا با او ازدواج کرد و اولین فردی بود که پیامبر او را به اسلام برگرداند. هیچ یک از این موارد را نمی توان در قرآن یافت! اما مطمینا، داستان های سده نهم را به راحتی می توان با گزاره های قرآن مرتبط ساخت که کاملا منطبق اند. این احتمال که سنت های پسین به

منظوری اختراع شدند تا مفاهیم مبهم عبارات قرآنی را توضیح دهند، کاملا نادیده گرفته می شود، همان گونه که سایر امکانات برای معناداری آیات خاص نادیده گرفته می شود، در این مورد: تمام امکانات برای ثروتمند شدن و یا تمام پیامبران ممکن است در این سوره مخاطب باشند، بدون اینکه نام آنها ذکر شود.

رودی پاریت شرق شناس و مترجم مشهور آلمانی قرآن، نظریات بسیاری از دانشمندان اسلامی را در این باره شریک می سازد که قرآن جزئیات کافی در اختیار ما قرار نمی دهد تا ما بتوانیم زندگی محمد را به تصویر بکشیم. با آنهم بادرنظرداشت تمام محافظه کاری ها در مورد انتقال ناوقت آنها، او باز هم به زندگینامه اشاره می کند که در آن یافت می شود. به همین ترتیب، مونتگمری وات باور دارد که تلاش برای بازسازی توصیفی از زندگی محمد از قرآن کاملا «فراتر از امیدواری» است، طوری که او برای زندگینامه دو جلدی خود به روایات بعدی متوسل شد.

ویژگی افسانه ای مجموعه احادیث سده نهم بیشتر و بیشتر از زمان ایگناز گلدزیهر شناخته شده است. اما همان گونه که به سختی می توان در مورد محمد سخن گفت، بدون اینکه این متون را به عنوان ارزش های واقعی در نظر گرفت، این عالم بزرگ و منتقد باز هم این روایات را به گونه ای استفاده می کند که گویا معتبر اند، بهانه او این است که «بدون این مطالب، قرآن به عنوان یک منبع تاریخی هیچ ارزشی ندارد».

تصمیم مقدماتی برای بررسی بی طرفانه عبارات قرآن بسیار دشوار است. در حالیکه اگر دانش صرفا «آشکار» سیره از مواد پژوهشی کنار گذاشته شود، در این صورت قرآن به عنوان یک منبع تاریخی دوباره با ارزش می شود. فقط در این صورت است که می توان نتیجه گیری های دیگری از آن استخراج کرد.

در ادامه، چند نمونه از یادداشت های قرآنی «زندگینامه» مورد بحث قرار می گیرد.

۱.۵. سوره ۹۳: ۶ – ۸

در سوره ای که قبلا ذکر شد (۹۳: ۶ – ۸)، خداوند در باره پیامبر می گوید که او یک یتیم، سرگردان (در ایمان) و فقیر بود. این جملات در متن سوره کوتاه نوشته شده است که می تواند واحد اصلی باشد. پس از فرمول سوگند (آیه های ۱ و ۲: «در ساعات صبح – و در شب که آرام ترین است»)، در آیه ۳ می خوانیم:

«۳ – پروردگارت تو را رها نکرده و از تو متنفر نیست.
۴ – و به راستی آخرت برای تو بهتر از اول است.
۵ – و به راستی پروردگارت به تو عطا خواهد کرد تا راضی باشی.
۶ - آیا او تو را یتیم نیافت و از تو محافظت نکرد؟
۷ - آیا او تو را سرگردان نیافت و هدایت نکرد؟
۸ - آیا او تو را بیچاره نیافت و ثروتمند نکرد؟
۹ – بنابراین یتیم ظلم نمی کند،
۱۰ - بنابراین گدا را نمی راند،
۱۱ – پس نعمت پروردگارت گفتمان تو باشد».

در این سوره، خدا به جای شخص سوم ظاهر می شود که در بیشتر موارد شخص اول است (به استثنای آیه های ۹ – ۱۱). این عبارات چنان نشان می دهند که باید بازتاب (پسین) زندگی پیامبر باشد. بدیهی است که پیامبر لزوما احساس کرده که خداوند او را رها کرده و منفور شده است، یک سرزنش بالقوه که با وعده پاداش در جهان بعدی مقابل می شود. وضع عمومی یک پیامبر «در حال بحران» که تصور می کند همه چیز بیهوده است، در زندگینامه پیامبران یک امر عادی است، بنابرآن، برای «محمد پیامبر» نیز حیرت انگیز نخواهد بود – به شرط آنکه نویسنده این آیات قبلا از این مفهوم آگاه باشد.

اعمال نیک زیادی که خداوند تا این لحظه به او اعطا کرده بود، حاوی این پیام است که پیامبر «گمراه»، «فقیر» و «یتیم» بود، بنابراین، تعداد پیامبران در اینجا محدود است. از سنت کتاب مقدس، موسی قطعا یک نامزد احتمالی است. قبلا خداوند خود را در بته خار سوزان به او نشان داده بود (مثلا سوره ۲۸: ۲۹ – ۳۰)، قرآن در باره او می گوید:

«او گفت: من این کار را کردم، وقتی که من از گمراهان بودم (سوره ۲۶؛ ۲۰)».
قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ.

موسی علاوه بر اینکه «گمراه» بود، طوریکه در آیه گفته شد، فقیر (پسر یک برده عبری) و نوعی یتیم نیز بود، زیرا او را در یک سبد گذاشتند و در رودخانه نیل رها کردند. اما مانند پیامبری که در آیات ۶ – ۸ خطاب می شود، نجات داده شد و ثروتمند گردید: او از یک پسر فقیر به پسر (ثروتمند) فرعون تبدیل شد که خدا متوجه خانه اش بود (سوره ۲۸: ۷ – ۱۳ دیده شود). اما این همچنان می تواند محمد باشد، یعنی شخصیتی که در زندگینامه سده نهم توصیف شده است که باز به این سوره اشاره می کند و توضیح می دهد.

اینکه این سوره باید به پیامبر عرب ها ارجاع داده شود، تا اندازه ای ناممکن است، زیرا پیامد های اخلاقی و مهم تر از همه موعظه رحمت خداوند (به جای تهدید روز قیامت) نشانه های آن است که مربوط به لایه کهن متون قرآن است. با توجه به ذکر مکرر موسی در قرآن، این سوره باید نوعی مراقبه کتاب مقدس در مورد شخص موسی و سرنوشت او است که زندگی اش در «این دنیا» با خطر و پریشانی همراه بود، و به این علت برایش خوش بختی پس از مرگ وعده شده بود (سوره ۲۸: ۳۷ دیده شود).

به دلیل مبهم بودن متون که برای ما اجازه نمی دهد فورا همکاران اولیه مرتبط با آنها را بشناسیم، سوال اینکه منظور کدام پیامبر است، به طور قطع قابل دریافت نیست. اگر از منطق درونی قرآن پیروی شود، محتمل ترین نامزد موسی است، زیرا قرآن داستان های

ارایه می دهد که متناسب به سوره ۹۳ اند. با توجه به عمر آشکار سوره، که در میان سایر چیزها، به ویژه در سبک شعری و متنوع بازتاب می یابد، محمد (به عنوان شخصی سازی بعدی) یک نامزد غیرمحتمل است؛ حد اکثر یک پیامبر ناشناخته عرب ها (به گونه مثال پیامبری که در جا های دیگر قرآن به صورت مستقیم مخاطب قرار گرفته است و نام او هنوز محمد نبود) قابل تصور است. اما تصور این مسئله نیز دشوار است، زیرا توسط متن پشتیبانی نمی شود.

۲.۵. سوره ۴۳: ۲۹ – ۳۱

«۲۹ – نه، اما من اجازه دادم که اینها و پدران شان از زندگی لذت ببرند (فقط) تا اینکه حقیقت و پیامبر ساده ساز (رسول مبین) به آنها آمد. ۳۰ – و اکنون که حقیقت به آنها رسیده است، آنها می گویند: این سحر است و ما به آن کافر هستیم». ۲۹ – بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ. ۳۰ – وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ.

درک سوره ۴۳، ۲۹ – ۳۱ مشکلات مشابهی را ایجاد می کند. در اینجا از ارسال «پیام رسان ساده ساز» (آیه ۳۰) گفته می شود که قرآن برای او نازل شده است. افرادی که دور او ایستاده بودند، پرسیدند:

«۳۱ – و آنها می گویند: آیا قرآن فقط برای بزرگان دو قریه نازل شده است»؟ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ.

طبق این آیه، پیام رسان مردی نبود که صاحب قدرت باشد. اگر «پیام رسان ساده ساز» پیام رسان عرب است و قرآن به زبان عربی منتخب است (و نه «کتاب مقدس»)، پس منبع پشت قرآن به عنوان یک شخصیت تاریخی دیده می شود – حتی بدون اینکه نام آن

گرفته شود – و موسی منظور آن نیست. با آنکه در سوره ۱۱: ۹۶ همین مطلب در مورد موسی گفته شده است:

«و به راستی ما موسی را با آیات خود و حکم/سند روشن فرستادیم». وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ.

جالب است بدانید که واژه عربی «روشن» در اینجا مطابق پیکتال «مبین» است، همان واژه ای که با صفت پیامبر در سوره ۴۳: ۲۹ «ساده سازی» مطابقت دارد. سوال دیگر مربوط به «دو قریه» ذکر شده است. در اینجا نمی توان مشخص کرد که منظور کدام قریه هاست. توضیحاتی که پاریت در تفسیر خود آورده است، هدف آن مدینه و طایف است که هیچ سند اثباتی ندارد – به غیر از موارد بسیار دیرهنگام مرسوم.

۳.۵. سوره ۵۳: ۱ – ۱۸ و ۸۱: ۱۹ – ۲۶

سه «دیدگاه» از پیامبر که ثابت می شود آموزه های او از خارج تضمین شده و در قرآن گزارش شده است، گرچه – جدا از این مورد – متون قرآن به گونه معمول با دیدگاه ها توجیه نمی شود و هیچ دیدگاهی را گزارش نمی دهد.

در سوره ۵۳: ۱ – ۱۲، پیامبر «هنگامی که در بالاترین افق قرار داشت، مشاهده روشن بود (آیه ۶ – ۷)» یعنی شخصی در مرز میان زمین و آسمان «که یکی از نیرومند ترین قدرت ها به او آموخته است (آیه ۵ – ۶)»؛ «۱۰ – و او آنچه را نازل کرد بر غلام/برده خود نازل کرد». جالب است که از پیامبر به عنوان «برده/بنده خود» یاد کرده است.

در همان سوره، آیات ۵۳: ۱۳ – ۱۸، پیامبر او را دید که «در نهایت مرز (مشخص شده توسط) درخت لوت» پایین می آید:

«۱۳ – و او را بار دیگر دید. ۱۴ – در کنار درخت لوت در نهایت مرز...». وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى...

در سوره ۸۱: ۱۹ – ۲۶، پیامبر از طرف دیگر، یک «پیام آور ارجمند» را می بیند:

«۱۹ – این درحقیقت یک پیام رسان شریف است...، ۲۳ – مطمینا او را در افق روشن مشاهده کرد». إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ... وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ.

آنچه کمی تعجب آور است، آیه ۲۲ است که پیش فرض می کند حداقل برخی از معاصران او پیامبر جدید را دیوانه می دانستند:

«۲۲ – و رفیق شما دیوانه نیست». وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ.

واژه عربی مورد استفاده در این جا مجنون از همان ریشه «جن – شبح، روح» گرفته شده است، بنابرآن به معنای «وسوسه شده توسط یک شبح» است.

این دیدگاه ها کاملا رسمی اند و هیچ گونه ادعای در مورد محتوا ارایه نمی دهند. اما در همه آنها، مشروعیت بخشیدن به گفته های واعظ یعنی اشاره به کسی است که دارای قدرت (با خدا) است. دیدگاه های ۱ و ۲ ادعای بیشتری ارایه نمی دهند، – در اینجا منطور می تواند خود خدا باشد – اما دیدگاه ۳ صریحا این شخص را «پیام آور ارجمند» می نامد، احتمالا فرشته ای که نزد خدا اقتدار دارد.

در حالیکه پیکتال (به درستی) کلمه «قران» را در ترجمه این سوره ذکر نمی کند، پاریت این کلمه را در قوس ها اضافه می کند (۸۱: ۲۵). آنچه در تمام این جا ها صحبت شده

است «قرآن» نیست، بلکه به گونه کلی تر «وحی/آیات» است. در ۵۳: ۱۸ عبارت بدین گونه است:

«۱۸ – همانا او یکی از آیات بزرگتر پروردگارش را دید». لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.

کلمه عربی مربوط به ترجمه «وحی» توسط پیکتال «آیات» است که معمولا «آیات» ترجمه می شود. اما کلمه «عادی» برای آن «وحی» است یا حداقل ریشه فعل «اوحا – آشکار» نیز ظاهر می شود (۵۳: ۱۰):

«و آنچه را نازل کرد به غلامش نازل کرد». فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى.

معلومات بیشتری در مورد واعظ داده نشده است، اما او دوبار به عنوان «رفیق شما (صاحبکم)» توصیف شده است (۵۳: ۲ و ۸۱: ۲۲)، واژه ای که توسط پاریت ترجمه شده (هموطن شما) است. ترجمه احتمالا فقط براین فرض استوار است که اگر در مورد یک مبلغ عرب باشد، او مطمینا باید یکی از هموطنان مخاطب عرب باشد.

مکان ظهور دو مرتبه در افق در سوره ۵۳: ۷ «در بالاترین افق» و در سووره ۸۱: ۲۳ «در افق روشن» ذکر شده است. در یک مورد، درخت لوت به توضیحات اضافه می شود: ۵۳: ۱۴. «در کنار درخت لوت از مرز نهایی». درخت لوت (عربی: سدرا) مربوط به گیاه خولان/سنجد تلخ است، بنابراین بوته خار است؛ این ممکن است اشاره به موسی و بوته خار سوزان باشد (خروج ۳: ۲):

«فرشته خداوند از میان بوته ای در آتش شعله ور به او ظاهر شد. و او نگاه کرد و دید، بوته در آتش می سوزد، اما مصرف نمی شود».

این داستان در جای دیگری از قرآن اشاره شده است (سوره های ۲۸: ۲۹؛ ۲۰: ۱۰ و ۲۷: ۷ – ۸)، اما در تمام این آیات آتش ذکر شده است، اما هیچ بوته ای وجود ندارد، به عنوان مثال ۲۰: ۱۰:

«وقتی آتش را دید و به قوم خود گفت: صبر کن! آتش را از دور می بینم. به احتمال زیاد ممکن است از آن نشانی برای شما بیاورم یا رهنمای در آتش پیدا کنم». إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى.

به دلایل زبان شناختی، کریستوف لوکززنبورگ معتقد است که ترجمه «درخت لوت» به سوی تفاهمی بر می گردد که ترجمه درست آن باید «پارچه/پرده» باشد. در این صورت، «پارچه/پرده» میان آسمان و زمین می تواند منظورباشد، بنابراین، مانند همان «بالاترین افق» است. پس آیه هیچ ارتباط مستقیم با موسی ندارد.

«رفیق (صاحب)» برده/بنده خدا نامیده می شود، توصیفی که موسی در سوره ۳۷: ۱۲۲ ادعا کرده است. اگر منظور موسی باشد، توصیف «رفیق/(هموطن شما)» در سخنان او مخاطبان یهودی است.

اگر این متون بدون تمام افسانه های زندگینامه های بعدی محمد و بدون همه توضیحات ساختگی اهل تفسیر سده های بعدی تفسیر شود، و فقط از مطالب قرآنی استفاده شود، پس حتما موسی بوده است که به مجوزی برای آموزش خود از بیرون مراجعه کرده است. بارها و بارها قرآن تاکید می کند که آیات یا «کتاب/کتاب مقدس» از طرف خداوند به موسی آمده است.

همچنان گفته های داده شده در سوره ۸۱: ۲۲ («و رفیق تو دیوانه نیست») قرآن را می توان به عنوان اتهامی فرعون در باره موسی مطرح کرد:

«(فرعون) گفت: پیام آور شما که برای شما فرستاده شده است، درحقیقت یک دیوانه است» (سوره ۲۶: ۲۷). قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ.

اصطلاح عربی «دیوانه» در همه موارد «مجنون» است که نشانگر اشاره سوره ۸۱ به موسی است.

به طور خلاصه، اگر این سه دیدگاه به طور جداگانه خوانده شود، آنها احتمالا مربوط به موسی است و نه زندگینامه محمد که در زمان نگارش آن هنوز ناشناخته بود.

این امر همچنان در مورد اتهام وسواس قابل تطبیق است که شامل هیچ زندگینامه نیست – به گونه مثال صرع یا مانند آن – اما به عنوان یک سرزنش علیه پیامبران معمول است، نه تنها برای موسی در قرآن (سوره ۲۶: ۲۶)، بلکه در عهد جدید نیز، به گونه مثال برای یوحنا تعمید دهنده (متی ۱۱: ۱۸ لوقا ۷: ۳۳) و عیسی (یوحنا ۷: ۲۰؛ ۸: ۴۸ و ۴۹: ۵۲) – بنابراین، «ادعای جنون/وسواس» یک انتقاد از پیامبران است.

۴.۵. سوره ۱۰: ۱۶

تنها مورد باقی مانده از شواهد زندگینامه را می توان در سوره ۱۰: ۱۶ یافت. موضوع آیات قبلی عبارت از قرآن و قرائت آن است. سپس پیامبر می فرماید:

«۱۶ – بگو: اگر خدا چنین می خواست، من نباید آن را برای شما می خواندم و نه آن را برای شما می گفتم. من یک عمر کامل در میان شما ساکن شدم، پیش از

این (که برای من برسد). آیا شما احساس/عقل ندارید؟ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

«این» که «برای او آمد» آمد، توسط پاریت در قوس ها آمده است: «یعنی، قرآن». اینکه آیا واقعا قرآن به شکل کنونی آن در اینجا منظور است، فوق العاده سوال برانگیز است، اما اگر پاریت وجود حداقل نسخه هسته ای قرآن را که این آیه اشاره به آن دارد، فرض کند، قطعا دور از واقعیت نیست. اگر چنین باشد، پس فرستنده قرآن با توجه به «عمری» که او «پیش از این»، یعنی وحی، با آنها گذرانده، بسیار جوان توصیف نشده است. این می تواند نشانه ای یک نوع تاریخ سازی باشد، البته نه مطابق با زندگینامه های بعدی، زیرا ادعای چهل سالگی محمد در اولین وحی، او را بسیار جوان نشان می دهد تا بعدا چنین آیه ای را بگوید. در عین زمان، این برداشت انتقال می شود که قرآن، کتاب مقدس، در زمان حیات او به پایان رسیده است. احتمالا این آیات را باید به عنوان انتساب قرآن پس از مرگ شخص که واعظ آن بود، در نظر گرفت. سپس این امر به عنوان درک معیاری چگونگی ایجاد قران در نظر گرفته شد. این آغاز تعین کتاب مقدس در عصر خلیفه سوم، عثمان، فقط در سده نهم بود.

۵.۵. نتیجه گیری

طوری که دیدیم، متون قرآن هیچ گونه معلومات زندگینامه ای یا حداقل هیچ معلومات زندگینامه ای غیرقابل پرسش در باره زندگی محمد ارایه نمی کند. افزود برآن، القا های درگیری ها و موارد مشابه آن چنان مبهم است که نمی توان وقایع مورد نظر را تعیین کرد؛ در اکثر موارد، حتی مشخص نیست که آیا این آیات در باره نبرد های «واقعی» اند یا خیر، این آیات بیشتر به توصیف نبردهای فرجام شناختی در آخرالزمان گسترده سریانی آن زمان شباهت دارند. تنها در زندگینامه های سده نهم بود که کوچک ترین القاها و مبهم ترین کنایه های قرآن به داستان های واقعی تبدیل شدند.

حداقل از لایه های جوان تر قرآن می توان استخراج کرد که منبع پشت متون قرآن باید «پیامبر عرب ها» باشد. این استخراج در جاهای دیگر قرآن توضیح داده شده است (مانند سوره ۴۶: ۱۲ و سوره ۲۶: ۱۹۵ – ۱۹۹). اما اینکه مفهوم «عربی» چیست، سوال برانگیز است. صرفنظر از اینکه زبان «عربی» یا «صریح (مبین)» فهمیده شود، باید پیامبری را فرض کرد که دیگر با شخصیت های کتاب مقدس یکسان نیست. اما تنها یک بار در قرآن، در سوره ۳۹: ۴۰، می توان این «تاریخی سازی/شخصی سازی» را با اطمینان مستدل بیشتر با نام «محمد» وصل کرد.

فصل ششم. اشارات مشخص به شبه جزیره عربستان در قرآن؟

متون قرآن را نمی توان به راحتی با مکان های ارتباط داد که در زندگینامه های بعدی ذکر شده اند. اعتقاد بر این است که محمد در مکه زاده شده است. گفته می شود که او ابتدا در مکه، سپس در مدینه و باز هم در مکه زیست، اما قرآن این موضوع را در هیچ زمانی نشان نمی دهد. گفته می شود که محمد در سال ۶۲۲ گویا از مکه به مدینه هجرت کرده است، اما قرآن این موضوع را حتی به صورت غیرمستقیم، ذکر نکرده است. بنابراین، در این فصل این مسئله بررسی می شود که قران حاوی کدام منابع جغرافیایی است.

۶.۱. مکه

«وادی مکه» (سوره ۴۸: ۲۴) فقط یک بار در قرآن ذکر شده است. تیودور نولدکه و فریدریش شوالی این سوره را بسیار متاخر می دانند:

> «سوره ۴۸ را باید متعلق به زمانی پس از صلح هدیبیه (در ماه ذوالقعده سال ششم) دانست، اما فقط آیات ۱ – ۱۷ بلافاصله پس از این دوره نشأت می گیرد، یعنی احتمالا پس از بازگشت محمد به مدینه که برخی ها آن را سوره کامل می دانند». (بخش اول، ص ۲۱۵).

صفحات اصلی اسلام سنتی «ویکی اسلام»، این دیدگاه را به اشتراک می گذارد، سوره (الفتح – پیروزی، اشغال) را به عنوان چهارمین آیه جوان طبقه بندی می کند. هم سبک و هم محتوای سوره این طبقه بندی دیرهنگام را بسیار محتمل می کند. بستری که در آن نام مکانی ذکر شده، قرار زیر است:

«۲۲ – و اگر کافران با شما درگیر شوند، آنها فرار می کنند و پس از آن هیچ گاه دوست نگهبان و کمک کننده نخواهند یافت... ۲۴ – و اوست که پس از او دست مردان را از شما باز داشت و دست های شما را از آنها، در وادی مکه (بی بطن مکة)، پس از آن که شما را بالای آنها پیروز ساخت. خداوند برآنچه شما می کنید، بیناست. ۲۵ – این ها کسانی بودند که کافر شدند و شما را از مکان مصئون عبادت محروم کردند و پیشنهاد رسیدن به هدف را عقب نگه داشتند».
۲۲ - وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا... ۲۴ - وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. ۲۵ - هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا...

اول از همه، هیچ چیزی در این متن نشان نمی دهد که مکه نام یک مکان است. حتی کلمه کنار آن، «بطن»، در اصل به معنای «وادی» نیست، مگر «شکم» که از آن معنای دوم «میانه» مشتق شده است. قضات ۳: ۲۱ را مقایسه کنید:

«ایهود دست چپ خود را دراز کرد، شمشیر را از ران راست خود برداشت و در شکم خود فرو کرد».

بنابراین، آنچه در متن گفته می شود: «در وسط (شکم) مکه»، به شرطی که صدا گذاری و دوبرابر سازی صامت دوم درست باشد که در متن اصلی کوفی نشان داده نشده است. آنچه ممکن است به عنوان نشانه ای از مکه در نظر گرفته شود، کاربرد اصطلاح «مکان مصئون عبادت (مسجدالحرام)» است. از نگاه واقعی، مسجد به معنای «محل عبادت/تبادل نظر» و حرام به معنای «ممنوع» است. اگر ما نامگذاری مدرن مساجد در مکه و سایر محلات را فراموش کنیم که بسیار پسان تایید شده است، باز هم هیچ چیزی نشان نمی دهد که «مکه» یا «مسجدالحرام» به معنای مکه یا حتی مسجد خاصی در آنجا است. اگر

اصطلاح مکه (یا بهتر بگوییم: م-ک-ه) در نسخه های اولیه متن قرآن موجود باشد، یعنی اگر در ویرایش های بعدی کاتبان افزوده نشده باشد و اگر واقعا منظور آن شهر مکه باشد – با توجه به تاریخ گذاری بدون چالش و دیرهنگام این سوره، به هیچ صورت ممکن نیست – پس ممکن است این متن در زمان «هارون الرشید» نوشته شده باشد. با این حال، هیچ گونه معلومات اضافی در مورد این مکان داده نشده و اصطلاح ذکر شده هیچ اشاره ای به پیامبر ندارد.

اما حتی اگر این آیه (به وضوح) به شهری به نام مکه اشاره نکند، سنت بعدی بدون شک می کند. اما آیا واقعا روشن است که این شهر در شبه جزیره عربستان بوده است؟ به این سوال هنوز پاسخ داده نشده است. افزود بر «تاریخ گوتیک، وندال ها و شاهان سوییبی» ایزیدور سیویل (درگذشت ۶۳۶) از نیمه دوم سده هشتم (که تا سال ۷۵۴ ادامه دارد)، در باره سال ۷۴۱ می گوید که «هبدیمالی» جنگ بر ضد «هبدیلا» به راه می اندازد. آخری نیز بارها با پدرش جنگیده بود، آخرین بار

> «در مکه، در خانه ابراهیم، همان گونه که (عرب ها) باور دارند، در بین اور در کلده و کاراس، شهری در بین النهرین در یک زمین بایر (جلگه، دشت) قرار دارد».

این افزودن به تواریخ ایزیدور بر اساس منابع ناشناخته در خارج هسپانیه است و احتمالا کهن ترین ذکر محلی بنام مکه مرتبط با ابراهیم را فراهم می کند. با آنهم این در شبه جزیره عربستان قرار ندارد، بلکه در «بین النهرین» است. توجه به این نکته مهم است که شهر ایزیدور یا هجای کاراس یک رونویسی از کارهای یونانی است، از سوی دیگر، این هجای یونانی شهر کتاب مقدس هران است که در روایت آفرینش انجیل است:

«تیراه پسرش ابرام و لوط پسر هارون (هران)، نواسه اش و سارای عروسش، همسر پسرش ابرام را گرفت؛ و آنها یکجا از اور کلدانیان بیرون رفتند تا وارد کنعان شوند؛ و آنها تا هران رفتند و در آنجا ساکن شدند (پیدایش. ۱۱: ۳۱؛ نام شهر هران است، مانند پدر لوط نیست)!

بنابراین «خانه ابراهیم» در بین اور و هران یعنی در سامارا قرار دارد. این مکان یابی کاملا قابل قبول است، هم از نگاه داستان های کتاب مقدس ابراهیم و هم منطقه منشای کهن ترین مواد قرآنی. اگر چنین ارتباطی قابل تصور باشد، پس ممکن است ذکر مکه در قرآن حتی در مرحله اولیه پیدایش آن صورت گرفته باشد و بنابراین هیچ ارتباطی با مکه در شبه جزیره عربستان ندارد.

۲.۶. مدینه (المدینه)

مدینه (المدینه) معنای بعدی این کلمه «شهر» (پیامبر) است، اما این نام حاوی ریشه «دِن» (قانون؛ مذهب) است و ممکن است در اصل به معنای «منطقه قانونی باشد؛ محلی که در آن حکم قانونی مشخصی معتبر است». این معنای اصلی هنوز هم در عبری بازتاب دارد، جاییکه دولت اسراییل بنام «مدینة الاسراییل» نامیده می شود. طبق بسیاری از مفسران، شکل مدینه بار اول در سوره ۶۳: ۸ ظاهر می شود:

«آنها می گویند: مطمینا، اگر ما به المدینه برگردیم، قویتر ها به زودی ضعیف تر ها را بیرون می کنند؛ وقتی قوی به خدا و پیامبرش و مومنان تعلق دارد؛ اما منافقان نمی دانند». يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

پاریت با آنکه این شکل را هنوز هم یک نام نمی داند، اما آن را به معنای «شهر» ترجمه می کند، اما او هنوز هم آن را اشاره به شهر مدینه درک می کند: «وقتی ما به شهر برگشتیم (به عباره دیگر: مدینه)...» در این نقطه باید توجه داشت که سایر «شهرها»ی موجود در قرآن، به ویژه آنهای که توسط خدا به دلیل ناباوری نابود شدند، مدینه نامیده نمی شوند، مگر قریه (جمع آن: قرا)، مانند سوره ۶: ۱۲۳

«۱۲۳ – و لذا ما در هر قریه شرور بزرگی را ساختیم که باید در آن دسیسه کنند...». وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا...

یا به صورت جمع:

«و ما بین آنها و قریه های که برکت دادیم، قریه های که به راحتی قابل مشاهده اند...» (سوره ۳۴: ۱۸). وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً...

بااین حال، استثناهای وجود دارد که در آن جمع مدینه استفاده شده است:

«آنها گفتند: او و برادرش را به تاخیر انداز و آنها را به احضار کنندگان شهرها بفرست» (سوره ۲۶: ۳۶). قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ.

جمله ای در سوره ۷ یافت می شود که همان داستان گفته می شود:

«آنها (به فرعون) گفتند: او و برادرش را (مدتی) به تاخیر بینداز و احضار کنندگان را به شهرها بفرست» (سوره ۷: ۱۱۱). قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ.

در این داستان، مدینه/ جمع مداین در کل استفاده شده است:

«سپس فرعون احضارکنندگان را به شهرها فرستاد» (سوره ۲۶: ۵۳).
فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ.

حتی یک مدینه ای تنها یافت می شود که به معنای «شهر» است:

«فرعون گفت: ... این دسیسه ای است که در شهر کشیده اید تا مردم را از آن برانید» (سوره ۷: ۱۲۳). قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.

اینکه آیا قریه و مدینه واقعا مترادف بوده اند یا نه، سوالی است که نمی توان با قطعیت پاسخ داد. بطور کلی می توان فهمید که دو مورد دیگر «المدینه» مربوط به شهر مدینه است که بطور رسمی یثرب نامیده می شود و در سوره ۹ یافت می شود:

«و در میان اطرافیان شما از عرب های سرگردان منافقانی وجود دارد و در میان اهالی المدینه (برخی کسانی هستند که) در ریاکاری ادامه می دهند که شما (ای محمد) نمی دانید...» (سوره ۹: ۱۰۱).
«این برای مردم شهر المدینه نیست و برای کسانی که نتواند نعمت او را دفع کند وجود ندارد» (سوره ۹: ۱۲۰).
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ...
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا...

پاریت این عبارات را با استفاده از نام مدینه ترجمه می کند که احتمالا ترجمه مناسبی در این مورد است: از این گذشته، مدینه از اواسط سده هشتم، بسیار زودتر از مکه، به قلمرو

متعلق به سنت قرآنی تعلق داشت. آیات دیگری نیز وجود دارد که شکل مفرد «مدینه» در آنها ظاهر می شود و قطعا اشاره ای به شهر مدینه ندارند، به گونه مثال در داستان هفت خواب کنندگان:

«...اکنون یکی از خود را با این سکه نقره به شهر بفرستید...» (سوره ۱۸: ۱۹). ...فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ...

جالب است بدانید که در سه موردی که مدینه احتمالا به قریه مدینه اشاره دارد، مفاهیم مرتبط با این اصطلاح منفی است. هیچ چیز مثبتی در مورد بادیه نشینان («اعراب آواره») در سوره ۹: ۱۰۱ و ۱۲۰ گفته نشده است که در تضاد با حالت ایدیال ادعایی توسط ادبیات سنتی است. ظاهرا، برنامه حرم مدینه درمیان اطرافیان شما اعراب سرگردان مورد پذیرش واقع نشد» (سوره ۹: ۱۰۱) یا «مردم قریة المدینه» (سوره ۹: ۱۲۰).

۳.۶. بکه

در بسیاری از ترجمه های قرآن، دومین آیه مورد نظر ذکر نام شهر مقدس اسلام است:

«۹۶ – اولین حرم تعیین شده برای بشر مکه («بکه») بود، یک مکان مبارک، هدایت برای مردم» (سوره ۳: ۹۶). إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ.

همان گونه که ترجمه متن عربی نشان می دهد، این اصطلاح «مکه» نه، بلکه «بکه» است، دو واژه ای که در زبان عربی متمایز است، مانند «مرلین» (جادوگر) و «برلین» (شهر) در زبان انگلیسی. حتی «حرم» در ترجمه پیکتال تنها «خانه» (بیت) در عربی اصلی است. پاریت بکه را به عنوان مکه تعبیر می کند، احتمالا به دلیل اینکه سنت اسلامی

از زمانی طبری چنین کرده است، با آنکه تغییر صامت از «م» به «ب» یا اشکال متناوب بین این واج ها در عربی کلاسیک غیرمعمول است. دلیل تفسیر دانشمندان مسلمان از بکه به مکه احتمالا اشاره به ابراهیم و زیارت اجباری در آیه زیر است:

«۹۵ – بگو: خدا حق را می گوید. پس پیرو دین ابراهیم، قایم باشید. او از جمله بت پرستان نبود.
۹۷ – در جاییکه یادبود های ساده (هدایت خداوند) وجود دارد؛ محلی که ابراهیم برای نماز ایستاد؛ و هر کسی که وارد شود، امن است. و زیارت خانه وظیفه خدا برای بشریت است، برای کسی که می تواند راهی به آنجا پیدا کند».
قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

اگر این آیات واقعا اشاره به مکه و کعبه باشد، پس جزئیات آن فوق العاده شگفت انگیز است. پیش از همه، «یادبودها» در واقع «آیات» اند، یک واژه ای که هم به معنای «نشانه ها» و هم «آیه ها» اند (مثلا قرآن)، اما تعمیر را نشان نمی دهند. افزود برآن، این نشانه ها نمی توانند مربوط به «بکه» یا «مکه» باشند، زیرا هر دوی این واژه ها به وضوح مونث اند، در حالیکه «هی در آن – فیهِ» بصورت واضح مذکر اند. سپس مقام ابراهیم، «جایی که ابراهیم ایستاده/ساکن» است، مکان نامی از ریشه «ق-و-م، ایستادن، سکونت» است؛ دعایی ذکر نشده است. آنچه باعث شد، مترجمان این دعا را اضافه کنند، روشن است: «بجا آوردن نماز» در عربی «اقامه الصلاة» است، فعل اقامه ساقه چهارم از همان ریشه «ق-و-م» (به معنای ایستادن نماز) است، اما عبارات زیادی با مشتقات این ریشه وجود دارد، لذا هیچ دلیل قانع کننده ای برای افزودن این اسم وجود ندارد. افزود برآن، واژه ای که در اینجا برای «زیارت/حج» به کار رفته است، حِج است، نه حَج. با آنکه هر دو شکل آن مشابه و عین رسم (اسکلت صامت) یکسانی دارند، اما غیرمعمول است

که یکی از پنج ستون اسلام (ارکان اسلام) در اینجا نباید به شکل مناسب آن ظاهر شود. و سرانجام، مقصد زیارت به سادگی «بیت – خانه» نامیده می شود، با آنکه در اینجا خانه ذکر نشده است. مطمینا هر مسلمان مکانی را که در آن ابراهیم نماز خوانده است (مقام ابراهیم)، برابر با این «خانه» و کعبه می کند، اما باز هم هیچ دلیل ذاتی برای انجام این کار وجود ندارد. همان گونه که در بخش بعدی خواهیم دید، کلمه «کعبه» فقط در سوره ۵ آمده است.

بنابراین، باید فرض شود که «بکه» همان «مکه» نیست. اما هیچ شهر دیگری به این نام شناخته نشده است، مگر اینکه ما حدس بزنیم، به گونه مثال که بکه شکل کوتاه «بعلبک» در لبنان است که معبدی پیشااسلامی برای خدا است.

بنابراین، این کلمه مرموز چه معنا دارد؟ کریستوف لوکزنبورگ تفسیر جدید خود را بر اساس ریشه کلامی سوری-آرامی پایه گذاری می کند و سوره ۳: ۹۶ را این گونه ترجمه می کند:

> «اولین حرمی که برای مردم ساخته شده، احاطه مقدسی (به معنای مبارک) (ناحیه) است و برای هدایت مردم است».

لوکزنبورگ ادامه می دهد:

> «این با خواندن آیه ۹۷ تایید می شود که می گوید، محل اقامت ابراهیم (...) را می توان در این (ناحیه) یافت... و هر کسی که وارد آن شود، امن خواهد بود».

ترجمه لوکزنبورگ را بستر تقویه می کند. لذا باید فرض شود که «بکه» به معنای مکه یا هر شهر دیگری نیست، بلکه نشان دهنده (نوعی) ناحیه احاطه شده مقدس است.

۴.۶. کعبه

شکل یا واژه «کعبه» دو بار در قرآن آمده است، هر دو مورد در سوره ۵ (المائیده – جدول) در آیات ۹۵ و ۹۷ است:

«...(مصادره/جریمه) که به عنوان هدیه به کعبه آورده شود... (سوره ۵: ۹۵)
«خداوند کعبه، خانه مقدس را معیاری برای بشر تعیین کرد و ماه مقدس و نذریات و گلدسته ها...» (سوره ۵: ۹۷).
...هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ...
جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ...

این ذکر دوبار «کعبه» در یک متن منسجم می تواند معلومات خاص دیگری در باره مکان ها ارایه کند. جدا از آین آیات، هیچ حرم دیگری قابل مقایسه در قرآن نامگذاری نشده است، آنها فقط توصیف شده اند:

«و هنگامی که خانه (در مکه) (بیت) را اقامتگاه بشر و پناهگاه (امن) قرار دادیم، (گفت): مکانی را که ابراهیم در آن ایستاده بود، به عنوان عبادتگاه خود قرار دهید. و ما وظیفه ای بر ابراهیم و اسماعیل قرار دادیم، (گفتند): خانه من را برای کسانی که در اطراف آن می روند و کسانی که از آن مراقبه می کنند و کسانی که سر تعظیم فرود می آورند و سجده می کنند (در پرستش)، پاک کن» (سوره ۲: ۱۲۵).
وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.

از دیگر صفات استفاده شده برای حرم ها می توان به «خانه باستانی (بیت العتیق)» اشاره کرد (سوره ۲۲: ۲۹)؛ «خانه مقدس (بیتک المحرم)» (سوره ۱۴: ۳۷)؛ «مکان امن

عبادت (مسجد الحرام)» (سوره ۴۸: ۲۷) اشاره کرد. عمدتا وظایف و آداب و رسوم آئینی در متن این منابع گزارش می شود. با آنهم متاسفانه دریافت این مکان وجود ندارد؛ این امر در مورد تبین مفهوم «کعبه» در سوره ۵: ۹۵ و ۹۷ نیز صادق است، زیرا گفته نمی شود که در کجا قرار دارد.

از این رو، سوال های مطرح می شود که آیا هنگام استفاده از نامگذاری های فوق برای مکان های آئینی همیشه منظور از «کعبه» در مکه است و آیا قرار است «مکانی که براهیم برای نماز و اقامت ایستاده است» (مقام ابراهیم) در مکه پیدا شود. از این گذشته، «کعبه» های دیگری نیز در خاورمیانه وجود داشت که طبق آداب و رسوم آن زمان طواف می شدند؛ از این لحاظ، قرآن هیچ ارتباطی با مکه پیشنهاد نمی کند. در تواریخ (مسیحی) سوریه که بین سال های ۶۷۰ و ۶۸۰ (؟) در جنوب عراق نگاشته شده، آمده است که هیچ کس نمی داند که «خانه ابراهیم» را در کجا می توان یافت.

این حکم که «محل سکونت ابراهیم» را می توان در مکه یا شبه جزیره عربستان یافت، از نظر تاریخی ماجراجویانه است. اما از آنجا که اعراب خود را فرزندان اسماعیل می دانستند، چنین ساختاری الهیاتی قابل تصور است. اما قرآن هیچ اشاره ای به آن نمی کند، تنها منبع ما ادبیات سنتی سده نهم است. اگر از وقایع نگاری هسپانیه در بالا ذکر شود و فرض شود که مکه در بین النهرین است، سپس هیچ تضادی با جغرافیای کتاب مقدس وجود نخواهد داشت و «مکانی که ابراهیم در آن زندگی می کرد» در بین النهرین (دقیق تر در سامرا) قرار دارد، همانطور که در کتاب مقدس آمده است.

۵.۶. سمت نماز (قبله)

قران حاوی جملاتی است که در آنها جهت نماز از نظر رفتار صحیح بی اهمیت اعلام می شود:

«این درست نیست که شما به شرق و غرب برگردید؛ اما درست آن کسی است که به خدا و روز جزا ایمان دارد... (سوره ۲: ۱۷۷). لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...

در اینجا حرف اضافه «قِبَلَ» از همان ریشه اسم «قبله» گرفته شده است. سوره ۷: ۲۹ ممکن است در جهت مشابهی باشد:

«۲۹- بگو: پروردگار من به عدالت امر می کند. و روی خود را در هر مکان عبادت ایستاده (به سوی او) قرار دهید و او را بخوانید و دین را (فقط) برای او پاک کنید». قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.

همان گونه که قبلا ذکر شد، «مسجد» در اصل به معنای «محل سجده/تبادل نظر» است؛ پیکتال به درستی آن را به عنوان «مکان عبادت» ترجمه کرده است. اینکه آیا «در هر محل عبادتگاه» واقعا جهت یا سمت مهم نیست، کاملا روشن نیست، اما این حیرت انگیز است که قطعا ذکر نشده است، به ویژه وقتی که در عین زمان، مکان عبادت بطور کلی بی اهمیت اعلام شده است.

به نظر می رسد که آیه زیر نیز بدون توجه به جهت نماز بر حضور خدا تاکید می کند:

«(در مورد خدایان دیگر) و اگر آنها ادعای شما را اجابت نکردند، پس بدانید که فقط در علم خدا آشکار شده است؛ و هیچ خدایی وجود ندارد که او را نجات دهد. آیا شما کسانی هستید که تسلیم می شوید» (سوره ۱۱: ۱۴). فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

سوره ۲: ۱۴۸ و ۱۴۹ تا حدودی مبهم است. در آیه ۱۴۸ مهم ترین ویژگی یک مسلمان خوب، شیوه زندگی اعلام شده است:

«و هر کس هدفی دارد که به سوی او رو می آورد؛ پس در کار های خوب با یکدیگر رقابت کنید. در هر جایی که باشید، خدا شما را یکجا خواهد کرد. خداوند بر همه کارها قادر است». وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

این عبارت در عربی «عین ما تکونو یاتی بکم الاهو» به معنای واقعی «هر کجا باشید، خدا به شما می آید»، به نظر می رسد که از متی ۱۸: ۲۰ الهام شده است:

«در هر جایی که دو یا سه نفر به نام من یکجا/جمع شوند، من در میان آنها هستم».

اما در آیه بعدی می خوانیم:

«و هر وقت که بیرون آمدی (برای نماز، ای محمد) روی خود را به سمت مکان امن عبادت برگردان...» (سوره ۲: ۱۴۹). وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...

چندین آیه پیشین همان سوره بر اهمیت جهت (انفرادی) نماز تاکید داشتند:

«۱۴۲ – احمق ترین مردم خواهند گفت: چه چیزی آنها را از قبله ای که قبلا مشاهده می کردند، دور کرده است؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست...» (سوره ۲: ۱۴۲). سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...

پاریت جمله ای «قبله ای را که آنها قبلا مشاهده می کردند» را چنین تعبیر می کند که به قبله جهت اورشلیم اشاره دارد که سپس به مکه تغییر می یابد (به تعبیر سوره ۲: ۱۴۲ – ۱۵۰):

«... و ما قبله ای را که قبلا مشاهده می کردید، تعیین کردیم. فقط ما می توانیم او را بشناسیم که از پیامبر پیروی می کند، او که روی پاشنه خود می چرخد...» (سوره ۲: ۱۴۳). ...وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ...

واقعا مشخص نیست که در واقعیت، جهت نماز از شهری به شهر دیگری تغییر یافته است. و همچنین روشن نیست که قبله به معنای «جهت نماز» است. به ویژه یکی از آیات زیر معنای کلی تری را نشان می دهد، شاید «آداب و رسوم، آئین ها» یا مواردی از این قبیل:

«و حتی اگر همه کسانی که کتاب مقدس را دریافت کرده اند، بیاورید، آنها از قبله شما پیروی نمی کنند، و همچنین نمی توانید پیرو قبله آنها باشید. و نه برخی از آنها پیرو قبله دیگران اند...» (سوره ۲: ۱۴۵). وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...

اینکه چه دلیلی وجود داشت که قبله به معنای «جهت نماز» باشد، در آیات سوره های ۲: ۱۴۴، ۱۴۹ و ۱۵۰ یافت می شود:

«... و اکنون به راستی ما تو را وادار خواهیم کرد که (در نماز) به سوی قبله ای برگردی که برای تو عزیز است. لذا صورت خود را به سمت محل امن عبادت بچرخانید و شما (ای مسلمانان) هر کجا باشید، صورت خود را به هنگام عبادت

برگردانید...» (سوره ۲: ۱۴۴). قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...

آیه ۲: ۱۴۹ قبلا در بالا ذکر شد:

«و هر وقت که بیرون آمدی (برای نماز، ای محمد) صورت خود را به سمت مکان امن برگردان» (سوره ۲: ۱۴۹).

دقیقا همان عبارت دوباره در آیه زیر یافت می شود!

«هر وقت جلوتر می آیید، صورت خود را به سمت محل عبادت امن برچانید...» (سوره ۲: ۱۵۰). وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...

بنابراین، در اینجا عبارت «صورت خود را به سمت مکان امن عبادت برگردان» سه بار دقیقا به همان شکل در یک عبارت شش آیه ای ظاهر می شود، بدون اینکه متنی برای موضوع وجود داشته باشد: این عبارت قطعا منع/گرداندن نیست! پاریت همیشه مجموعه قوس ها را با واژه های «در مکه» پس از ارایه «مسجد الحرام» می افزاید. اما جدا از سنت مسلمانان، هیچ نشانه ای مشخصی از قبله به معنای «جهت نماز» یا تغییر جهت نماز از بیت المقدس به مکه وجود ندارد!

جدا از آیه های غیرمشخص سوره ۷: ۲۹ تمام آیات مربوط به قبله را می توان در سوره ۲ یافت که مانند مجموعه ای از جملات بی ارتباط، اکثرا از دیرهنگام ظاهر می شود. تفسیر «مسجد الحرام – مسجد امن عبادت / مکان آئین مقدس» به عنوان اشاره به مکه، منطقی خواهد بود اگر این آیه ها از عصر هارون الرشید ناشی شود، خلیفه ای که مکه را

به محل زیارت/حج تبدیل کرد. این تفسیر ممکن است: اما چرا جمله ای ساده «در مکه» که همه چیز را روشن می سازد، در هیچ یک از این آیات با اشاره مستقیم به مسجد الحرام یافت نشده است؟ توضیح ممکن است این باشد که برای شنوندگان آن زمان کاملا واضح بود که «مکان آئین مقدس» در آنجا بود.

با این حال، مطابقت اظهارات با یکدیگر بسیار دشوار است؛ سوره ۲: ۱۴۲ – ۱۴۳ در مورد «قبله ای که آنها قبلا مشاهده کردند» و «شما قبلا مشاهده می کردید» که اکنون تغییر کرده است. اما جهت قبلی نماز – به شرطی که قبله به معنای «جهت نماز در اینجا» باشد – به این ترتیب تنظیم شده بود «تا بتوانیم کسی را بشناسیم که پیامبر را دنبال می کند، از کسی که روی پاشنه می چرخد». این تصور را القا می کند که این جهت گیری اولیه نماز از ویژگی های خاص جنبش قرآنی در تقابل با (سایر) مسیحیان بود. به هیچ وجه مشخص نیست که آیا سوره ۲: ۱۴۴ به تغییر قبله از اورشلیم به مکه اشاره می کند: «و اکنون به راستی ما تو را وادار خواهیم کرد که (در نماز) به سوی قبله ای بچرخانی که برای تو عزیز است» و سپس «و شما (ای مسلمانان) هر جا که باشد، صورت خود را (هنگام نماز) به سمت آن برگردانید». این دو جمله لزوما به یک چیز اشاره نمی کنند و هیچ یک از آنها به وضوح به نماز اشاره نمی کند: متن عربی جمله اول می گوید: «و به راستی ما از شما خواهیم خواست که بچرخانید (در رابطه به) قبله که قناعت می کنید». هیچ چیزی در باره نماز نیست، طوریکه ترجمه پیکتال می گوید. جمله دوم: «و صورت خود را به سوی محل امن عبادت دور دهید».

اگر ما از ادبیات سنتی و مسلمانان امروزی نمی دانستیم که جهت نماز به سوی مکه است، به عباره دیگر، اگر فقط این متن را در اختیار داشتیم، هرگز به گونه ای ترجمه و تفسیر نمی کردیم که پاریت و پیکتال کردند. ریشه اسم قبله از ق-ب-ل اشتقاق شده که به معنای «قبول کردن» است، ضمیر ارتباطی «قبله» به معنای «در مقابل، قبل» است. دلیل اینکه چرا قبله به معنای «جهت» تعبیر شده، ممکن است حرف اضافی «قبَلَ – به سمت» در اولین آیه ذکر شده در این بخش باشد:

«این درست نیست که شما به شرق و غرب برگردید؛ اما صالح کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان دارد...» (سوره ۲: ۱۷۷).

اما حتی اگر همه آیات فوق واقعا باید به جهت نماز اشاره داشته باشند، – این امکان را نمی توان به طور قطع منتفی کرد – در این صورت تغییر «قبله» از بیت المقدس به مکه، دومین استقرار سمت نماز بود که دقیقا مانند مذهب قبلی، عقاید جدید را از عقاید مسیحی (تثلیث) متمایز کرد. پس چرا باید یک ویژگی ای را متمایز کرد، در حالیکه از قبل متمایز است؟

افزود براین، این گفته ها فقط در صورتی منطقی است که اگر فرض کنیم که در سده های هفتم و هشتم تمام کلیسا های مسیحی دارای محراب های بودند که رو به سوی شرق داشتند و مستند اند، به گونه مثال، در این منطقه برای کلیسای مولود در بیت لحم، آیاصوفیا در قسطنطیه و کلیسا های در شمال سوریه. بنابراین، حداقل در کلیسا ها، مسیحیان در جهت شرق نماز می خواندند. اولین جهت متمایز نماز جنبش قرآنی می توانست بیت المقدس در زمان عبدالملک باشد که بعدا در اواخر سده هشتم به شهر مقدس جدید مکه تغییر یافت.

اگر همه آیات فوق به این روش «محافظه کارانه» درک شود، مکه به عنوان مرکز معنوی آئین جدید در آخرین بخش های قرآن ظاهر می شود. این قابل تصور است، اما همچنان نامشخص است، زیرا آیات قرآن بسیار مبهم است.

۶.۶. داستان های مجازات

قرآن مجموعه ای از داستان های کتاب مقدس و غیرکتاب مقدس را ارایه می دهد («از ثروت افسانه ها و اسطوره های عربستان باستان») که طبق یک الگوی دقیق تنظیم شده اند: خداوند پیامبری را به شهر یا طایفه یا ملتی فرستاد؛ مردم او را رد کردند و ایمان نیاوردند، لذا خداوند آنها را نابود کرد. گاهی اضافه می شود که پیامبر و عده معدودی که

به او ایمان داشتند، نجات یافتند. این داستان ها در قرآن ذهن نشین ساخته شده اند، یعنی گفته می شود که آنها گویا از قبل برای مخاطبان معلوم بوده اند. آنها احتمالا پیش از افزودن به متون قرآن در یک مجموعه قرار داده شده بودند.

در «داستان های مجازات» – برخلاف سایر جاهای قرآن – نام های پیام رسان های مربوطه و هم طوایف و شهرهای آنها ذکر شده بودند. کسانی که از سنت کتاب مقدس اند، برای ما معلوم اند، اما آنهای که از «افسانه ها و اسطوره های باستانی عرب ها» اند، برای ما نامعلوم اند. مروری براین افسانه ها نشان داده که معلومات واقعی اساسا زمینه ساز شمار زیادی از این داستان هاست. غالبا فاجعه های که در واقعیت، سده ها پیش از تصنیف قرآن اتفاق افتاده، با استفاده از الگوی الهیاتی تفسیر شده اند.

معلومات قابل تایید غیرکتاب مقدس به ساحه مادیان/نباطیان در شمال غرب عربستان اشاره دارد. به نظر می رسد این داستان ها زمانی در قرآن گنجانیده شده اند. این اتفاق ممکن است پس از آن افتاده باشد که معاویه شکل اولیه امپراتوری «عربی» را تحکیم کرد و به دنبال او عبدالملک آمد که جنبش قرآنی، خود را در زمان سلطنت او در مناطق غرب سوریه نیز مستقر ساخت.

این داستان های «پیشااسلامی» که احتمالا به گونه کلی در قرآن ادغام شدند، منابع منطقه ای و محلی را نشان می دهند، اما هیچ چیزی را در مورد موقعیت جغرافیایی موعظه های قرآنی نشان نمی دهند.

۶.۷. نتیجه گیری

شواهد اندکی که در مورد شهرها، مناطق و مناظر موجود در قرآن وجود دارد، بنیاد کافی برای پیوند آن به مناطق شبه جزیره عربستان فراهم نمی کند. متن ها از نظر جغرافیایی

به طرز شگفت انگیزی مبهم اند: آنها می توانند از هر منطقه سوری – عربی منشا گرفته باشند که شامل خاور میانه است.

معلومات بیشتر می تواند از طریق پژوهش های ریشه شناسی بدست آید، به گونه مثال، دریافت مفاهیم و نفوذ زبان های سوری و پارسی در قرآن و همچنان استفاده از سکه های تاریخی و مکان آنها که آغاز و گسترش مایه های قرآنی را نشان می دهند.

تاریخی سازی صفت «محمد» می تواند در بخش های بعدی قرآن تشخیص شود، به دنبال درک پیام رسان عرب یا «ساده ساز (مبین)» که جنبش عربی – قرآنی را به عنوان واعظ خود نشان می دهد – هنوز بدون جدا شدن از مسیحیت (و سایر مسیحیان). تاریخی سازی پیامبر عرب ها با نام «محمد» را می توان با درجه معینی از احتمالات در یک جا (سوره ۳۳: ۴۰) پیدا کرد، جاییکه نظریات در باره ازدواج، دیگر قطعا مسیحی نیست. اما حتی در عبارات بخش های بعدی قرآن، جاییکه پیامبر بدون نام ذکر شده است، وقتی با عیسی و مسیحیان مقایسه شود، فردیت جدیدی ظهور می کند. در عین زمان، قرآن در کنار تورات و انجیل یا بالاتر از آن جا داده شده است.

با این حال، این تاریخی سازی به هیچوجه کدام موقعیت یا مکان جغرافیایی در مناطق شبه جزیره عربستان را نشان نمی دهد.

پس از پایان این رساله با مقاله ای در مورد محمد توسط پاتریشا کرون در انترنیت مواجه شدم. او در مورد مشکلات در محل زندگی محمد در شبه جزیره عربستان («وسط (عربستان) ... «سرزمین ناشناخته») یا مکه می نویسد که در آن زمان ناشناخته بود: «ما در مجموع، هیچ بستری برای پیامبر و پیام او نداریم»، او در پایان «منطقه دریای مرده» را به عنوان صحنه تمام وقایع ذکر شده پیشنهاد می کند؛ نظریه ای که با شواهد زیاد پشتیبانی نمی شود.

حداقل باید پذیرفت که او جرات بیان افکار انتقادی را دارد – استثنایی در میان محققان مطالعات اسلامی، با آنکه او هنوز هم تاریخیت پیامبری بنام محمد را می پذیرد که بنیاد آن شهادت (احتمالا نادرست) منابع مسیحی می باشد.